

بیتا



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۵۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

روایتی از خورشید

شهید وحدت ملی در آیینۀ اندیشه‌ها
دفتر اول

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

کابل ۱۳۹۶

سرشناسه: برهانی شهرستانی، محمدعلی
عنوان و پدیدآورنده: روایتی از خورشید، محمدعلی برهانی شهرستانی
مشخصات نشر: چاپ اول، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، زمستان ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: رقعی، ۲۲۰ صفحه
موضوع: خاطره نویسی
شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۱۴-۲



انتشارات بنیاد اندیشه

روایتی از خورشید

شهید وحدت ملی در آیینۀ اندیشه‌ها
دفتر اول

به کوشش: محمدعلی برهانی شهرستانی
ویراستار: محمد قاسم الیاسی ترگانی
صفحه‌آرایی و طرح جلد: هادی مروج
نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۶، کابل
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰ افغانی

شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۱۴-۲

ISBN: 978-9936-635-14-2

آدرس مرکز پخش: کابل، چهارراهی پل سرخ،
مارکت ملی، انتشارات بنیاد اندیشه،

شماره تماس: ۰۷۸۸۳۱۱۵۲۴

مرکز پخش مشهد: محمدعلی برهانی شهرستانی
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

مقدمه	۱
-------	---

فصل یکم

راویان خورشید	۵
---------------	---

فصل دوم

دریچه‌ای رو به خورشید	۱۳
-----------------------	----

فصل سوم

روایتی از خورشید (بررسی شخصیت دینی، سیاسی و فرهنگی رهبر شهید)

بخش اول: خلق و خوی (سیره اخلاقی و رفتاری) شهید مزاری	۲۷
الف) تأثیرگذاری و جذابیت	۲۷
ب) برجستگی‌های اخلاقی	۳۳
ج) خصوصیات اخلاقی	۴۳
۱. تأکید بر خودباوری سیاسی	۴۴
۲. تمجید از موضع‌گیری هزاره‌ها در عصر عبدالرحمن	۴۴
۳. اعطای رتبه‌های نظامی	۴۵
۴. ناراحتی از «ارزان‌فروشی»	۴۵
د) تکبر و یا تواضع؟	۵۰
هـ) قدرت‌طلبی؟	۶۰
و) تقید به آموزه‌های اخلاقی و اسلامی	۶۸
ز) رعایت اخلاق در برابر مخالفان	۷۱
ح) تعبد به احکام دینی	۷۷
ط) شخصیت مذهبی رهبر شهید	۸۱
بخش دوم: اندیشه و عملکرد سیاسی	۸۵
الف) مبارزه و سیاست تا تشکیل حزب وحدت	۸۵
ب) تشکیل و رهبری سازمان نصر	۹۲
ج) رهبر شهید و حزب وحدت اسلامی	۹۷
د) کارشکنی و کارشکنان بر سر راه وحدت	۱۰۵
هـ) تعیین رهبر در غیاب	۱۱۸
و) انشعاب در حزب وحدت	۱۲۴
ز) رهبر و مردم	۱۳۹

ح) اهداف و طرح‌های سیاسی	۱۴۴
ط) شخصیت متفاوت از هم‌قطاران	۱۵۱
ی) مرکزیت حزب؛ چرا کابل؟	۱۵۸
ک) تأثیر وحدت و مقاومت بر احیای هویت	۱۶۰
ل) رسالت جوانان و خون رهبر شهید	۱۶۶
بخش سوم: ایده‌ها و فعالیت‌های فرهنگی	۱۷۷
الف) نگاه فرهنگی	۱۷۷
ب) کارکرد فرهنگی	۱۸۴

فصل چهارم روایت دل‌ها و خاطره‌ها

یک: ملاقات (روایتی از محمدعلی برهانی شهرستانی)	۱۸۹
دو: عزت و یک گپه برنج (روایتی از محمدباقر شریفی شهرستانی)	۱۹۳
سه: بی‌عدالتی در پایگاه عدل (روایتی از محمدباقر جعفری)	۱۹۶
چهار: واسکت کهنه (روایتی از علی حیدری)	۱۹۹
پنج: قافله سرنوشت	۲۰۲



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

باشرکت آقايان:

- ابراهيمى غرجستانى
- اسدالله جعفرى
- محمدرور جوادى
- دكتر محمدعلى جويى
- على دوست سبجاني
- وكيل اسدالله سعادتى
- سناتور حاج محمدباقر شريفى
- استاد عزيزاده مالستانى
- محمدحسين فياض
- استاد محمد ناطقى

بنیاد اندیشه

ناشر



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مقدمه

انسان‌های بزرگی که در حیات اجتماعی‌شان کارهای مهمی کرده‌اند، با مرگ ظاهری هرگز نمی‌میرند؛ بلکه تبدیل به یک مکتب، یک جریان، یک آرمان، یک ارزش، یک نیاز و یک خط و مشی فکری و دینی می‌شوند و نسل اندر نسل به‌عنوان اسوه و الگو، زنده و جاوید می‌مانند.

رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری (شهید وحدت ملی رحمت‌الله علیه) از آن دسته انسان‌های بزرگی بود که کارهای بزرگی انجام داد و اولین گام‌ها را در مسیر مبارزه با جهل، بی‌سوادی و بی‌تفاوتی مردم برداشت؛ به‌خصوص جهت بیداری و آگاهی نسل جوان، طلاب و دانشجویان همت گماشت؛ تلاش‌های فرهنگی نمود؛ از کشورهای همسایه کتب، مجلات و مواد و وسایل فرهنگی جمع‌آوری کرده، خود شخصاً با زحمات زایدالوصف به افغانستان انتقال داده، بین طلاب و دانشجویان توزیع کرده و تشویق به مطالعه نمود؛ به جوانان اصول و اخلاق مبارزه آموخت؛ مردم و مجاهدین را برای قیام و انقلاب آماده ساخت؛ علیه اشغال و تجاوز مبارزه مسلحانه نمود و معتقد بود: «سرزمینی که به زور اشغال شده، باید به زور آزاد شود.»

او، عدالت اجتماعی، برابری و برادری تمامی اقوام و ملیت‌های ساکن در افغانستان را فریاد کشید؛ انحصارطلبی را نفی نمود؛ روی اتحاد و یکپارچگی مردم و احزاب افغانستان پای فشرد؛ به مردمش هویت بخشید؛ خواستش احقاق حق اقلیت‌های محروم در افغانستان بود و همواره می‌گفت: «در حکومتی که تشکیل می‌شود، باید همه سهم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند، در تصمیم‌گیری‌های

سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند.»

شهید مزاری (ره)، از حقوق زنان، حقوق جوانان، آزادی بیان، تأمین امنیت خبرنگاران و اهل رسانه، تحصیل و آموزش، دانشجویان، دانشگاهیان، فرهنگیان، محققان و پژوهشگران جانانه دفاع و حمایت نمود.

شهید مزاری، دخالت بیگانگان در امور داخلی افغانستان را رد می‌کرد و معتقد بود که «باید مردم افغانستان خودشان سرنوشت‌شان را تعیین کنند نه کشورهای خارجی.» استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر انتخابات کاملاً آزاد که همه مردم افغانستان در آن شرکت نمایند، وحدت ملی و مشارکت متناسب همه اقوام ساکن در کشور و تأمین عدالت اجتماعی، خواست اصلی رهبر شهید استاد مزاری بود. او می‌خواست حکومت نژادگرایانه و انحصارطلبانه چندین‌قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و حکومتی به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌جویی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و همه اقوام افغانستان برابر و برادر در کنار هم زندگی کنند. از کارهای مهم دیگر شهید مزاری، رسمیت‌بخشیدن به مذهب حق جعفری در افغانستان و بنیان‌گذاری نهاد مقدس مرجعیت در این کشور بود.

چنین شخصیت بزرگ سیاسی و دینی و رهبر محبوب القلوب مردمی، با چنان اندیشه‌های بلند و کارنامه درخشان و سرنوشت‌ساز، نه تنها با مرگ ظاهری از بین نمی‌رود که زنده‌تر و ماناتر می‌شود و نیازهای جامعه و کشور به اجرایی شدن اهداف، طرح و ایده‌های او، روز به روز بیش‌تر احساس می‌شود. با توجه به نیاز جامعه، ملت و کشور به چنین تجربه‌ها، اندیشه‌ها و اهداف گران‌سنگ می‌طلبد که یاران، هم‌سنگران و معاصرین رهبر فرزانه‌ای چون شهید مزاری، شخصیت، کارنامه و تحولات عصر و زمانه او را برای نسل‌های آینده شرح، بیان و تفسیر نمایند، تا این سرمایه عظیم و تجربه وزین و کارآمد، به تاق نسیان سپرده نشود و یا توسط خناسان، مخالفین و معاندین تحریف نگردد. چنان‌که می‌بینیم چنین خطری متوجه رهبر شهید و جریان عدالت‌خواهی او است. یاران رهبر شهید، پیروان و فرزندان مخلص بابه، رسالت عظیم بر دوش دارند که نگذارند دشمنان، رهبر شهید را تخریب کنند و تاریخ ما را وارونه

بنویسند و می‌بایست کارنامهٔ درخشان سیاسی و مبارزاتی باب‌ه شهید به طور شایسته و درست به نسل‌های بعد منتقل شود.

با احساس چنین رسالتی، بر آن شدیم که مجموعه‌سؤالاتی را راجع به شخصیت رهبر شهید و کارنامهٔ سیاسی و فرهنگی او طرح نموده، از طریق فضای مجازی، به‌خصوص تلگرام، به آدرس‌های تعدادی از بزرگان، اساتید، فرهنگیان و فرهیختگانی که از یاران و هم‌زمان رهبر شهید بوده و یا از زمان ایشان اطلاع درست و مطالعهٔ دقیق داشته‌اند، بفرستیم که الحمد لله این طرح با استقبال خوبی روبرو شد و تعدادی از دوستان در عین این‌که مشغلهٔ شدید شخصی داشتند، موفق شدند به سؤالات پاسخ داده برای ما بفرستند.

این مجموعه، در چهار فصل تنظیم شده است. در فصل اول با شرکت‌کنندگان در این مجموعه آشنا می‌شویم. در فصل دوم، نحوهٔ آشنایی شرکت‌کنندگان با رهبر شهید را بررسی می‌کنیم. در فصل سوم، به شخصیت دینی، سیاسی و فرهنگی شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری (رحمت‌الله علیه) می‌پردازیم. در فصل چهارم، خاطرات تعدادی از مریدان رهبر شهید را گنجانده‌ایم.

چون به همهٔ بزرگان همان یک مجموعه‌سؤالات را فرستاده‌ایم، طبیعی است که پرسش‌ها و پاسخ‌ها باید به‌صورت یک گفت‌وگوی جمعی و میزگردمانند ارائه شوند. اسامی و پاسخ‌های اساتید و بزرگان، به ترتیب حروف الفبای نام خانوادگی تنظیم شده است، نه به ترتیب مقام و موقعیت علمی و سیاسی و نه سنی.

کار ما فنی نبوده است و اشکالات فراوان دارد؛ منتها خوبی‌اش در این است که بابتی باز خواهد شد برای کارهای بهتر و دقیق‌تر در آینده.

امید است این تلاش اندک لینگ ملخی باشد به پیشگاه سلیمان عرصهٔ سیاست و رهبری، شهید باب‌ه مزاری، و خدمت ناچیزی باشد به نسل جوان و نسل‌های آینده جهت شناساندن رهبر شهید استاد مزاری (رحمت‌الله علیه).



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فصل یکم

راویان خورشید



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۵۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۱. ابراهیمی غرجستانی

ابراهیم غرجستانی، محقق و پژوهش‌گر، در سال ۱۳۶۱ در ولایت غور، ولسوالی لعل و سرجنگل، متولد شد. دروس مقدماتی را در زادگاهش فرا گرفت. در سال ۱۳۷۵ برای ادامه تحصیل راهی ایران شد؛ ضمن فراگیری علوم حوزوی در حوزه علمیّه مشهد، تحصیلات عالی را در سطح لیسانس و فوق لیسانس در جامعه المصطفی العالمیه به پایان رسانده است و هم اکنون در جامعه المصطفی در مقطع دکتری مشغول تحصیل است.

۲. اسدالله جعفری

اسدالله جعفری، محقق و نویسنده، در سال ۱۳۵۰ در ولسوالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان متولد شد. سواد خواندن و نوشتن را در زادگاهش آموخت؛ سپس برای ادامه تحصیل راهی ایران شد و تحصیلات حوزوی را در مشهد و تهران فرا گرفته است و هم اکنون در مشهد مقدس مشغول کارهای علمی و فرهنگی است.

۳. سرور جوادی

سرور جوادی، محقق و سیاست‌مدار، در سال ۱۳۴۶ در ولایت ولسوالی ورس ولایت بامیان متولد شد. تعلیمات ابتدایی را در زادگاهش آموخت؛ سپس برای ادامه تحصیل عازم ایران شد و در حوزه علمیّه مشهد دروس حوزوی را فرا گرفت.

وی در سال ۱۳۶۸ به تهران عزیمت کرد و در دانشکده دکتر شریعتی ژورنالیزم خواند. او در سال ۱۳۷۱ وارد حوزه علمیّه قم شد و تحصیلات عالی حوزوی را در این

شهر فرا گرفت. آقای جوادی در کنار فعالیت‌های سیاسی در چوکات سازمان نصر و بعداً حزب وحدت اسلامی، به فعالیت‌های فرهنگی نیز می‌پرداخت. ایشان تا کنون مسئولیت‌های مختلف را به عهده داشته است؛ از قبیل مدیر مجله حکمت، ولسوال ورس، عضو لویه جرگه قانون اساسی، مدیرمسئول هفته‌نامه مشارکت ملی، عضو مؤسس مرکز فرهنگی سراج و عضو هیأت تحریریه فصل‌نامه نگاه معاصر. وی پنج سال نماینده مردم بامیان در پارلمان بود و اکنون هم به‌عنوان مشاور حقوقی و پارلمانی معاون دوم رئیس جمهور، عضو مؤسس بنیاد اندیشه و عضو هیأت تحریر فصل‌نامه اندیشه معاصر مشغول فعالیت است.

۴. محمدعلی جويا

محمدعلی جويا، محقق و نویسنده، در سال ۱۳۵۱ در ولایت بامیان، ولسوالی ورس، متولد شد. علوم ابتدایی را در زادگاهش فرا گرفت؛ سپس برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۶۷ به ایران مهاجرت کرد و در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل شد. علاوه بر فراگیری علوم مرسوم حوزوی، لیسانس فلسفه را در مؤسسه آموزش عالی امام خمینی، فقه و حقوق قضائی را در سطح دکتری در جامعه المصطفی العالمیه گذراند و هم اکنون در حوزه علمیه قم مشغول کارهای علمی و پژوهشی است.

۵. علی دوست سبجانی

علی دوست سبجانی، محقق و پژوهش‌گر، در سال ۱۳۵۱ در ولایت دایکندی، ولسوالی شهرستان، متولد شد. تحصیلات ابتدایی و مقاطعی از تحصیلات علوم دینی را در زادگاهش آموخت. در سال ۱۳۶۷ برای تحصیل به ایران عزیمت کرد و در مشهد مقدس ادامه تحصیل داد؛ سپس به قم رفت و تا سطح چهار دروس حوزوی را فرا گرفت. وی کارشناسی را در رشته جامعه‌شناسی و کارشناسی ارشد را در روان‌شناسی تربیت در مؤسسه علوم انسانی به پایان رساند و هم اکنون در مقطع دکتری در رشته علوم تربیتی مشغول تحصیل است.

۶. اسدالله سعادتى

اسدالله سعادتى، سیاست‌مدار و وکیل پارلمان، در سال ۱۳۴۷ در ولایت دایکندی،

ولسوالی شهرستان، متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش فرا گرفت؛ سپس در سال ۱۳۸۰ با اشتراک در کانکور سراسری در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل کامیاب شد. وی لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات دری از دانشگاه کابل گرفت. در سال ۱۳۸۳ در کنگره عمومی حزب وحدت اسلامی افغانستان توسط اعضای کنگره، به حیث عضو هیأت‌رئیسه کنگره انتخاب و به‌عنوان عضو شورای مرکزی حزب وحدت نیز انتخاب شد و تا کنون به‌حیث عضو شورای مرکزی و عضو کمیته سیاسی مشغول فعالیت است. او در سال ۱۳۸۹ در انتخابات پارلمانی اشتراک کرد و به‌حیث نماینده مردم در مجلس نمایندگان انتخاب شد و هم‌اکنون نیز به‌حیث نماینده پارلمان مشغول فعالیت است. وی فعلاً در دانشگاه خصوصی ابن سینا در رشته روابط بین‌الملل در مقطع ماستری مشغول تحصیل است.

۷. محمد باقر شریفی

محمد باقر شریفی، عالم دین و عضو سابق مشرانو جرگه، در سال ۱۳۳۳ در ولایت دایکندی، ولسوالی شهرستان، متولد شد. سواد خواندن و نوشتن و مقاطعی از تحصیلات علوم دینی را در زادگاهش آموخت؛ سپس جهت ادامه تحصیل به مشهد عزیمت کرد و در حوزه علمیه مشهد به تحصیلات حوزوی ادامه داد. وی در کنار تحصیل، در چوکات سازمان نصر و سپس حزب وحدت اسلامی افغانستان، به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخت. او از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ به‌حیث سناتور مردم دایکندی در مشرانو جرگه فعالیت کرده است و هم‌اکنون به‌عنوان مشاور معاون دوم ریاست اجراییه فعالیت می‌کند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۰

۸. عزیزالله علیزاده مالستانی

علی‌زاده مالستانی، نویسنده و پژوهش‌گر دینی، در سال ۱۳۲۹ در ولسوالی مالستان ولایت غزنی متولد شد. وی سواد خواندن و نوشتن و مقاطعی از تحصیلات علوم دینی را در زادگاهش آموخت. بعد از سپری کردن خدمت عسکری، جهت ادامه تحصیل علوم دینی به قندهار، مشهد و قم عزیمت کرد. در سال ۱۳۵۹ به مالستان بازگشت و مدرسه علمیه امام صادق (ع) مالستان و مدرسه علمیه توحید غزنی را تأسیس کرد.

وی در سال ۱۳۷۵ به دعوت حزب وحدت اسلامی به بامیان رفت و مدرسه رهبر شهید بامیان را تأسیس کرده و امامت جمعه بامیان را نیز به عهده داشت. او در سال ۱۳۷۶، بعد از سقوط بامیان، به قم عزیمت کرد و ادامه تحصیل داد. با شکست طالبان و تشکیل دولت جدید به افغانستان برگشت و مدرسه علمیۀ نوآباد غزنی را تأسیس کرد و هم اکنون به عنوان نماینده آیت الله العظمی فیاض مشغول فعالیت دینی و فرهنگی است.

۹. محمدحسین فیاض

محمدحسین فیاض، شاعر و نویسنده، در سال ۱۳۴۹ در ولایت غزنی، ولسوالی مالستان، متولد شد. سواد خواندن و نوشتن و مقاطعی از تحصیلات علوم دینی را در زادگاهش آموخت. بعد از مهاجرت به ایران، به عضویت «انجمن شاعران انقلاب اسلامی افغانستان» در مشهد درآمد و به سرودن اشعار پرداخت. مجموعه شعر «گنجشک تبعیدی» آقای فیاض از سوی نشر عرفان چاپ شده است و اکنون سه مجموعه دیگر را نیز آماده نشر دارد. وی در سال ۱۳۷۵ وارد حوزه علمیۀ قم شده است و دوره کارشناسی را در بخش «فرهنگ و معارف اسلامی» و کارشناسی ارشد را با گرایش «تاریخ اسلام» به پایان رسانده است و هم اکنون در تهران مشغول کارهای علمی و فرهنگی است.

۱۰. محمد ناطقی

محمد ناطقی، سیاست‌مدار و نویسنده، در سال ۱۳۳۳ در ولایت بامیان، ولسوالی پنجاب، متولد شد. وی تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش آموخت و تحصیلات عالی حوزوی را در رشته فقه و اصول، فلسفه و منطق در جامعه النجف عراق فرا گرفت. در ایران نیز تحصیلاتش را در رشته فلسفه و سیاست در دانشگاه آزاد اسلامی به پایان رساند. وی در کنار تحصیل و فعالیت‌های فرهنگی، به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخت. او در سال ۱۳۵۷ به عضویت شورای رهبری سازمان نصر درآمد و تا کنون مسئولیت‌های مختلف را؛ از قبیل عضو شورای مرکزی سازمان نصر، عضو شورای مرکزی و سخنگوی حزب وحدت در خارج، عضو هیأت ائتلاف هشت‌گانه در

نشست مشورتی اسلام‌آباد، وزیر تجارت در دولت برهان‌الدین ربانی، عضو اصلی در اجلاس بن و سفیر کبیر افغانستان در لیبیا به عهده داشته است و هم اکنون به‌عنوان عضو بورد مشاورین وزارت خارجه، عضو شورای مرکزی و معاون اول حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و رئیس کمیسیون عالی نظارت از اهداف، برنامه‌ها و توافق‌نامه حکومت وحدت ملی فعالیت می‌کند.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فصل دوم

دریچه‌ای روبه خورشید



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۸۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

برهانی: چه وقت و چگونه با شهید مزاری آشنا شدید؟

ابراهیمی غرjestانی: پیش از شهادت رهبر شهید کم و بیش نام ایشان را شنیده بودم؛ مخصوصاً از طریق بولتن‌های خبری حزب وحدت و جرایدی که گاهی از کابل به ولسوالی لعل و سرچنگل می‌رسید. اما زمانی که رهبر شهید به‌دست طالبان اسیر شد، خبر اسارت و به تعقیب آن شهادت استاد بازتاب زیادی پیدا کرد و مردم را در یک غم بزرگی فرو برد. آن زمان بسیاری‌ها دریافتند که مزاری چه تکیه‌گاه مهمی برای این مردم بوده که اینک این چنین خود را مستأصل و بی‌پناه احساس می‌کنند.

جعفری: من سنم اقتضای آشنایی با شهید مزاری را نداشت؛ لذا هیچ‌وقت توفیق رفیق نشد تا در محضرش چهارقد بنشینم و چشمانم را از پیشانی بیکرانه‌اش تا افق‌های ناپیدای روح پرواز دهم و او هم چون علامه آشتیانی گرم در آغوشم گیرد و بر سجاده‌گاه آفرینش گل بوسه نشاند و یا هم چون آیت‌الله منتظری با شوخ‌طبعی گل بر لبانم بشکوفاند و حکمت را جرعه جرعه در کامم ریزد و در کتاب سینه‌ام حماسه بنویسد و کفش همت به پایم قالب زند و مشق خودباوری یادم دهد.

اما این توفیق را داشتم که در مسجد گوهرشاد، شهد کلامش نوشم و سید جمال را از زبان صدق او بشناسم و خورشید چشمانم از شرق پیشانی توحیدنشانش راه تجرید و تفرید آغازد و توحید را شور حماسه جوید و خالق را در خدمت خلق شهود کند.

آشنایی حضوری من با رهبر شهید همین مقدار بود که به برکت کنفرانس - و نمی‌دانم هم‌اندیشی یا عنوان دیگر - در باره سید جمال بود که بزرگان سازمان نصر خدا پیام‌رز از جمله مرد اندیشه و حماسه، مرحوم استاد عرفانی بکه‌ولنگی، در مسجد

گوه‌رشاد سخنرانی کردند و ما هم حضور داشتیم.

جوادی: خزان سال ۱۳۶۳ در مشهد ایران بودم و درس می‌خواندم. پسر عمویم، شهید محمدایوب احمدی، هم ایران بود و عازم افغانستان، این سفر تنهایی نبود؛ بلکه گروه زیادی از جوانان منطقه که قوم و خویش و دوستان و آشنایان ما بودند، هم ایشان را همراهی می‌کردند و ایشان سردهسته بود و راستش تنها دسته تحت قوماندۀ وی هم نبودند؛ بلکه هزاران نفر از سراسر افغانستان بودند که توسط سازمان نصر به جبهات ضد روسی اعزام می‌شدند. در جریان این اعزام و رفت‌وآمد، با دوستان در اردوگاه کاشمر چند باری با رهبر شهید سرخوردم و آشنا شدم.

آشنایی با رهبر شهید و شناخت درست از او، آن زمان برای هر کسی به‌خصوص برای نوجوانان خون‌گرم و جویای راه آینده و آن‌هم در فضای پرتنش و تهمت و شایعۀ گروه‌بازی‌های غیر حرفوی و عوام‌فریبانه، مثل کشف یک حقیقت بزرگ و بااهمیت بود؛ لذا من از یک‌طرف به اعتبار رابطۀ خونی با عمو و عموزاده و بعضی دیگر از اعضای قبیله و طایفه که نصری بودند، با آن‌ها کشانده می‌شدم و از سوی دیگر در محیطی نبودم که صرفاً پیوندهای خونی کارساز باشند؛ بلکه هم محیط، هم فضا و جو انقلابی بودن و هم حوزه و دیانت و... وادارم می‌کرد که در مقابل خون یا لااقل در کنار آن عقیده‌ام را هم داشته باشم؛ آیا نصر و رهبر شهید با عقیده‌ام سازگارند؟ این سؤال وقتی جدی می‌شد که موجی از تبلیغات منفی از زاویۀ دین و مذهب و تدین و اخلاق علیه نصر و رهبر شهید جریان داشت و در مناطق بسیاری همین تبلیغات مجوز جنگ و کشتن آدم‌ها شده بود.

بنیاد اندیشه
تابش ۱۳۹۰

کنجکاوی در مورد نصر و رهبر شهید موجب شد من نسبت به حسین و راهش هم نگاه متفاوت‌تر از نگاهی داشته باشم که از پدر و مادر آموخته بودم! در اردوگاه کاشمر حدود چهار هزار جوان پس از تعلیمات سخت نظامی، شب‌ها تا نیمه‌های شب روزه دارند و سینه‌زنی و شهادت مرام آن‌ها. مسیری که در پیش دارند، مسیر مرگ است و فنا؛ اما این جماعتی که متهم به کفر و بی‌دینی و دنیازدگی و لذات و شهوات دنیایی اند، با یاد حسین و الگو قرار دادن او، راه شهادت و پرکشیدن از خاک به افلاک را دنبال

می‌کند و چه عاشقانه هم! رهبر شهید هم در کنار همین‌ها نشسته در گوشه‌ای گوش می‌کند؛ می‌بیند و می‌گرید.

این جماعت می‌روند و در مسیر راه وقتی یکی از این‌ها حس می‌کند که گرسنگی و سرما زانوهایش را از حرکت باز گذاشته، مزاحم رهروان کاروان نمی‌شود و در تاریکی شب آرام راه کج می‌کند و در زیر سنگی رو به قبله دراز می‌کشد و جان می‌سپارد. هوا که روشن می‌شود، دوستانش او را گم می‌کنند و راه طی‌شده شب را واریسی تا رد پای رفیق را پیدا و تا زیر صخره دنبال می‌کنند. می‌بینند او مرده است، رو به قبله و روی سینه‌اش کتابی به نام «راه حسین»... بدین‌سان من با رهبر شهید آشنا شدم و ادامه آن تفصیل بسیار دارد.

دکتر جويا: آشنایی من با شهید مزاری برمی‌گردد به سال ۱۳۶۷؛ یعنی سال انحلال احزاب و تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان. در جریان سفر ایشان به جمهوری اسلامی ایران برای ادغام دفاتر احزاب پای سخنرانی‌های ایشان می‌نشستم و از صحبت‌های صمیمی و جذاب ایشان لذت می‌بردم. در آن زمان به اقتضای صغر سن، درک درستی از کار بزرگی که ایشان انجام می‌داد، نداشتم؛ اما صمیمت سخن ایشان برایم جذاب بود.

سبحانی: در جواب شما باید بگویم که من در سازمان نصر و در قالب آن فعالیت می‌کردم و شهید مزاری یکی از رهبران مهم سازمان به حساب می‌آمد؛ اما از آنجایی که در سازمان نصر هیچ‌گاه از رهبران آن تبلیغ نمی‌شد و عکس و پوستر چاپ کردن از برنامه‌هایش نبود، من حتی عکسی از رهبر شهید نداشتم. برای اولین بار ایشان را در مشهد مقدس، در زمانی که ایشان به‌عنوان رئیس هیأت از بامیان آمده بود تا دفاتر احزاب را جمع و دفاتر حزب وحدت را فعال کند، دیدم؛ آن‌هم در جلسات عمومی که برای تشریح ضرورت تشکیل حزب وحدت تشکیل می‌شد. در این مجالس همیشه دیگران سخنرانی می‌کردند و ایشان ساکت بود. بعد از فعال‌شدن دفاتر حزب وحدت، حزب اعزام نیرو داشت و ایشان برای این کار در مشهد مدتی ماندگار شد و بعضی روزها خانه مامایم، مرحوم استاد واعظی، می‌آمد و برای اولین بار ایشان را در خانه

استاد واعظی دیدم. ایشان در عین حال که با هیبت بود، با دوستان و همراهانش بسیار صمیمی بود. چیزی که خیلی برایم جالب بود، این بود که ایشان با مامایم گفته بود: در صورتی خانه‌ات می‌آیم که تشریفات نباشد و اجازه دهی که خودم هر چیزی که آوردم، بخورم. ظاهراً یک روز ماست و نان گرفته آمده بود. اما حاج آقای واعظی گفته بود من تشریفات نمی‌گیرم و شما هم با خود ماست نیاورید. اتفاقاً در یکی از شب‌ها که ایشان مهمان مامایم شده بود، من هم خانه ایشان بودم و آن شب مصاف بود با حمله آمریکا به عراق. بحث و تحلیل روی این موضوع داغ بود. بعضی‌ها نظرشان این بود که صدام آمریکا را از پا درمی‌آورد؛ اما شهید مزاری می‌گفت: آمریکا صدام را به زیر می‌کشد. در این برخورد، من سخت شیفته ساده‌زیستی ایشان شدم. اما آشنایی اصلی من با افکار و اندیشه‌های ایشان بعد از ورود ایشان به کابل و اقدامات ایشان برای مردم ما بود.

وکیل سعادت: با تأسف، او را هرگز ندیدم! «در حسرت دیدار او آواره‌ترینم.» نمی‌دانم مفهوم دقیق آشنایی چیست؟ اگر کلمه «آشنایی» با «دیدن» و «ملاقات» و «هم‌صحبتی» ملازمه داشته باشد، می‌توان گفت من سعادت آشنایی با او را نداشتم. در عین حال اما خود را با او نزدیک احساس می‌کنم. اگر با برخی از ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری او آشنایی ندارم، تا حدی از طریق مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های ماندگارش با افکار و اندیشه‌هایش آشنایم. آشنایی من با شهید مزاری، در کنار آنچه در باره او از مردم می‌شنیدم، آشنایی از طریق امواج رادیو بود. اکثر مصاحبه‌های او را از طریق رادیو می‌شنیدم. رادیوی بی‌بی‌سی و رادیو دری مشهد در آن زمان پرنشونده‌ترین رسانه‌های مناطق مرکزی به حساب می‌رفتند. من خبرهای رادیو را به طور منظم دنبال می‌کردم. شنیدن مصاحبه‌های رهبر شهید برایم در آن زمان غرورآفرین و امیدبخش بود.

سناتور شریفی: آشنایی من با شهید مزاری در دفتر سازمان نصر در تهران بود. سال ۱۳۵۹ در دفتر سازمان نصر در تهران استاد مزاری را برای بار اول دیدم. گرچه مسئول دفتر تهران استاد خلیلی بود و نمی‌دانستم که استاد مزاری در کجا اقامت داشت؛ اما یک روز استاد مزاری در دفتر سازمان در تهران که در چهارراه ولیعصر، روبه‌روی پارک دانشجو موقعیت داشت، آمده بود. دفتر دارای دو طبقه بود. ایشان در

طبقه پایین در یک سالن نشسته بود و استاد خلیلی در کنارشان و جمعی از بچه‌های دفتر سازمان دورشان حلقه زده بودند و به صحبت‌های ایشان گوش می‌دادند. بنده با استاد ناطقی شفایی همراه بودم. قبلاً بر اساس تعریف استاد ناطقی شفایی و استاد واعظی، چیزهایی از شهید مزاری در ذهن داشتم؛ اما اکنون ایشان را به چشم خود مشاهده می‌کردم. هنگامی که وارد اتاق شدیم، به احترام استاد ناطقی همه از جای‌شان حرکت کردند. بعد از آن که مصافحه‌شان تمام شد، من فرصت یافتم و دست ایشان را گرفتم؛ ضمن احوال‌پرسی به طرفم نگاهی عمیق داشت. من در حلقه دوستان نشستم و استاد ناطقی پهلوی دیگر استاد مزاری نشست. استاد ناطقی مرا به شهید مزاری معرفی کرد، باز هم نگاهی به طرف من کرد و چیز خاصی نگفت. برای اولین بار می‌دیدم شخصی چهارشانه با موی و ریشی اصلاح‌شده، چشمان سبزگون، شاد و خنده‌رو که دندان‌های سفیدش در صحبت به نشانه تبسم دیده می‌شد. اورکوت اسرائیلی و پتلون خاکستری پوشیده بود. از استاد ناطقی شفایی احوالات ارزگان را پرسید. استاد ناطقی از شعله‌ور شدن جنگ بین شورای اتفاق و آقای صادقی نیلی صحبت کرد. صحبت‌ها که تمام شد، رو به طرف من کرد و پرسید شنیدم آقای واعظی برادرش را همراه یکی از بچه‌ها از شهرستان آورده، خودش در کوئته نشسته و آن‌ها را به ایران فرستاده است. شما هستید؟! گفتم بله!

دقیقاً من و ضامن زوار، برادر آقای واعظی، از کوئته آمده بودیم به دفتر سازمان در مشهد و سپس به تهران؛ اما ضامن زوار پیش دوستان کارگر خود رفته بود و من در دفتر سازمان بودم.

پرسید آقای شریفی چه کار می‌کنی؟ گفتم اگر برنامه تعلیمات باشد، آمادگی دارم. فکر کردم جوابم برایش قناعت‌بخش بود و دیگر چیزی نگفت. بعد رو به استاد ناطقی کرد و گفت یک هفته بعد بچه‌ها به پادگان معرفی می‌شوند. این اولین برخورد و آشنایی من با شهید مزاری بود.

استاد علیزاده مالستانی: در عمرم دوبار شهید مزاری را دیده‌ام. یکی زمانی بود که در قم درس می‌خواندم، شهید مزاری در مرز ایران و عراق دستگیر شده و سپس در

تهران زندانی شده بود که با وساطت مرحوم آیت‌الله خوانساری تهران از زندان رها و از مرز خارج گردید. نقل می‌شد ایشان در چهارکنت مدرسه باز کرده و تدریس می‌کند. وقتی قم آمد برای دیدنش در مدرسه حجتیه رفتم، لباس محلی از «تافتۀ» مستعمل با رنگ زردگونه در تنش بود. ما که همیشه لباس مد ایرانی در بر می‌کردیم، لباس محلی در تن ایشان برایم جالب بود.

دیگری سال ۱۳۵۹ به طرف افغانستان رهسپار بودم، با تعدادی از رفقای مالستان. در کویت پاکستان در حال حرکت طرف مرز بودم، در سیت موتر نشسته بودم، چشم خورده به حاج رحیمی که سال‌ها در دفتر سازمان نصر، بعدها دفتر حزب وحدت، انجام وظیفه می‌کرد. همراهش صحبت می‌کردم، دیدم یک نفر در آن طرف جاده ایستاده می‌خواهد به این طرف جاده بیاید. وضعیت لباسش خیلی ساده و کهنه بود؛ نشناختم. گفتم این کیست؟ گفت آقای مزاری است. از روی خودمانی و شوخی بلند صدا کردم: آقای مزاری! بیا این طرف. با شنیدن صدایم آمد. وقتی نزدیک رسید، مرا شناخت، پس از احوال‌پرسی و کمی طنز و شوخی گفت می‌خواهی بروی وطن؟ گفتم بلی. گفت: بسیار خوب است، ما و شما مسئولیت بزرگ به عهده داریم. ۳۰۰ سال می‌شود مردم ما رنج و محنت زیاد دیده، باید مردم خود را از این رنج و محنت نجات دهیم. دو صندوقی که دربشان قفل بود، در موتر گذاشت. آقای سید حسن صالحی از سراب غزنی، فعلاً یکی از قومندان حزب وحدت، که از نظر سنی از من کوچک‌تر بود را پهلویم نشاند و تأکید و سفارش کرد فکرت طرف ایشان باشد. در زردآلو از آقای صالحی جدا شدیم، ایشان گفت من نی قلعہ می‌روم.

دو سال بعدش آقای صالحی را در غجور جاغوری دیدم که ماشاالله ریش درآورده، پرسیدم صندوق‌ها را چه کردی و چه بود بین صندوق‌ها؟ گفت آقای مزاری بعد از مدتی کلید آن‌ها را فرستاد؛ وقتی باز کردیم، هردو صندوق پر از پول بود. سهمیه‌ای هر پایگاه را جدا گذاشته بود.

در سال ۱۳۶۲ یک نامه‌اش از تهران برایم رسید که در هفت صفحه نوشته بود. در این نامه بیش‌تر وضعیت مظلومیت هزاره را در تاریخ گذشته شرح داده بود. در آن زمان

من توسط یک عده ملاها تکفیر شده بودم، فتوای کفر و ارتداد علیه‌ام صادر شده بود، در محاصره نظامی قرار داشتم، نامه را حفظ نتوانستم، نفهمیدم کجا شد.

در سال ۱۳۷۳ که در غزنی تدریس می‌کردم، توسط مرحوم شهید سجادی که مسئول کمیته فرهنگی حزب وحدت در کابل بود، نامه‌ای آمد که در آن از این حقیر، مرحوم استاد حکیمی، آقای فکرت، آقای عرفانی و چند نفر دیگر دعوت کرده بود در کابل بیایید و در سمیناری که در مورد حقوق زن از نظر اسلام تشکیل می‌شود، شرکت نمایید. علاقه پیدا کردم، اصرار زیاد کردم برویم کابل، دوست داشتم شهید مزاری را ببینم. رفقایم حاضر نشدند.

در بامیان که بودم، دوبار شهید سجادی با من گفت: آقای مزاری زیاد یادی از شما می‌کرد.

فیاض: آشنایی من با استاد مزاری از زمان تشکیل حزب وحدت شروع شد. طی فراخوانی که از سوی مسئولین بلندپایه جهادی از بهسود، بامیان و دایکندی به غزنی رسیده بود مبنی بر این که مسئولین پایگاه‌های جهادی در هزارستان در ۲۴ سرطان ۱۳۶۸ در بامیان جمع شوند. این جانب به عنوان یک عسکر همراه مسئولین ولایت غزنی به سمت بامیان راه افتادم و با استاد در روزهای تشکیل حزب وحدت آشنا شدم. علاقه‌مندی من به استاد به زمان پیروزی مجاهدین و درخشش رهبری او در غرب کابل برمی‌گردد. آن زمان در مشهد بودم و هر روز که اخبار عزت و افتخار مردم خود به رهبری شهید مزاری را می‌شنیدم، احساس وجد و عظمت می‌کردم. این موضوع از لحاظ تاریخی برای من خیلی اهمیت دارد. در آن شرایط ما از بس فراموش‌شدگان تاریخ بودیم، برای ما این باور ایجاد شده بود که واقعاً جایگاه ما همین است و باید به این از چشم افتادگی‌ها راضی باشیم و همین که در جایی از ما صحبت می‌شد و یا مصاحبه استاد مزاری از رادیوی ایران و رادیوی بی‌بی‌سی پخش می‌شد، چنان دچار هیجان می‌شدیم که از جای خود بلند شده، داد می‌کشیدیم! و به قولی، هورا می‌کشیدیم.

بعد در سال ۱۳۷۲ از ایران به کابل رفتم و با استاد از نزدیک دیدار کرده و طی هشت ماه بودنم در کابل، بارها خدمتش رسیدم و در مراسم مختلف می‌دیدم.

استاد ناطقی: در بهار سال ۱۳۵۸ اتفاق عجیبی روی داد و این رویداد را تا آخرین روزهای شهادت مزاری با خود داشتم و حالا هم همان احساس، همان باور و همان اعتقادات را با خود دارم. مزاری بخش تاریخ‌ساز کشور ما است و داکتر غنی رئیس جمهور افغانستان در پیام خود به این نکته اشاره کرده است که مزاری شخصیتی بود که مسیر تاریخ افغانستان را تغییر داد و این تعبیر حیرت‌انگیز بی‌سابقه است. در یک روز بهاری، آقای مهدوی در خانه من آمد و گفت حاجی آقا خبر جالبی برای‌تان دارم. گفتم چه خبری؟ گفت: شیخ عبدالعلی مزاری از افغانستان به مشهد آمده و من دیروز تماماً با ایشان بودم. مزاری واقعاً یک مبارز فوق‌العاده و بی‌نظیر است که تا کنون به چنین شخصیتی مبارز و جذابی برخورد نکرده‌ام. مزاری یک استعداد بی‌نظیر است و من آمدم که شما با ایشان بنشینید. مزاری شما را به‌خوبی می‌شناسد. مزاری اطلاعات بسیار زیادی از جریان‌ات افغانستان، از اشغال روس‌ها و پیامدهای آن و از احزاب سیاسی و جهادی و سیاسی و نظامی مقیم در پاکستان و گروه‌های چپ و راست افغانستان دارد و من برای شما یک وقت گرفته‌ام و فردا ساعت ده در مدرسه عباس‌قلی خان همدیگر را ببینید. گفتم: بسیار خوب حتماً فردا در مدرسه عباس‌قلی خان می‌آیم و ایشان را می‌بینم و گفتم که من هم به نام ایشان و فعالیت‌های‌شان آشنایی دارم و در کابل و در سفری که در افغانستان داشتم، آیت‌الله پروانی در باره ایشان زیاد با من صحبت کرد و همین‌گونه ماشاءالله افتخاری نیز در باره مزاری با من حرف زده است، من فردا ساعت ده در مدرسه می‌آیم.

بنیاد اندیشه
تاب ۱۳۹۰

ساعت ده به مدرسه عباس‌قلی خان رفتم و در زیر سایه درخت سرسبز، منتظر ایشان بودم و همین شد که مهدوی همراه استاد مزاری و یک روحانی به‌نام محسنی به طرف من آمد. استاد مزاری با همان لباس افغانی خندان و شاداب به طرف من آمد؛ در حالی که لبانش به خنده و دندان‌هایش مثل یک جعبه مروارید سفید در دهانش دیده می‌شد. بسیار گرم و بی‌نهایت صمیمی و خودمانی و فوق‌العاده دوستانه با من بغل‌کشی و احوال‌پرسی کرد. این برخورد به‌گونه‌ای صمیمی و دوستانه بود؛ گویا این که

ما سال‌ها همدیگر را دیده باشیم و رفیق گم‌شده باشیم. مزاری دندان‌های عجیب و زیبایی داشت. در هنگام مراسم دفن در مزار همان دندان‌های زیبا را داشت و روزهای سخت و شهادت تأثیر روی زیبایی دندان‌هایش نگذاشته بود. مهدوی گفت: ما مزاحم گفت‌وگوی تان نمی‌شویم و ما می‌رویم و من ترجیح می‌دهم دوتایی با هم صحبت نمایید. زمانی در حدود یک ساعت و نیم و یا دو ساعت در زیر سایه درخت سرسبز مدرسه صحبت داشتیم.

این گفت‌وگو بی‌نهایت خودمانی و صمیمی بود و فکر می‌کنم هیچ سوالی نبود که مزاری به آن دوستانه و صادقانه جواب نگفته باشد. هرچه پرسیدم ایشان جواب داد. ما از رژیم کودتا صحبت کردیم؛ از اشغال افغانستان و پیامدهای منطقه‌ای و جهانی آن حرف زدیم؛ از احزاب جهادی پیشاور صحبت داشتیم. استاد مزاری از همه آن‌ها با من حرف زد؛ زیرا همه را دیده بود و تازه از راه پاکستان وارد ایران شده بود. از ملاقات‌ها و صحبت‌هایش با حکمتیار، با گیلانی، با حضرت مجددی و با استاد ربانی و فکر می‌کنم از آیت‌الله محسنی هم صحبت کرد و نمی‌دانم در کجا دیده بود و گفت: محسنی در باره من گفته است که مزاری فوق‌العاده پرکار، دانا و کاردان لایق است و هر کاری را می‌تواند برای جهاد انجام دهد؛ ولی قابل اعتماد نیست. برای محسنی من یک مجاهد غیر قابل اعتماد هستم و بعد گفت خوب من برده کسی نمی‌شوم و کار خود را می‌کنم. این‌ها عبارات تلگرافی و کلیدی و اشاره به موضوعاتی بود که بین‌شان گذشته بود و من در آن زمان به خوبی نمی‌دانستم و بعضی عبارات و دیدگاه‌ها را زمان تفسیر می‌کند و حالا می‌فهمیم که مزاری چرا برای محسنی غیر قابل اعتماد بوده است؟ مزاری، سید علی جاوید و یا انوری برای محسنی نمی‌شد. ما در این نشست دوستانه از احزاب، جریانات و گروه‌های خودی نیز مفصل صحبت کردیم. مزاری به من گفت: حاجی آقا من شما و دوستان را می‌شناسم و چند تن از همکاران گروه مستضعفین را نام گرفت و گفت شما در عراق مبارزه‌تان را شروع کرده‌اید و همه رفقا را می‌شناسم و به آن‌ها ارادت دارم و سلام مرا به آن‌ها برسانید و این‌که گروه مستضعفین را تأسیس کرده‌اید، کاری بسیار خوبی کرده‌اید و یک تعداد از دوستان شما گروه دیگری به نام

گروه نصر را تأسیس کرده و من یقین دارم که هیچ اختلاف اعتقادی و ایدئولوژیک بین رفقا و دوستان نیست. اگر ممکن باشد گروه‌های هم‌خط و هم‌فکر باید یکی شوند و جمع شویم. شما به دوستان مسأله اتحاد گروه‌تان را با گروه نصر صحبت نمایید. اگر رفقا موافقت کردند، بعد بیایید تهران با هم در باره اتحاد گروه‌های‌تان صحبت می‌کنیم و من یکی دو روز مشهد هستم و بعد تهران می‌روم. عصر همان روز جلسه گروه مستضعفین را در منزل اخلاقی فکر می‌کنم برگزار کردیم و مسأله یکی‌شدن دو گروه نصر و مستضعفین را بحث کردیم. همه اعضای در اصول موافقت داشتند؛ اما می‌گفتند باید نمایندگان و هیأت مذاکره‌کننده تعیین نماییم؛ کار ادغام و اتحاد دو تشکیلات بحث می‌خواهد و همین شد که ما مهدوی و امان‌الله موحدی و رضایی را وظیفه دادیم که مذاکرات با گروه نصر در قم را شروع نمایند که سرانجام موفق شدیم که هردو گروه را به‌نام سازمان نصر اعلام نماییم.



فصل سوم

روایتی از خورشید
(بررسی شخصیت دینی،
سیاسی و فرهنگی رهبر شهید)



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۸۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بخش اول

خلق و خوی (سیره اخلاقی و رفتاری) شهید مزاری

الف) تأثیرگذاری و جذابیت

برهانی: شهید مزاری برای خود شمایک شخصیت تأثیرگذار و جالب توجه بود؟ چرا؟
ابراهیمی غرjestانی: ویژگی‌های شخصیت مزاری انسان‌های زیادی را فراتر از جامعه هزاره به خود مجذوب کرد و طبعاً من نیز هرچه زمان می‌گذرد، بیش‌تر به عظمت شخصیت او پی می‌برم. درک و دریافت دقیق او از تاریخ افغانستان، عمق نگاهش نسبت به مشکلات جامعه شیعه و هزاره، راه‌کارهای پیشنهادی او برای حل مشکلات کشور و... هر کدام در جای خود قابل توجه است.

او می‌خواست ساختار ظالمانه‌ای که میراث نظام‌های استبدادی در کشور بود، بشکند؛ بساط بی‌عدالتی برچیده شود؛ حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی برای همه اقوام به رسمیت شناخته شود و انسداد سیاسی و انحصار قدرت وجود نداشته باشد.

بنیاد اندیشه
ناسی ۱۳۹۰

اما در جامعه هزاره، مزاری نخستین کسی بود که گفتمان «حق خواهی» هزاره را در سطح ملی و بین‌المللی مطرح کرد. مردمی که از میان آوارهای درد و رنج برخاسته بودند، برای نخستین بار بر اثر کار و پیکار مزاری، به صورت رسمی در معادلات سیاسی کشور به عنوان یک وزنه مهم با مطالبات معقول و منطقی، طرف محاسبه قرار گرفتند و ذهنیت‌های مسموم و باورها و داوری‌های بی‌بنیاد و غیر منصفانه برخی از هم‌وطنان متعصب را تغییر داد.

جعفری: راستش در دوران آغاز طلبگی من، رهبر شهید به عنوان رهبر سازمان نصر مطرح بود و سازمان نصر در آن زمان یکی از اجزایی بود که مورد هجوم متحجران و کهنه اندیشان پیر و ریش داران سجاده نشین قرار داشت که به قول لسان الغیب:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

لذا من هم با توجه به اقتضای آغازین طلبگی، به فرموده شیخ الاعظم نهج البلاغه، مجسم عصر ما آیت الله منتظری، که آدم بسیار مقید به آموزه های اخلاقی است، متأثر از آن فضا بودم؛ به ویژه که شاگرد سرخانه آیت الله رضوانی بودم. معظم له مورد رجوع اعضای احزاب معاند با رهبر شهید بود و من شاگرد سرخانه مثل فرزندش از حاضران پذیرایی می کردم و حرف و حدیث هایی راجع به شهید اقالیم قبله را می شنیدم و به جای حب، بغض و به جای علاقه، نفرت نصیب می شد.

اما کم کم که بزرگ تر شدم و... با شخصیت ناجی امت مغضوب هزاره آشنا شدم، خود به خود نفرت بدل به شور و شیدایی شد. به فرموده قرآن: سیئات بدل به حسنات گردید.

قافله سالار خودباوری مردم هزاره، بر همه افراد مردم افغانستان تأثیرگذار بود؛ منتها هرکس بر اساس طینت و یافته های علمی و شاکله شخصیت اجتماعی خود، از آن خورشید بی فروغ، قبسی برمی گرفتند.

من هم از غرور و غیرت و بلند نظری پیغمبر آگاهی بخش قرن ما متأثر شدم و هستم و البته این فعل و انفعال معلول دو علت هست:

۱. من با کتاب های شهید دکتر علی شریعتی و شهید بهشتی بیش تر آشنایی داشتم تا شهید مطهری و دیگران؛ لذا کتاب های شریعتی و بهشتی حماسه و غرور انسانی، غیرت حسینی، شور جهادی، رستاخیز محمدی و شخصیت چندساحتی امام علی (ع) را در جان انسان می شکوفاند و نوع شخصیت متضاد و چندلایه ای را خلق می کنند و پیر پشمینه پوش و شاگرد مکتب سرخ حسینی بابه مزاری مصداق اکمل و اتم

این فرهنگ و نگاه به حیات برین و حیات معقول بود و ما هم که چندی در این گلستان تفرجی کرده بودیم و مشام روح خدایی ما از عطر آن گلستان معطر بود، خود به خود، در جاذبه کمال آن راهبر کمال شورآفرین قرار داشتیم.

۲. پدر من دهقان‌زاده پرغور است و در زندگی خود پیش هیچ زورگویی سر خم نکرده و همیشه با زورگویان سر ستیز داشته است؛ به گونه‌ای که در هنگام عسکری به خاطر گفتن هزارهٔ یچق‌بینی، سیلی محکم به صاحب‌منصب خود می‌زند و همین باعث می‌شود که صاحب‌منصب پدرم را بسیار چوب‌بزند و به منطقهٔ بدآب و هوایی از ولایت خوست - بدترین جای عسکری هزاره‌ها در آن زمان - تبعید کند.

۳. همین پدر دو شخصیت سیاسی هزاره را بسیار دوست داشت و من هرگز در سخت‌ترین هنگامه‌ها و مصیبت‌ها اشک پدر را ندیدم؛ اما در شهادت دو شخصیت بزرگ هزاره، یکی شهید صادقی نیلی و دیگری رهبر شهید، دیدم و پدر حق هق گریست. این عشق پدر و نگاه تکریم‌گونه پدر به شهید مزاری در شناخت من از رهبر شهید نقش بزرگ داشت و دارد.

جوادی: بلی، رهبر شهید یکی از بارزترین خصوصیتش این بود که هر کسی را - حتی سرسخت‌ترین مخالفین و منتقدینش را - با منطق و رفتار شایسته خود می‌ساخت؛ زیرا: (۱) بی‌نهایت بر مسائل مسلط بود و با فراست و منطق برتر و استدلال وارد می‌شد؛ (۲) صریح، صادقانه و بی‌ریا و بی‌پرده سخن می‌گفت؛ (۳) حرف و عملش یکی بود؛ (۴) پایبند اصول و معیارها بود؛ و (۵) نگاهش به مسائل انسانی بود و هرگز از موقف برتری برخوردار نمی‌کرد؛ بلکه از جایگاه برادری می‌دید و... من در فضایی ایشان را می‌دیدم که گفته می‌شد بی‌سواد است؛ بی‌بند و بار است؛ ضد بسیاری از باورهای دینی و مذهبی است و... لیکن در عمل خلاف را یافتیم و درک بالا، بینش روشن دینی و تواضع و ساده‌زیستی‌اش و تعهد و صداقتش بر من اثر گذاشت و من تا هنوز در مبارزه و رهبری همان خصوصیات را معیار می‌دانم.

دکتر جوایا: بعد از سال ۶۷ تا سال شهادت ایشان، یعنی ۱۳۷۳ به مدت شش سال، شهید مزاری جزئی از زندگی روزمرهٔ مردم و از جمله حقیر بوده است. در فضای

حرکت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی که ایشان هدایت و رهبری آن‌ها را بر عهده داشت، نفس می‌کشیدم؛ از موفقیت‌هایش سرشار از شور و شغف می‌شدم و بر ناکامی‌هایش اندوه‌ناک. با آمال و آرزوهای بزرگش افق‌های دور سرنوشت مردم را به نظاره می‌نشستم. در واقع از دهه هفتاد تا کنون، فردی در جامعه هزاره وجود ندارد که از پرتو وجودی شهید مزاری تأثیر نپذیرفته باشد. چنین شخصیتی را نمی‌توان گفت تأثیرگذار نیست.

اما این که چرا تأثیرگذار بود، سؤالی است که پاسخ آن سهل ممتنع است؛ زیرا از سویی مثل این می‌ماند که پرسیم جریان برق چرا نور تولید می‌کند. برخی از شخصیت‌ها تأثیرگذارند؛ زیرا این قابلیت و استعداد در آن‌ها وجود دارد. از سوی دیگر، اگر به فاکتورها و عواملی که باعث تأثیرگذاری ایشان گردیده است توجه کنیم، باید به عوامل بسیاری توجه کنیم. بخشی از این عوامل به شخصیت ایشان برمی‌گردد و بخشی به شرایط زمانی که در آن زیست نمود؛ برخی به تاریخ مردم شیعه و هزاره در افغانستان مرتبط است و برخی به کنش‌گران سیاسی که یا در ردیف ایشان قرار داشتند و یا در مقابل‌شان. شمارش همه این عوامل از حوصله این مختصر خارج است؛ ولی این مقدار روشن است که تأثیرگذاری شهید مزاری یک معمای چند مجهولی است.

سبحانی: در این که ایشان تأثیر روی من و امثال من گذاشته، شکی وجود ندارد. ایشان، دیدم را نسبت به مسائل به کلی عوض کرد. تا آن زمان ذهنیت مردم ما، از عامی تا نخبگان، در اثر تلقینات و عملکرد حاکمیت و اقوام دیگر، به این سمت و سو جهت داده شده بود که کسی در فکرش سهم‌گیری در حاکمیت را راه ندهد؛ ولی ایشان با شهامت و جرأتی که مخصوص ایشان بود، این ذهنیت را تغییر داد. این کار بسیار بزرگ بود. هیچ‌وقت یادم نمی‌رود وقتی کاروان دولت موقت وارد کابل شد، من داخل مغازه لوازم تصویری در بلوار طبرسی بودم. فکر می‌کردم صاحب مغازه ایرانی است. اخبار، ورود کاروان مجددی را اعلان کرد. به محض شنیدن این خبر، صاحب مغازه با سیلی به صورت خود زد و گفت: کار تمام شد و شیعیان را شریک در حکومت نکردند. بعد فهمیدم که ایشان از شیعیان هرات است. تا آن زمان مردم به این باور بودند که هرکس

حکومت را به هر قسمی بگیرد، ولو از طریق کودتا و یا از طریق بادران خارجی، کار تمام است؛ اما شهید مزاری با ایجاد جبهه مقاومت عدالت خواهی، این ذهنیت را تغییر داد و این کاری بسیار بزرگی است.

وکیل سعادت: تأثیر شهید مزاری در زندگی من چنان بود که می توانم بگویم قطب نمای زندگی ام را او تغییر داد؛ گویی با الهام و امیدی که با سخنان او در قلبم شعله کشید، از جهانی به جهان دیگر رهنمون شدم. پس از تأمل در مورد سخنان و اندیشه های او بود که من به عنوان نوجوانی فقیر و دهاتی با دل مشغولی های زندگی فقیرانه و گیرمانده در دامان طبیعت خشن، به سرعت سودای سیاست به دل راه دادم و آرام آرام از ده به شهر کوچیدم. من قبل از این که به تحصیل روی بیاورم، به سیاست روی آوردم. زمانی که در زمستان ۱۳۸۰ به کابل آمدم، ۳۲ ساله بودم؛ اما سودای سیاست در سر داشتم. پروای تحصیل چندان نداشتم. شاید این یک اشتباه بود؛ اما واقعیت این است که تحصیلات من در ذیل و ظل کارهای سیاسی انجام یافته است.

به هر حال، شهید مزاری بر زندگی من فوق العاده تأثیر گذاشت و اما این که چرا؟ پاسخ دقیق ندارم. شاید دلایل مختلف داشته باشد. شاید از کارزمای شخصی اش تا شرایط خاصی که او قد برافراشت، در فرایند این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دخالت داشته باشد؛ اما فکر می کنم بزرگ ترین دلیل این بود که من متناسب با فهمی که به عنوان یک نوجوان بی سواد یا کم سواد داشتم، غرور شکسته یک قوم و حتی یک ملت را در آیینۀ کلامش و در آیینۀ اندیشه اش و در عزم بلند و راسخ و در ظنین صدای ساده و رسایش، بازمی یافتم. هویتی که انکار شده بود و هویتی که جرم بود با او نه تنها اثبات شد؛ بلکه به افتخار نیز بدل گردید. این شعار ساده او که «من می خواهم هزاره بودن در این کشور دیگر جرم نباشد»، در واقع کاخ ستم و نابرابری تاریخی را لرزاند. روشن است که در یک جامعه استبدادزده و در یک جامعه ای که نابرابری های مختلف قومی، مذهبی، جنسیتی و زبانی به مثابه الگوهای مسلط پیدای می کرد، طرح الگوی سیاسی و اجتماعی جدید بر مبنای عدالت، و برابری انسانی به مثابه آب حیات در ظلمت شب سیاه و بلند استبداد، تشنه کامان سحرگاه آزادی و عدالت را به سوی خود

می کشید و به قول حافظ:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

من فکر می‌کنم مزاری تجربه زیست سیاست‌ورزی در افغانستان را در ابعاد مختلف آن زیر علامت سؤال برد و به صورت بی‌سابقه به چالش کشید. او به توزیع قدرت، تلطیف قدرت و چرخش قدرت به مثابه داروی درمان بخش دردهای دیرسال مردم افغانستان می‌نگریست. سخن او نسبت به سخنان رهبران هم عصرش متفاوت بود. مفهوم مشارکت اقوام در قدرت، سهم‌گیری و مشارکت زنان در قدرت و روندهای سیاسی؛ ایده عدالت اجتماعی و اعتقاد به برابری انسانی به عنوان یک گفتمان جدید در سیاست افغانستان توسط شهید مزاری مطرح شد و آرام‌آرام در معادلات قدرت-حداقل در سطح گفتار- به گفتمان غالب تبدیل شد.

سناتور شریفی: بلی. دقیقاً شهید مزاری از هر جهت برایم تأثیرات به خصوص داشت، هم از لحاظ رفتاری و هم لحاظ گفتاری! او با عمق نگاهش، نفوذ کلامش، تبسم زیبایش، با متانت و سنگینی حضورش و با صلابت و هیبتی که داشت، هر کسی را تحت تأثیر قرار می‌داد. هر قدر آشنایی و روابطم با شهید مزاری بیش‌تر و زیاده‌تر می‌شد، تأثیراتش بر وجودم عمیق‌تر و ریشه‌دارتر می‌گردید.

استاد علیزاده مالستانی: حتماً شخصیت تأثیرگذار بود. ایشان آغازگر یک تحول بزرگ فکری، سیاسی و فرهنگی مردم ما بود. باورهای کهنه و ارتجاعی را تغییر داد. آنچه را ایشان در زمان خود می‌گفت، حالا مردم کم‌کم به مقصودش پی می‌برند. وی پیش از زمان خود به دنیا آمده بود، تازه کم‌کم ابعاد شخصیتی وی شناخته می‌شود.

فیاض: بله برایم شخصیتی تأثیرگذار و جالب توجه بود؛ زیرا فشرده‌ای از تاریخ، محرومیت و عظمت مردم خود را در او یافتیم. شهید مزاری برایم سرمشق اراده، بزرگان‌اندیشی، مردم‌دوستی و پایداری است.

استاد ناطقی: بلی. همان‌گونه که اشاره کردم، ما از همان لحظه اول دیدار و ملاقات با هم جور آمدیم و استاد مزاری واقعاً شخصیت کاریزماتیک، تأثیرگذار و

حیرت‌انگیز بود و هر کسی را تحت تأثیر جاذبه‌های خود قرار می‌داد؛ به همین دلیل، استاد مزاری در سطح منطقه دوستان زیادی داشت و با رهبران جمهوری اسلامی ایران، با رهبران نهضت‌های آزادی‌بخش منطقه و با رهبران جهادی افغانستان رابطه و وجوه مشترک ایجاد می‌کرد. یکی از خصوصیات بارز استاد مزاری، صداقت، دانایی، تقوا و تعهد وی به امر مبارزه بود. یک وقت با من گفت: حاجی آقا! آدم با دوستان هم عقیده و هم‌نظر خود نباید برخوردش اطلاعاتی باشد. باید رابطه و برخورد صادقانه باشد. تیزهوشی، دانایی، تحلیل، عشق و علاقه شدید به امور مردم و سیاست و دشمن‌شناسی، تقوا و تعهد و از همه مهم‌تر، خستگی‌ناپذیری، پرکاری، ساده‌زیستی و بی‌علاقگی به امور مادی، شجاعت، دلاوری، صراحت و قاطعیت در موضع‌گیری‌ها از مواصفات ذاتی و شخصیتی مزاری بود که هر کسی را و از جمله مرا به خود جلب کرده بود و با هم یار و یاور شدیم. این همکاری تا آخرین روزهای شهادتش استوار، باقی و پابرجا ماند.

ب) برجستگی‌های اخلاقی

برهانی: به‌نظر جناب عالی، شهید مزاری فقط دارای برجستگی‌های سیاسی بود و یا برجستگی‌های اخلاقی و قابل‌الگوگیری نیز داشت؟

ابراهیمی غرجستانی: بدون شک شهید مزاری یک سیاست‌ورز اخلاق‌مدار بود و در این عرصه چنان عمل نمود که ما امروز با افتخار از ایشان به‌عنوان یک الگو می‌توانیم نام ببریم. البته سردادن شعار اخلاق، اسلام و اصول انسانی آسان است؛ اما مهم عرصه عمل است. برای توضیح بیش‌تر عرض کنم که از گذشته‌های قدیم در «فلسفه اخلاق» این بحث مطرح بوده که چه باید کرد تا شکاف میان «معرفت اخلاقی» و «عمل اخلاقی» کم‌تر شود. بعد از جنگ جهانی دوم، یکی از دغدغه‌های مهم متفکران بزرگ مغرب‌زمین این بود که علی‌رغم داشتن یک میراث اخلاقی عظیم، چرا چنین جنایت‌هایی به دست خود ما رخ داد؟ چرا ما با وجود معرفت اخلاقی لازم، در عرصه عمل چنین فاجعه‌ای را خلق کردیم؟

در بررسی کارنامه شخصیت‌ها و رهبران سیاسی نیز سنجش رفتارشان با اصول و

معیارهای اخلاقی، یکی از فاکتورهای مهم است؛ اما شهید مزاری - چنان که گفتم - یکی از برجستگی‌های زندگی مبارزاتی‌اش، پابندی وی به اصول اخلاقی بود. حیات سیاسی مزاری به روشنی بر این حقیقت گواهی می‌دهد و مدعای ما را تأیید می‌کند. این در حالی است که زندگی سیاست‌مداران پر است از رفتارهای پوپولیستی و عوام‌فریبانه و در تعامل با طرف‌های مقابل‌شان؛ به گونه‌ای که بدعهدی‌ها و پیمان‌شکنی‌های مکرر، فرصت‌طلبی‌ها و... را از آن‌ها می‌بینیم. اما شهید مزاری، چه در تعهد با مردم و چه در توافقاتش با دیگر احزاب و جناح‌های سیاسی، تا آخر صادقانه عمل کرد و بر سر عهده‌اش ایستاد. در صورتی که رقبای سیاسی‌اش بارها پیمان‌شکنی کردند و این مسأله را رهبر شهید چندین بار در ضمن سخنرانی با افتخار اعلام می‌کند که ما برخلاف دیگران پیمان‌شکن نیستیم.

در مواجهه با مردم نیز عنصر صداقت در زندگی او می‌درخشد و همین تعهد، دردمندی و دلسوزی بود که از او یک شخصیت کاریزما ساخته بود. مزاری همان‌طور که اعلام می‌کرد: من طرفدار جنگ نیستم و جنگ را راه‌حل بحران افغانستان نمی‌دانم؛ اما مفتخرم و تعهد دارم که از مردم خود دفاع می‌کنم، در عمل نیز چنین بود. در آخرین سخنرانی‌اش گفت: «من کسی نیستم که شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، تا آخر در کنار شما هستم.»

خوب این نحوه سخن گفتن و عمل کردن از سر سیاست‌بازی رایج نبود و با سودای سود و زیان‌های شخصی و محاسبه منافع جناحی و گروهی قابل تحلیل نیست؛ بلکه برخاسته از یک گلوی بغض‌آلود، جان دردمند و روح ناآرام بود. او که می‌گفت: «از خدا خواسته‌ام که در زندگی خود حقوق شما را از همه بگیرم.»، این یعنی آرمان‌والای آن بزرگ‌مرد احقاق حق مردمی بود که تاریخ‌شان از معبر قتل عام‌ها و حق‌کشی‌ها، اخراج و آوارگی‌ها گذر کرده و اینک در یک مرحله حساسی قرار گرفته است که می‌تواند نقطه عطف و مبدأ تحول بنیادین در راستای رفع تبعیض و ستم شود و ممکن است با غفلت و عبرت‌نگرفتن از گذشته، «تاریخ تکرار شود» و «صد سال به عقب برگردیم». پس می‌بینیم که امتیاز مزاری تنها در برجستگی‌های سیاسی او نیست. او

پیش از سیاست مدار بودن، یک انسان ارزشی و اخلاق مدار بود.

جعفری: او به معنای واقعی کلمه، بابه بود و این لقب بابه در فرهنگ هزاره دو کاربرد دارد: یکی نسبت ذاتی بین انسان‌ها را بیان می‌کند که بر اساس نظام احسن آفرینش تقدیر شده است و دیگری نشان کارکرد اجتماعی دارد. با توجه به این نکته، هر کس ملقب به بابه نمی‌شود؛ مگر که شخصیت او چنان فروغ خیره‌کننده داشته باشد که همزادی بین انسان را تداعی کند و یا خود آن فرد چنان کارهای عظیم انجام دهد و رستاخیز انسانی و جنبش اجتماعی خلق نموده، بین گذشته و حال پیوند زند و راه نوین و آرمانی را برای آینده ترسیم کند و او این چنین شخصیتی بود که مردم بر اساس روح جمعی و فرمان‌های فطرت فرهنگی به ایشان لقب بابه دادند.

این چنین انسانی در قالب خاصی نمی‌گنجد و چون شخصیت چندلایه دارد، ذو ابعاد است؛ بنابراین، رهبر شهید به معنای متعارف در دنیای امروز و تعاریف آکادمیک از سیاست و اخلاق و بر مبنای فلسفه سیاست، یک انسان سیاسی نبود. و چون در کار سیاسی بود و شرایط زمانه به گونه‌ای بود که کار سترگ او در عالم سیاست دیگر ابعاد شخصیتش را تحت شعاع قرار داد و جلوه اخلاقی حیاتش کم‌فروغ‌تر شد و در حقیقت شخصیت سیاسی رهبر خورشیدوار بر کرانه‌ها پرتوافشانی کرد و قمر اخلاق را در محاق گرفت و عروس حجله عفاف کرد و از منظر حرامیان مستور گردید؛ اما بر محرمان راز آن عروس حجله عفاف نقاب از رخ کشیده بود و دل و دین از همه ربود و راز شیدایی شاهدبازان چشم نیالوده، همین بعد شخصیت او بود.

همان‌طور که گفتم، من توفیق نشستم و برخاست حضوری و همراهی رهبر را نداشتم؛ لذا بسیاری از جلوه‌های حیات اخلاقی رهبر را شهود نکردم تا بتوانم به تفصیل از شهود و شهید شرب مدام سخن گویم؛ اما از آن‌جا که بعد از شهادت معجزه‌گون ایشان بسیاری از حقیقت‌های کتمان‌شده یکی بعد از دیگری رخ نمود، دوست و دشمن از کرامت‌های خلق کریمش و شیدایی شبانه و نیایش عاشقانه و امساک معرفت‌اندیشی و تقوای حکمت‌جویی رهبر شهید روایت‌های دل‌نشین و حکایت‌های عقل‌سوز روایت و حکایت کردند و همه گفتند که در کوران جنگ که خون از زمین می‌جوشید و

آتش از آسمان می‌بارید، او نماز شبش ترک نمی‌شد و سه ماه فضیلت را امساک داشت و زبان شهوت در بند صیام می‌کرد تا قیام نکند.

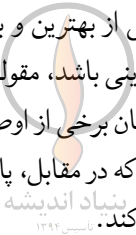
دوست و دشمن گفتند که او در مصرف بیت‌المال محتاط بود و انواع وجوهات شرعیه را هرکدام جداگانه پاکت می‌کرد تا وجوهات استحبایی با وجوهات واجبی مختلط نگردند.

این‌ها خطوط درشت طلایی الگوپذیری انسانی و شاه‌بیت ترانه‌های عاشقی و پرچم‌های برافراشته شاهراه کمال در افق‌گاه کاروان رو به کمال مجذوب جاذبه ربوبی حق هستند و این چنین است که شهید اقالیم قبله نه تنها شهید خون و قیام و حماسه است؛ بلکه او شهید همیشه شاهد حیات به تعبیر جبران خلیل جبران، حیات برین و به فرموده عقل کل عاقلان معاصر علامه جعفری، حیات معقول بود و هست و تازمین بر مدار نظام احسن بچرخد و انسان راه کمال جوید، شهید مزاری راهبر و رهبر هست.

جوادی: رهبر شهید در سال‌های نخست مبارزه و جهاد و در زمانی که من آشنا شدم، هم سیاسی بود و هم یک انقلابی دین‌مداری بود که رنگ و بوی و جوهر مبارزه‌اش را اخلاق و معیارها و ضوابط اخلاقی تشکیل می‌داد؛ مثلاً رهبر شهید عملاً مخالف تجمل‌گرایی بود و هرگز از امکانات فراوانی که در دست داشت، حتی لباس نوتری بر تن نمی‌کرد و معمولاً زندگی علی را مثال می‌زد و نامه حضرت به عثمان بن حنیف را رهبر شهید خیلی عالی تفسیر می‌کرد و متأثر از ایشان مرحوم واعظی شهرستانی هم این نامه را خیلی زیبا می‌خواند و معنا می‌کرد و یا رهبر شهید هیچ‌گاه تلاش نکرد تا خود را از دیگر هم‌زمانش برتر و بهتر جلوه دهد و برادری و برابری یک شعار نه بلکه یک رویه مشهور و مشهود او بود و این الگو را از پیامبر مثال می‌زد. یادم است در اردوگاه کاشمر چندبار و در دفتر سازمان نصر یک یا دوبار نشستن ایشان را در جلسه دیدم که هرگز مجلس‌شان صدر و ذیل نداشت و می‌گفت پیامبر را در میان جمع یک فرد ناشناس از طرز نشستنش در مجلس نمی‌شناخت؛ چون مجلس‌شان صدر و ذیل نداشت. رهبر شهید بسیار وقت‌ها در چهارراه ولی عصر تهران در دفتر سازمان سر راه پله و در کفشکن خوابیده؛ ولی یک کارگر مسافر را از اطاق بیرون نکرده

است؛ بنابراین، او به باور من یگ الگوی مذهبی و اخلاقی برای مبارزین بود و مبارزه و سیاست را از الگوهای مذهبی آموخته بود و به مرور زمان خود هم تجربیات سیاسی بسیاری را گرفت و خود را از این بابت هم غنی کرد.

اخلاق را اگر از دایره رفتار شخصی و خصوصی آدم‌ها بیرون بکشیم و قلمرو رفتار اجتماعی و اندیشه و باورهای آدمی را حوزه نفوذ اخلاق بدانیم - که قطعاً چنین است - رهبر شهید بزرگ‌ترین سیاست‌گر اخلاق‌مدار است؛ چون او عدالت و برابری و حقوق مساویانه شهروندی، جوهره اصلی فکر و عملش بود و انسانی شدن سیاست و مهارشدن قدرت به نفع مردم و عادلانه شدن ساختارها تمام همتش و چه چیزی اخلاقی‌تر از انسانی شدن سیاست و عادلانه شدن قدرت و برابری حقوق انسان‌ها؟

دکتر جويا: در برجستگی سیاسی شهید مزاری سخنی نیست؛ اما برجستگی اخلاقی ایشان نیازمند توضیح است؛ زیرا اگر اخلاق را صرفاً مقوله دینی تفسیر کنیم، مجموعه‌ای از اوصافی که در متون دینی به عنوان ارزش‌های اخلاقی معرفی گردیده است، در منش و رفتار شهید مزاری تبلور خاص دارد. اوصافی چون وفای به عهد، امانت‌داری، عدالت‌محوری، مواسات و حتی ایثار. از این منظر ایشان را می‌توان حداقل الگویی متعالی برای برخی از بهترین و برجسته‌ترین اوصاف اخلاقی دینی دانست؛ اما اخلاق پیش از آن‌که دینی باشد، مقوله انسانی است. منبع و داور اخلاق وجدان انسان‌ها است و ضمیر انسان برخی از اوصاف و افعال را «خوب»، «زیبا» و «ستودنی» می‌شناسد؛ همان‌گونه که در مقابل، پاره‌ای از اوصاف و رفتارها را «بد»، «زشت» و «نکوهیده» قلمداد می‌کند. 

بر اساس این معیار، حداقل قسمت اعظم جامعه‌ای که شهید مزاری به آن تعلق دارد و بسیاری از دشمنان ایشان صداقت، شجاعت، مهرورزی، مردم‌دوستی و بسیاری از اوصاف دیگر ایشان را در مقوله خوب، زیبا و ستودنی قرار می‌دهند؛ بلکه بالاتر از این، ایشان را نمایانگر تمام و کمال این اوصاف می‌دانند. شاهد این مطلب جوشش هر ساله و هرچه با شکوه‌تر مراسم‌هایی است که در سالگرد ایشان برگزار می‌شود و نیز سخنانی که دشمنان ایشان در این مدت بر زبان آورده‌اند. به نظر حقیر در میان

سیاستمداران افغانی در چهار دهه گذشته و بلکه تا آنجا که حافظه تاریخ اجازه می‌دهد، اخلاقی‌ترین سیاستمدار افغانستان است. سیاستمداران ما، چه در جامعه هزاره و چه در سایر جوامع، متأسفانه پس از ایشان نتوانستند بر مدار اخلاقی که ایشان سخت به آن وفادار بودند، پایبند بمانند. در مقابل ما شاهد فروپاشی کامل اخلاق در رفتار سیاسی سیاستمداران هستیم.

وکیل سعادت: روشن است که شهید مزاری شخصیتی به تمام معنا سیاسی بود؛ یعنی او خود را وقف سیاست‌ورزی و فعالیت‌های سیاسی کرده بود؛ بنابراین، برجستگی‌های اخلاقی شهید مزاری را نیز می‌توان در نوع سیاست‌ورزی و فعالیت‌های سیاسی ایشان جست‌وجو کرد. البته تمرکز به اخلاق سیاسی شهید مزاری که به نحوی بیانگر اخلاق اجتماعی است، به معنای نادیده گرفتن اخلاق فردی در حوزه زندگی خصوصی ایشان نیست. دلیل این که من به عوض اخلاق فردی شهید مزاری که شاید مورد نظر شما باشد، به حوزه اخلاق سیاسی ایشان تمرکز می‌کنم، این است که من در این حوزه بیش‌تر اندیشیده‌ام. از نظر رفتارهای شخصی که معمولاً از چشم عام‌پنهان و مستلزم آشنایی از نزدیک است، من چندان حرفی برای گفتن ندارم. فی‌الجمله حرف و حدیث‌هایی شنیده‌ام که ممکن است نتوانند حق مطلب را ادا کنند.

نکته دیگر قابل تذکر این است که وقتی از برجستگی‌های اخلاقی شهید مزاری در حوزه سیاست و اخلاق اجتماعی بحث می‌کنم، منظورم، تقسیم‌بندی‌های متعارف در رابطه با نسبت اخلاق و سیاست نیست. منظورم بیش‌تر نوع سیاست‌ورزی شهید مزاری است. انگیزه و اهداف و اغراض سیاست‌ورزی او را می‌خواهم بررسی کنم. مصطفی ملکیان نوع فعالیت‌های انسانی و بالتبع، سیاست‌ورزی انسان‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند.

از نظر ملکیان، فعالیت‌های دسته اول، فعالیت‌هایی‌اند که افراد از طریق آن فعالیت‌ها کسب درآمد می‌کنند تا زندگی‌شان از نظر معیشت به‌سامان گردد. این نوع فعالیت، شغل و حرفه انسان را برای امرار معاش تشکیل می‌دهد. فعالیت‌های دسته دوم، فعالیت‌هایی‌اند که انسان از عمق جان به آن‌ها علاقه دارند. آن‌ها را انجام می‌دهند

تا لذت ببرند. در این نوع فعالیت، ذره‌ای درآمد متصور نیست. چه بسا ممکن است درآمدهایی که از فعالیت‌های دسته اول حاصل آمده باشند، برای انجام فعالیت‌های دسته دوم، به مصرف برسند. این نوع فعالیت‌ها به تعبیر ملکیان، فریاد درون انسان‌ها است و ناگزیر باید آن‌ها را انجام داد. حوزه فعالیت‌های دسته دوم وسیع و متنوع است. ممکن است گردشگری باشد؛ ممکن است رفتن به سینما باشد؛ ممکن است کتاب خواندن و یا نوشتن باشد و ممکن است فعالیت‌های دیگری از این دست باشد. دسته سوم فعالیت‌های انسان اما نسبت به هر دو نوع فعالیت دیگر متفاوت است. امکان دارد صدای درون انسان باشد؛ اما نه آن صدایی که خوشایندهای زندگی فردی انسان را فریاد می‌کند. نه آن صدایی که پیام لذت و سرگرمی و تفنن را به گوش جان انسان می‌رساند؛ بل آن صدایی که پیام مسئولیت انسان در برابر دیگران را فریاد می‌کند. آن صدایی که پیام مبارزه و تلاش در جهت کم کردن درد و رنج دیگران را به گوش جان انسان می‌رساند. این نوع فعالیت به منظور کمک به دیگران و هزینه کردن از خویشتن انجام می‌شود. هزینه از جان خود، هزینه از مال خود و هزینه از حیثیت و آبروی خود. به قول ملکیان این نوع فعالیت، همان «عبارت الاخرای اخلاقی زیستن است».

با توجه به دسته‌بندی فوق، فعالیت سیاسی نیز به سه صورت انجام می‌شود. عده‌ای فعالیت سیاسی را به مثابه شغل و حرفه برمی‌گزینند تا وزیر و وکیل شوند و معیشت زندگی به سامان گردد. البته این نوع فعالیت سیاسی، به جای خودش مهم است و غیر اخلاقی نیست؛ بلکه آن گونه که ملکیان نیز تأکید می‌کند، اساساً برای اخلاقی زیستن است؛ زیرا یکی از وجوه اخلاقی زیستن، تکافوی معیشت از طریق شغل و حرفه است.

عده‌ای دیگر، فعالیت سیاسی را به تعبیر ملکیان، نوعی علقه‌پردازی می‌دانند و از سروکار داشتن با امور سیاسی لذت می‌برند؛ مانند دانشجویان زمانی که در دانشگاه مشغول درس‌اند. دانشجویان نه از این نظر که وکیل و وزیر شوند و یا از طریق فعالیت سیاسی و سیاست‌ورزی امرار معاش کنند؛ بلکه از این نظر که سیاست‌ورزی و فعالیت‌های سیاسی را دوست دارند به آن نگاه می‌کنند و به فعالیت سیاسی روی می‌آورند.

دسته سوم اما کسانی‌اند که نه عاشق فعالیت سیاسی‌اند تا از سروکار داشتن با سیاست و قدرت لذت ببرند و نه فعالیت‌های سیاسی را چونان شغل و حرفه برای درآمد و معیشت برمی‌گزینند. این دسته، فعالیت‌های سیاسی را چونان وظیفه اخلاقی و مسئولیت اجتماعی درک می‌کنند؛ بنابراین، بین فعالیت‌های سیاسی این سه دسته، از نظر انگیزه و اهداف و اغراض، تفاوت از زمین تا آسمان است. دسته سوم، فعالیت سیاسی را به‌منظور انجام وظیفه اخلاقی خویش برمی‌گزینند تا شاید بتوانند از درد و رنج هم‌نوعان خویش بکاهند؛ درد و رنجی که از ناحیه نظام‌های حاکم بر جامعه پدید آمده است و کاستن از آن‌ها، مستلزم مبارزه با کج‌روی‌های قدرت‌مداران و کژی‌های نظام سیاسی و مستلزم سینه سپرکردن در برابر استبداد حاکم بر جامعه است و طبعاً هزینه دارد. روی آوردن شهید مزاری به سیاست و درگیری تمام‌عیارش با امور سیاسی؛ به‌گونه‌ای که خود و خانواده و علقه‌پردازی‌های زندگی فردی‌اش را تحت‌الشعاع قرار داد و به فراموشی سپرد، در واقع، در نگاه اخلاقی ایشان نسبت به سیاست و فعالیت‌های سیاسی قابل‌ارزیابی است. او فعالیت‌های سیاسی را برای خود انتخاب نکرده بود؛ برای هم‌نوعانش انتخاب کرده بود. برای کاستن از درد و رنج دیرسال مردمی که در جهنم تبعیض و نابرابری سوخته بودند، انتخاب کرده بود. برای رهایی مردم از بیداد استبداد بی‌اختیار به اعماق دنیای سیاست پرتاب شده بود. برای رهایی مردمی که موجودیت‌شان جرم، هویت‌شان جرم، مذهب‌شان جرم، خون و نژاد و آناتومی بدن‌شان جرم بود. اخلاق به مزاری نهیب می‌زد که در یک چنین حالتی چاره‌ای نداری جز این که به فعالیت سیاسی بپردازی. بارزترین قله اخلاقی شخصیت شهید مزاری دقیقاً در نوع سیاست‌ورزی او قابل دید است. در یک کلام، شهید مزاری یکی از بزرگ‌ترین سیاست‌مدارانی بود که ویژگی‌های اخلاقی‌اش، در بعد فردی و اجتماعی، برای سیاست‌مداران و نسل جوان ما که به سیاست می‌اندیشند، قابل‌الگوگیری است.

سناتور شریفی: به نظر من، پیرامون سجایای اخلاقی شهید مزاری تا به حال کم‌تر تمرکز صورت گرفته و ابعاد اخلاقی وی بود که بیش‌تر به ایشان جاذبه می‌داد. خوش‌رویی و خوش‌گفتاری از دیگر ویژگی‌های شهید مزاری بود. ایشان در

ملاقات‌های غیر رسمی شخصیت خوش طبع و خنده‌رو که در بسا موارد با بچه‌ها شوخی می‌کرد و برای‌شان موقع می‌داد و زمینه را مساعد می‌ساخت تا حرف‌های دل خودشان را بگویند و به طور بسیار صمیمانه و رفیقانه با آن‌ها در تماس می‌شد. این خصلت را هم در کابل و هم در پنجاب در برخوردشان با مجاهدین حاضر در پایگاه مشاهده می‌کردم.

در کابل زمانی که اقامت‌گاه‌شان در کارته سه بود، عصرها در پیش روی اقامت‌گاه‌شان به روی چمن چوکی می‌گذاشتند و دوستان‌شان از بخش‌های مختلف، شخصیت‌های سیاسی، قومندانان، جوانان، موسفیدان و غیره جمع می‌شدند در یک محفل کاملاً دوستانه و غیر رسمی، استاد بالای چوکی می‌نشست و با حاضرین صحبت‌های صمیمی و خوش طبعی‌هایی داشت که خود شهید مزاری این‌گونه نشست‌ها را «گعده» نام‌گذاری کرده بود. در گعده‌های عصرانه، هر کسی آزادانه در حضورشان در این حلقه می‌نشست و از هر دری سخن گفته می‌شد. بیش‌تر اوقات استاد مزاری هم با لباس ساده، فقط با پیراهن و تنبان، رادیوی خود را گرفته می‌آمد در جمع مردم و محفل دوستانه می‌نشست و شوخی‌ها و خوش طبعی‌ها شروع می‌شد. این‌ها ویژگی‌ها و برجستگی‌های اخلاقی بود که در خاطرات یاران و دوستان شهید مزاری زنده است و هرگز فراموش نمی‌شود.

برجستگی‌های سیاسی شهید مزاری برای همه معلوم است؛ اما مهم‌تر از همه برجستگی‌های اخلاقی و منش‌های والای انسانی رهبر شهید است که رهبر شهید را از سایر سیاست‌مداران متمایز می‌سازد. آنچه برای نسل ما بیش‌تر اثرات الگویی داشته باشد، باید جنبه‌های اخلاقی شهید مزاری باشد که این ویژگی‌ها قطعاً خصوصیات منحصر به فرد است.

استاد عزیزاده مالستانی: برجستگی‌های سیاسی وی را کسی انکار نمی‌تواند؛ مگر این‌که عناد داشته باشد. در مورد برجستگی‌های اخلاقی وی هرچند از نزدیک با ایشان سر و کار نداشته‌ام؛ اما همین مقدار که در مقابل متکبر و خودخواه متکبر بود و در مقابل افراد عاجز متواضع بود، هر کسی از آحاد مردم با جرأت می‌توانست نزد وی راه

یابد و سخن خود را با وی در میان بگذارد، این یک برجستگی اخلاقی است. در آثار اسلامی آمده است که تکبر در برابر متکبران عبادت است.

فیاض: شهید مزاری با وجود داشتن برجستگی‌های سیاسی، برجستگی‌های اخلاقی والایی داشت که می‌تواند برای همه ما الگو باشد. نخست، این الگو بودنش ساده‌زیستی است. وی چه در دوران جهاد و چه پس از آن، شخصیت بی‌آلایش، ساده و غیر وابسته به تعلقات دنیا بود. با مجاهدین می‌نشست؛ در کارها مشارکت می‌کرد؛ غذای پخت و از هیچ کاری در جهت خدمت به هم‌سنگران‌ش دریغ نمی‌کرد. در کابل هم یک بستره خواب و دو سه جوره لباس داشت و تمام.

زمانی که در کابل در قامت یک رهبر مقتدر مردمی ظاهر شد، هویت سرکوب و تحقیرشده مردمش را احیا کرد. در انجام مستحبات هم قابل توجه بود. در عید فطر سال ۱۳۷۳ اعضای شورای مرکزی، و در رأس آنان شهید مزاری، با مردم دیدار عمومی و عیدمبارکی داشتند. وقتی با شهید مزاری بغل‌کشی کردم، چنان عطر دل‌انگیز زده بود که تا هنوز بوی خوش آن در روح و روانم هست و فراموش نمی‌کنم. آن روز نسبت به روزهای قبل خیلی مرتب و با محاسن اصلاح‌شده و تمیز ظاهر شده بود.

استاد ناطقی: مزاری شخصیت پیچیده عمیق و چندبعدی داشت و جالب این که هر کسی را با همان خصوصیاتی که داشت، مورد توجه قرار می‌داد. با سیاست‌مدار خوب سیاست می‌کرد؛ با دشمن نیز خوب پنجه می‌داد و کم نمی‌آورد؛ با روحانی و عالم خود یک عالم بود و می‌دانید که سال‌ها در حوزه علمیه قم درس خوانده بود و آیت‌الله جواد آملی احترام بسیار زیادی به مزاری داشت. در صحبتی که من با آیت‌الله جواد آملی داشتم، ایشان از مزاری به عنوان یک شخصیت فاضل، مبارز و مجاهد یاد کرد و می‌نگریست و گفت احترام زیادی به مزاری دارد و در همان جلسه که آیت‌الله باقر حکیم و آیت‌الله جنتی و چند آیت‌الله دیگر هم حضور داشتند، آیت‌الله آملی گفت شیخ عبدالعلی مزاری یکی از شاگردان خوب من بود و همیشه در درس‌ها سؤال می‌کرد و حافظه بی‌نظیری داشت. از نظر اخلاق و تربیت و ادب مزاری در بین رهبران سیاسی و جهادی افغانستان نمونه بی‌نظیر و استثنایی بود، بی‌آلایش، بی‌تکبر، ساده و

با لباس‌های کهنه زندگی می‌کرد. در این همه سال‌ها که همراه‌شان بودم و من هرگز یادم نمی‌آید که مزاری برای خود لباس نو سفارش داده باشد. برخی به‌عنوان هدیه و تحفه برای‌شان لباس، چین، عمامه و کلاه می‌آورد؛ اما این که خودش برای خود لباس نو سفارش دهد و به پیش خیاط رفته باشد، هرگز چنین چیزی را ما ندیدیم. اجازه دهید از یک خاطره برای‌تان در شهر تایباد ایران صحبت نمایم. ما نیرو به افغانستان اعزام می‌کردیم. در جمع ما جناب رحیمی مسئول دفتر ما در کویته نیز حضور داشت. استاد مزاری هفته‌ها در مرز می‌ماند و مثل مجاهدین کار می‌کرد؛ بوجی‌های آرد را پشت می‌کرد، لباس‌هایش خیلی خراب شده بود. یک روز دیدیم که مزاری یک جوره لباس نسبتاً نو و تمیزی پوشیده؛ اما پیراهنش خیلی دراز بود. من و مرحوم واعظی در فکر شدیم که ایشان این لباس نو اما گشاد و کلان را از کجا کرده، خودش چیزی نمی‌گفت. سرانجام رحیمی گفت من پیراهن و شلوارم به ایشان دادم؛ لباسش بیخی از لباس‌گیری بیرون شده بود. همین شخصیت که با رقبای سیاسی خود می‌نشست، منطق بسیار قوی را به کار می‌گرفت و دشمنان خود را در بحث و گفت‌وگو شکست می‌داد. استاد مزاری چنگیز پهلوان را در بحث مستأصل ساخته بود و در کتابش می‌خوانید که مزاری چگونه وی را در تنگنا انداخته بود. جلال‌الدین حقانی را چگونه متقاعد ساخت و با استاد ربانی چگونه بحث داشت و همین‌گونه با حکمتیار به چه نحوی صحبت می‌کرد و از این طرف هم با مجاهدین چگونه رفتار داشت و آن وضع لباس و زندگی و ساده‌زیستی‌شان. مزاری واقعاً شخصیت استثنایی، کاریزما و پیچیده و چندین‌لایه داشت. مزاری شناختش کاری سختی است و زمان ابعاد دیگری از شخصیت وی را معرفی و تفسیر خواهد کرد.

ج) خصوصیات اخلاقی

برهانی: اگر بخواهید ویژگی‌های اخلاقی و برجستگی‌های رفتاری ایشان را فهرست‌وار بیان کنید، از چه چیزهایی نام می‌برید؟

ابراهیمی غرجستانی: برخی خصلت‌ها چنان با شخصیت مزاری آمیخته است که گمان نمی‌کنم حتی دشمنانش - آن‌هایی که می‌شناختند - هم منکر آن ویژگی‌ها

باشند؛ به عنوان نمونه: صداقت و شجاعت، غرور و غیرت، دلیری و دردمندی، عزت نفس، امانت‌داری و پارسایی و... ویژگی‌های بودند که مزاری را در چشم و دل مردم عزیز کرده بود و نامش را بر تارک تاریخ‌مان جاودانه ساخت.

اما یکی از ویژگی‌های شهید مزاری که کمتر مورد توجه و تحلیل قرار گرفته، اعتماد به نفس و خودباوری است که در وجود آن رهبر فرزانه موج می‌زد و چقدر این بزرگ‌مرد علاقه داشت این روحیه را به مردمش منتقل کند و چقدر نفرت داشت از زبونی، ذلت و خفت. چند نمونه را با استناد به سخنرانی‌های آن شهید سرافراز عرض کنم که واقعاً نشان‌دهنده غرور، عظمت و روحیه بالای ایشان است.

۱. تأکید بر خودباوری سیاسی

زمانی در جمع اعضا و هواداران حزب وحدت در کابل این بحث وجود داشت که ما با کدام حزب هماهنگ و هم‌سو باشیم؟ عده‌ای از جمعیت و شورای نظار طرفداری می‌کردند و عده‌ای هم از حزب اسلامی و طرفین هم برای خودشان استدلال داشتند که حزب وحدت اگر در کنار این احزاب قرار گیرد، به خیر و صلاح ما است. شهید مزاری در یکی از سخنرانی‌هایش با ناراحتی از این موضوع یاد می‌کند و اصل این مفکوره را به چالش می‌کشد و می‌گوید: «چرا ما این مسأله را مطرح می‌کنیم که ما در کنار که باشیم؟ اصلاً چرا نگوئیم دیگران در کنار ما باشند خوب است.» آنچه که برای مزاری موجب ناراحتی بود، این ضعف روحیه و عدم خودباوری بود؛ لذا می‌گفت چرا خودتان را قبول ندارید؟

۲. تمجید از موضع‌گیری هزاره‌ها در عصر عبدالرحمن

امیر عبدالرحمن در یکی از نامه‌هایی که به مردم هزاره نوشته و در آثار مرحوم فیض‌محمد کاتب هم آمده، از هزاره‌ها اطاعت و انقیاد می‌طلبد و استدلال می‌کند که اگر شما هم با من مخالفت کنید، همسایه‌های ما (ایران، هند و روسیه) به ما به دیده حقارت می‌نگرند و... (نقل به مضمون). هزاره‌ها در جواب می‌نویسند که: چرا وقتی جغرافیای افغانستان را مشخص می‌کنی، هزارستان را نیز به عنوان یک دولت مستقل در کنار هند، ایران و روسیه نام نمی‌بری؟ این موضع‌گیری برای مزاری فوق‌العاده

شعف‌انگیز است و وجدآفرین؛ چون نشان می‌دهد که هزاره در آن زمان چه موقعیتی داشته و از چه روحیه‌ای برخوردار بوده. ایشان در نقل این فقره تاریخی شجاعت آن‌ها را می‌ستاید و می‌گوید: «مردم غیرتمند هزاره این قدرت، شجاعت و این غیرت و غرور را داشتند» که چنین موضع‌گیری کردند. مزاری سخت علاقه‌مند بود این غرور و خودباوری اجتماعی را احیا کند.

۳. اعطای رتبه‌های نظامی

مورد دیگر را که من خودم یادم می‌آید، اعطای رتبه‌های نظامی است. حزب وحدت در دوران رهبر شهید لیستی از فرماندهان جهادی جمع‌آوری کرد و از کابل برای این‌ها رتبه‌های نظامی با امضای رهبر شهید فرستاد. تعداد قابل توجهی از این فرماندهان با همین عناوین جذب دولت شدند و در دوره‌های بعدی ترفیع یافتند.

این کاری بود که در زمان رهبر شهید راه افتاد. چون مزاری که با تمام وجود تاریخ تراژیک و تبعیض‌آلود کشور را درک کرده بود، برنامه‌های از این سنخ را در راستای احیای عزت، غرور و خودباوری مردمش ضرور می‌دانست؛ از همین رو بود که با درد و دریغ می‌گفت: چطور است که از یک قوم از مادر جنرال متولد می‌شود؛ اما یک قوم دیگر در طول تاریخ فرزندان شایسته کسب رتبه‌های جنرالی شناخته نمی‌شوند؟ این اقتضای طبیعت نیست؛ بلکه زائیده سیاست است؛ سیاستی استبدادی و غیر انسانی.

۴. ناراحتی از «ارزان‌فروشی»

مزاری حداقل در دو مورد در سخنرانی‌هایی که از ایشان به ما رسیده، با ناراحتی از معامله‌هایی یاد می‌کند که خیانت‌کاران به مردم و جبهه مقاومت مرتکب شدند. در این جا یک بعد کار که نفرت‌انگیز است و قابل نکوهش و سرزنش، اصل معامله و خیانت است؛ اما بعد دیگر که اغلب از نظرها مغفول بود اما سخت مزاری را رنج می‌داد، تعامل خفت‌بار و ذلیلانه خائنین بود. در یک مورد شهید مزاری می‌گوید کسی که در لوگر بیش از ۳۰ نفر ندارد، ۴۰۰ میلیون افغانی معامله کرده؛ اما خائنین ما در مقابل هشت میلیون افغانی عزت و شرفش را به بیگانه فروخته‌اند. عین سخن رهبر شهید این است که این نهایت حقارت را می‌رساند و برای یک ملت چنین زبونی و

داشتن چنین روحیه ضعیف، سم مهلکی است. وی با تلخ کامی می گوید حالا که خود را فروختی؛ اما چرا این قدر ارزان؟

جعفری: فکر کنم از پاسخ قبلی جواب خود را دریافت کرده باشید که بابه مزاری چه ویژگی های اخلاقی داشت و متخلقان به خلق احسن چگونه از او الگو بگیرند و خلق کریمانه یابند. به تعبیر آیت الله العظمی منتظری از چاه طبیعت یا به تعبیر علامه جعفری از من طبیعی آماسیده نجات یابند و چنان که خلق شان بر اساس رحمت رحمانی نظم احسن یافته، خلق شان هم بر اساس رحمت رحیمی قوام و قیام گیرد. یک کلمه بگویم و سرتان را به درد نیآورم: فضیلت های رسته در جان انسان های متخلق به اخلاق الله مثل چشمه به سرچشمه وصل است و همیشه جوشش دارد و به تعبیر دیگر، چون فیض خدا است همان طور که هر چه چشمه را بکاوی، آب بیش تر فوران می کند و فیض الهی انقطاع ندارد تا در چوب گز معدود محدودش کرد و فضیلت های اخلاقی مردان متخلق به اخلاق الله از جمله رهبر شهید بابه مزاری نیز چنین هستند.

جوادی: فکر می کنم بخشی گفته شد، هیچ انسانی جز معصومین جامع کمالات نیست؛ اما به تناسب بسیاری از شخصیت های مشهور، رهبر شهید سجایای اخلاقی بیش تری داشت. او یک انسان جامع مکارم اخلاقی بود. در برابر مردم عادی متواضع و شکسته بود؛ ولی در برابر زورگویان و زورمندان بی نهایت مغرور، نترس و گردن کش. ساده زیستی و الگوپذیری اش از علی و ابوذر، او را در برابر هواهای نفس و مال دنیا و تجملات زندگی و ابلیس هفتاد رنگ زر و زیور پولاد آبدیده کرده بود و او در این میدان چنان درخشید که تاریخ را خیره کرده است. من در همسایگی خانواده رهبر شهید زندگی می کردم و خاطرات و مشاهدات بسیاری از زندگی ساده و محقرانه این خانواده دارم. راستی و صداقت رهبر شهید با خورشید نوشته شده و استقامت، صبوری، شجاعت و فداکاری اش را هیچ رهبر سیاسی نمی تواند کمرنگ کند. رهبر شهید بسیار تیزهوش بود و بی اندازه قاطع و در حد بسیار بالا پرکار و با استقامت و به گونه دسته بندی شده خصوصیات را در اخلاق رهبر شهید یافته ام که بسیار ارزشمندند؛ همانند (۱) ساده زیستی و بی آلتی؛ (۲) صداقت و بی ربایی؛ (۳) قاطعیت و باورمندی

به تصامیمش؛ ۴) پاکی و عدم اعتنا به مال دنیا؛ ۵) مردم دوستی و ایمان به کار جمعی و ...

سبحانی: ایشان در ابعاد سیاسی، نظامی، علمی و اخلاقی، دارای برجستگی‌هایی است که لازم است این ابعاد روشن و واضح بیان گردد تا مردم با الگوگیری از آن‌ها، راه درست زندگی با عزت را دنبال کنند.

ایشان واقعاً از نظر اخلاقی، دارای برجستگی‌های بی‌مانند بود. فرد خودساخته‌ای بود که در جنبه‌های گوناگون درخشندگی داشت؛ اما اگر بخواهیم مواردی را نام ببریم، این خصلت‌ها به‌نظر من در وجود ایشان بسیار برجسته بود: صداقت و راستی با مردم، امانت‌داری، عفت و پاکدامنی، ساده‌زیستی، زندگی زاهدانه، عزت نفس بالا و شجاعت. ایشان در این چند مورد در اوج بود.

برای توضیح پیش‌تر لازم است نمونه‌ای از زندگی شهید مزاری آورده شود. در مورد امانت‌داری ایشان، آیت‌الله اسلامی شهرستانی در یکی از سخنرانی‌هایش در منزل مامای مرحوم، استاد واعظی، نقل کرد که روزی در مدرسه (حدود سال ۵۴) کسی سراغ مرا گرفت. وقتی آمدم، دیدم کسی است خودش را عبدالعلی مزاری و از دوستان رضایی شیخ میرانی معرفی کرد و یک شاخه خرما را به من داد و گفت: رضایی برای شما فرستاده. گفتم: چرا با شاخه آوردی؟ خرمایش را جدا می‌کردی راحت‌تر بود. گفت: خواستم امانت را همان‌طور که داده، به صاحبش تحویل دهم. مورد دیگر این‌که خودم چندین مورد خانواده شهید مزاری را دیدم که از تلفن منزل استاد واعظی با آقای مزاری تماس می‌گرفت و با استاد صحبت می‌کرد. از مامایم سؤال کردم که خانواده شهید مزاری تلفن ندارد؟ او در جواب گفت: دارد؛ اما هزینه تلفن بالا است و شهید مزاری حاضر نمی‌شود از کابل زنگ بزند. ما از خانواده استاد می‌خواهیم ببینند از منزل ما زنگ بزنند. در مورد شجاعت ایشان همین کافی است که کسی غریب کابل را ببیند، بعد بسنجد که ایشان چه قدر شجاعت داشت. اما در مورد صداقت ایشان نیز همین بس که ایشان تا آخرین لحظه زندگی به مردمش خیانت نکرد و به قولی که به مردم داده بود، عمل کرد. در عفت نفس و پاکدامنی او همین بس که دشمنان او که

دنبال نقاط ضعف او بودند و از کاه کوه می ساختند، هرگز در این مورد نتوانستند حرفی بزنند. اما از همه مهم تر، عزت نفس بی نظیر او است. سید حسینی مزاری رفیق زمان تحصیل ایشان در مصاحبه با مجله یاد یاران یا هفته نامه وحدت می گوید: وقتی قم آمدم مردد بودیم که قم بمانیم یا نجف برویم. تصمیم گرفتیم خدمت آیت الله مرعشی نجفی برویم، استخاره بگیریم. وقتی خدمت ایشان رسیدیم، گفتیم: برای ما استخاره بگیر. استخاره گرفت و دستور داد مقدار پول بیاورد. وقتی پول آورد، به ما داد. شهید مزاری گفت: آقا! من برای استخاره خدمت رسیدم. سهم امام نمی خورم. پول را پس داد. آقای نجفی تعجب کرد و با احترام تا دم در ما را بدرقه کرد. مورد دیگر این که آقای بلاغی غزنوی، یکی از رهبران سابق پاسداران جهاد، در مصاحبه ای که با ایشان داشتیم، می گفت: چند سال عتبات عالیات رفتم و در نجف آقای نجفی، سفیر سابق ایران در کابل، را دیدم که مسئول کنسولگری ایران در نجف بود. ایشان مرا دعوت کرد و در ضمن صحبت، یادی از شهید مزاری شد. آقای نجفی اشک در چشمش حلقه زد و گفت مثل مزاری کسی پیدا نمی شود. گفت: ما وضعیت شهید مزاری را می دانستیم. تصمیم گرفتیم برایش کمک کنیم تا دستش باز باشد. مبلغ ده هزار دلار خدمت ایشان آوردیم و گفتیم این کمک برای شخص شما است و ربطی به حزب ندارد. همکاری کرد قبول نکرد و گفت من به پول شما نیاز شخصی ندارم.

وکیل سعادت: یک رنگی او با مردم، تواضع او در برابر ضعیفان، سخت گیری او در برابر بیت المال، غرور آهنین و تسلیم ناپذیری او در برابر خودخواهان و خودکامگان، صداقت او در گفتار، شجاعت و مقاومت او در عمل، ساده زیستی او در اوج قدرت، صبر او در برابر ناملازمات، ایثار و فداکاری او برای مردم، تقوای او در دین داری، ایمان او در مبارزه و بیزاری او از ستم، نفاق، مکر و خدعه و پیمان شکنی را می توان موارد و مصادیق بلند و بارزی از اخلاق اجتماعی و فردی آن شهید شاهد به حساب آورد.

سناتور شریفی: ویژگی اخلاقی رهبر شهید یکی در تواضع ایشان است. وی در عین صلابت و شکوه معنوی که داشت، از تواضع و فروتنی و ویژه ای برخوردار بود. امروز رهبران جامعه ما با عساکر و افراد عادی برخورد حاکمانه دارند و با غرور به آن ها

نگاه می‌کنند؛ اما برای شهید مزاری همه افراد مرتبه یک‌سان داشتند. به همه با دید انسانیت نگاه می‌کرد و با همه برخورد با محبت و دوستانه داشت. دیگر از خصوصیات اخلاقی ایشان، ساده‌زیستی او بود، با لباس ساده معمولی زندگی می‌کرد و زیبایی‌اش در همان ساده‌زیستی بود. شهید مزاری صبور بود. او سینه بس فراخ و حوصله عجیب داشت. در برابر تمام مشکلات صبور بود. در برابر گرسنگی، تشنگی، در برابر مصائب، فقدان عزیزان و...

خلاصه این‌که ویژگی‌های اخلاقی شهید مزاری عبارت بودند از: اعتماد به نفس، خودسازی، جهاد با نفس در حد اعلایش، صبر، شجاعت، استقامت، قناعت، بردباری، شکسته‌نفسی، از خود بریدن، به خدا و خلق خدا محو شدن، آرامش در تنگنای فشارهای شدید.

این‌ها خصوصیات‌اند که همه در سیما، حرکات، گفتار و رفتار آن مرد بزرگ متجلی و متبلور بود که برشمردن آن‌ها تعریف از درخشش آفتاب است.

استاد عزیزاده مالستانی: برای من همین ویژگی اخلاقی وی که خودسران و امتیازجویان را به چشم خواری می‌نگریست و در برابر توده مردم نرم و متواضع بود، قابل توجه است.

فیاض: ساده‌زیستی، شجاعت، صبوری، استقامت، توکل، خداباوری، مردمی بودن، حساس بودن به زمان و شرایط پیرامون، خوش‌مشری و حاضر جوابی.

استاد ناطقی: خصوصیات اخلاقی رهبر شهید را اگر فهرست کنیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم: تقوا، شجاعت و درایت و تعهدش به مردم فوق‌العاده بود. مزاری یک متعهد و مؤمن به خدا بود و مزاری سخت به مردم پابره‌نه اعتقاد داشت و به قول چنگیز بهلوان، مؤمن به خواسته‌های مردم هزاره. مزاری مردی شجاع و دلاور بود. دانایی و تیزهوشی زیادی داشت. بی‌نهایت پرکار و پربار بود. منطق قوی داشت. رفتارش با مردم و با همکارانش متواضعانه و مؤدبانه بود. رفتارش با مخالفان سیاسی از موضع متقابل بود؛ گاهی متکبرانه برخورد می‌کرد؛ مثلاً از جایش بلند نمی‌شد و مخالفش را در بغل نمی‌گرفت. اهل ریا و تزویر نبود. در امر بیت‌المال بی‌نهایت

سخت‌گیری داشت. با فقر زیاد زندگی کرد و هیچ پولی برای بعد از خودش به جای نگذاشته است. همیشه ساده زندگی می‌کرد. در فکر غذای خوب هرگز نبود. آش را بسیار دوست داشت. مزاری دارای ظرفیت بود. یک وقت به من گفت: آدم در کار جمعی باید پنجاه درصد حرف جمع را قبول نماید و از عقاید و موضع‌گیری خود بگذرد. سیاست‌مدار کاریزما بود و نفوذ کلام زیادی داشت. سازمان‌دهنده قوی در تشکیلات بود. مرد با صلابت و با هیبتی بود. چشمان نافذ و رمزداری داشت. و خلاصه این که شب‌ها زیاد گریه می‌کرده است و مزاری حافظه بی‌نظیر داشت و یک ابرکامپیوتر انسانی بود.

(د) تکبر و یا تواضع؟

برهانی: مخالفان شهید مزاری، ایشان را با عناوینی چون متکبر، خودخواه، مستبد و حتی بی‌دین یاد می‌کنند. آیا چنین بود؟

ابراهیمی غرجستانی: انسان‌های بزرگ به همان میزانی که تأثیرگذاری وسیع دارند و در دل میلیون‌ها انسان شیفته و شیدا حضور دارند، از سوی برخی کوتاه‌فکران تنگ‌نظر نیز آماج طعن و توهین و ترور شخصیتی قرار می‌گیرند. مزاری نیز مخالفان بی‌انصافی داشت و دارد. یکی از نموده‌ها و نمونه‌های بی‌انصافی‌شان همین است که به مزاری برچسب بی‌دینی می‌زنند. او که حساسیتش در مصرف بیت‌المال مشهور بود؛ چنان‌که می‌گفتند پول گرفتن از مزاری کار هر کسی نیست. او که تمام بودجه حزب در اختیارش بود؛ اما خانواده‌اش در دیار مهاجرت با فقر و محرومیت مثل هزاران مهاجر دیگر زندگی می‌کرد. او که در شرایط جنگی توصیه‌اش به مردم این بود که «خدا را به یاد داشته باشید و شب‌ها در مساجد جمع شوید برای سنگرداران دعا کنید.» او که برای گوهر دین که ستیز با ستم و تلاش برای تحقق عدالت است، مبارزه می‌کرد.

اما عجیب است که هیچ‌کدام این‌ها برای عده‌ای «ملامت‌گر بیکار» کافی نبوده و با معیارها و مبانی فکری این جماعت سازگار نیست! لذا به تخریب شخصیت مزاری می‌پردازند. این‌ها که برای فریب خلق به تظاهر و تزویر روی آورده و خود را مظهر حق می‌خوانند و مهم‌ترین مظاهر دین‌داری را در تسبیح به‌دست گرفتن و اوراد و اذکار

خواندن خلاصه می‌کنند؛ اما از مبارزه گریزانند و در میدان دفاع از حق که هزینه دارد، غایب‌اند. در این عرصه‌ها باید بزرگ‌مردانی چون مزاری گام نهند تا برای نسل‌ها و عصرهای آینده افتخار و الگو باشند.

بخشی دیگر ایراداتی است که به رفتار و روش مزاری دارند؛ چنان که گفتید مزاری را متکبر می‌خواندند و... اما حقیقت این است که مزاری انسانی بود در نهایت ساده‌زیستی و تواضع. اما در عرصه‌های سیاسی و نظامی و از جایگاه رهبری بخشی وسیعی از مردم افغانستان او اهل التماس و خواهش‌های حقیرانه نبود. مزاری چون می‌دانست یک طیف از هم‌وطنان ما که سال‌ها و بل سده‌ها بر این سرزمین حکومت کرده‌اند و فرمانروایی را ملک طلق و حق مسلم‌شان می‌پندارند هم‌چنان تحکم و زورگویی می‌کنند، با تفرعن و خودبزرگ‌بینی خو گرفته‌اند و نه تنها حاضر به پذیرش دیگران نیستند که تهدید و تحقیرشان می‌کنند و در یک کلام به تداوم تاریخ سیاه گذشته می‌اندیشند؛ لذا مزاری معتقد بود در مواجهه با چنین مردمی باید از موضع قدرت سخن گفت.

شهید مزاری در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: احمدشاه احمدزی یک بچه ۱۲ ساله ما را گرفته و با سیلی می‌زند و می‌پرسد شما حق می‌خواهید؟ مزاری در برابر یک چنین روحیه قلدرمآبانه می‌ایستد و با انسان‌های زورگو، زیاده‌خواه و انحصارطلب از موضع عزت و قدرت سخن می‌گوید و البته این نحوه موضع‌گیری برای کسانی که روحیه ضعیف داشتند، قابل توجیه نبود و از همین رهگذر برخی ایشان را مستبد و متکبر خواندند و برخی چیزی دیگری گفتند.

مزاری با موضع‌گیری‌هایش، به دنبال آن بود که نخست باورها و داوری‌های طرف مقابل را نسبت به هزاره تغییر بدهد تا دیگر هزاره را به دیده تحقیر ننگرد و دوم خودباوری و اعتماد به نفس عمومی را در جامعه‌ای خلق کند که خود مسئولیت رهبری‌اش را داشت تا این مردمی که سال‌ها با سرکوب زیسته بودند، هویت‌شان را کتمان می‌کردند و درد و رنج ناشی از تبعیض و تعصب را تحمل کرده بودند، احساس کهنتری را کنار بگذارند و دیگر خود را فروتر از دیگران نبینند.

جعفری: کافر همه را به کیش خود پندارد.

جوادی: تاریخ شاهد است که همیشه بین مدافعان وضعیت موجود و مبارزان و انقلابیونی که خواهان تغییر بوده‌اند، جبهه‌گیری شدید بوده و چون انقلابیون نوآوری‌هایی داشته‌اند، سنتی‌ها دقیقاً نقطه‌هایی را هدف گرفته‌اند که انقلابیون از همان نقطه‌ها قوت می‌گرفته‌اند. پیامبر متهم به دروغ‌گویی می‌شد؛ در حالی که صداقت قوت او بود؛ متهم به سحر می‌گردید؛ در حالی که حکمت، برهان، منطق و عقلانیت در قالب تدبر و تفکر منطق رسالت او بود؛ متهم به تندى و خشونت شد؛ در حالی که او دارای خلق عظیم و رأفت بی‌پایان بود و رحمتی بر همهٔ جهانیان و اگر مهربانی و انسان‌دوستی‌اش نبود، چیزی نداشت تا انسان‌ها را عاشق و شیدا و جانباخ خود بسازد.

بلی رهبر شهید متهم به چیزهایی بود که دقیقاً ضد آن‌ها در وجودش موج می‌زد. رهبر شهید مصداق اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود. برای مجاهدان و هم‌سنگران خود در خدمتکاری می‌کرد؛ نان می‌پخت و سنگر کار می‌کرد. رهبر شهید گِل لگد می‌کرد و اطاق برای مجاهدین می‌ساخت. او در کنار یارانش خاک‌نشین بود و هیچ‌گاه هوس کاخ نکرد و دوش رهبر شهید بار بار جایگاه نعش شهیدان و مجروحان بود؛ ولی او در برابر دشمنان، حسودان و کجروان و کج‌فکران حقیقتاً سرکش، مغرور و متکبر بود. جباریت، قهاریت و تکبر همیشه محکوم و صفت بد نیست گاهی و در حالاتی خدای رحیم و مهربان و بزرگووار و بزرگ‌منش هم جبار و قهار و متکبر است و بر او تعالی هم صفات نیکو است.

صفات دین‌داری و بی‌دینی گذشته از این که همیشه از جهتی تجارت و دکانداری عده‌ای بوده و از جهتی حربه و ابزار تخریب و تضعیف رقیب و از جانب دیگر وسیلهٔ تحقیق انسان‌ها، به‌نظر می‌رسد حتی به دور از این موارد هم به نوع نگاه‌ها و تفسیرها از دین هم مربوط می‌شود. سال‌های زیادی از آن زمان‌ها می‌گذرد و فکر نمی‌کنم که دیگر ابهامی در این زمینه‌ها باشد. دین و مذهب با قرائت‌ها و تفاسیری که وجود دارد،

می‌توانند تا مرز تفسیق و تکفیر فرقه‌های مختلف توسط همدیگر پیش برود. من باورم این است که رهبر شهید قرائت روشن‌بینانه و مطابق نیاز زمان از دین داشت و قرائت او امروزه دینی‌ترین قرائت است. قرائت رهبر شهید انسانی‌کردن دین بود؛ در حالی که قرن‌ها تلاش شده تا دین را بر علاوۀ مبدأ آسمانی‌اش دارای منظر، ماهیت و پوست و مغز آسمانی و قرائت آسمانی نموده از عینیت در زندگی بشر دور کنند، برعکس، رقبا، منتقدان و دشمنان رهبر شهید بودند که فقط تظاهری به دین داشتند و خود درک عمیق و قرائت مشخصی از دین نداشتند و ندارند. دین در دست آن‌ها چماق و در زبان‌شان ابزار تکفیر و توهین و در قلب‌شان بی‌ریشه و در مغزشان پوسیده و بی‌جوشش بود و منتقدان دینی رهبر شهید جز مشت‌ی کج‌اندیشان خرفتی چون خوارچ در عصر علی نبودند.

عصیان علیه پیامبر بر سر چه چیزهایی بود؟ وقتی او می‌گفت زن هم انسان است و همه افراد انسان کرامت ذاتی دارند و انسانی بر انسانی برتری ندارد، در جامعه زن‌ستیز جاهلی چشم‌ها از تعجب گویی از حدقه می‌برآمدند. وقتی پیامبر برابری انسانی را اعلام کرد، ثروتمندانی که بخشی از بشریت را برده گرفته بودند، ترسیدند. وقتی پیامبر از عدالت و تساوی حقوق حرف زد، مشت‌ی زران‌دوز مفت‌خوار را علیه خود شوراند. رهبر شهید و یارانش دیگر کدام نماد بی‌دینی نداشتند. آنچه که آن‌ها را در منظر عده‌ای بی‌دین می‌نمود، عدالت‌خواهی‌شان بود و این که می‌گفتند هزاره هم انسان است و دارای حقوق برابر با دیگران، قشری بر قشر دیگر برتری ذاتی ندارد، نسب و نسبت‌های خونی ارزش نیست، دست‌بوسی، چه از جهت برتری و تقدس‌بخشیدن کسی، چه از جهت ترس و چه از جهت ریا کفر است و خلاف کرامت انسانی... چنین تفکری از نظر آن‌هایی که دین را وسیله قدرت و ثروت کرده بودند و یا برداشت و قرائت‌شان از دین قرائت طبقاتی و قشری‌گرایی بود، کفر تلقی می‌شد. شما می‌دانید که عدالت اجتماعی و مشخصاً محرومیت‌زدایی تاریخی از هزاره‌ها تنها و تنها در مرام‌نامه سازمان نصر وجود داشت و آن زمان از هزاره سخن گفتن ولو به عنوان حق‌خواهی و عدالت‌طلبی، به معنای مغول‌ست بودن و شعله‌گرایی بود و انحراف از دین و مذهب! حالا مد شده و

بازار گرمی دارد. تأکید بر حقوق زن در زمانی که جهاد داشت به پیروزی می‌رسید، هم از منظر بسیاری‌ها کفرگویی بود. زن و شخصیت و حقوق انسانی‌اش در تاریخ و تا به اکنون جزء معرکه‌های کفر و دین بوده و هست. خطی کشیده شده به درازای تاریخ بشریت که در یک سوی این خط جبههٔ پر قدرت اسارت و بردگی و بهره‌کشی جنسی زن است و در سوی دیگر گروه مدافع از حق برابری و انسانی او.

دکتر جويا: من جز دوبر ايشان را از نزديك ندیده‌ام؛ بنابراین، نمی‌توانم دقیقاً این مدعا را تأیید یا رد کنم؛ اما تا آن‌جا که از قراین و شواهد بیرونی رفتار ايشان به دست می‌آید، عناوین فوق به اتهام بیش‌تر شباهت دارد؛ زیرا ايشان به نحوی مؤسس حزب وحدت است و در حزب وحدت دموکراتیک‌ترین شیوهٔ مدیریت را هم در قالب اساس‌نامه و هم در عمل شاهد هستیم. حزب وحدت برآیند اجتماع احزابی بود که برخی از آن‌ها مدت‌ها با هم درگیری مسلحانه داشتند و خون ریخته بودند. گرد هم‌آوری و ادارهٔ چنین افراد ناهمگون نمی‌تواند تراویده از یک روح مستبد و مستکبر باشد. تقریباً تمامی احزاب افغانستان شخص‌محور بودند؛ اما حزب وحدت با سیستم مردم‌سالارانه اداره می‌شد. قرآن کریم در توصیف پیامبر گرامی اسلامی از همین ضابطه استفاده کرده می‌گوید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل‌عمر/ ۱۵۹).

قسمت پایانی این آیه احتمالاً دلیل توجه این اتهام را تبیین می‌کند. شهید مزاری بعد از این‌که با افراد مشاوره می‌کرد، تصمیم می‌گرفت و در این تصمیم خود قاطع بود. قاطعیت در تصمیم از سویی تنها راه موفقیت است و از سویی موجبات رنجش خاطر برخی افراد را فراهم می‌کند. اگر شهید مزاری به‌دلیل قاطعیت در تصمیم و تسلیم‌ناپذیری در برابر درخواست‌های غیر منطقی، ویرانگر و فسادآور برخی افراد مستبد است، احتمالاً امام علی (ع) مستبدتر است.

سبحانی: حرف مخالفان شهید مزاری کاملاً بی‌اساس است. شهید مزاری هرگز

متکبر و خودخواه نبود. برعکس، بسیار انسان متواضع و از خود گذشته بود. اما چیزی که شاید مخالفین آن را به عنوان تکبر و یا خودخواهی شهید مزاری قلمداد می کنند، برخورد شهید مزاری در حق خواهی باشد که در این جا مسأله فرق می کند. شهید مزاری در راه احقاق حقوق مردم هرگز با گردن کشان کوتاه نیامد و برای گرفتن حق به پای آن ها نیفتاد و زاری نکرد. طریق ذلت و خواری را پیش نگرفت و این طریق حق است. شهید مزاری در مسائل سیاسی حق مردم را معامله نمی کرد. در برابر کسانی که مردم ما را به رسمیت نمی شناختند، با عزت برخورد می کرد. در این مورد، خاطرات زیادی وجود دارد؛ از جمله آقای اسحاق اخلاقی (شیخ السفراء) نقل می کرد: در پاکستان بودیم که شهید مزاری از افغانستان آمد. در آن وقت بحث آمدن ظاهر شاه مطرح بود و شهید مزاری در مصاحبه با یکی از روزنامه های پاکستان گفته بود که ظاهر شاه به عنوان تبعه افغانستان می تواند پیاید افغانستان. و مولوی خالص آن حرف معروف در مورد هزاره ها را گفته بود که همه را در دولت موقت می خواهم غیر از زنان و شیعیان. قرار بود که سران احزاب پشاور بیایند در محلی که ما بودیم، به عنوان شورای ائتلاف. خبر شدیم که خالص هم می آید. شهید مزاری به ما دستور داد که کسی حق ندارد از پیش خالص بالا شود. ما مانده بودیم که چه کار کنیم. آقای اخلاقی می گفت: ما نیمه برخواستیم. وقتی جلسه شروع شد، یکی از رهبران پشاور از شهید مزاری سؤال کرد که نظر شما در مورد ظاهر شاه چیست؟ خالص با یک حالت خاص گفت: ایشان نظرش را گفته که ظاهر بیاید. در این وقت شهید مزاری به صورت تحقیر سؤال کرد که ایشان کیست؟ وقتی شنید خالص است، رو به خالص کرد و گفت: آن زمان که ما مبارزه می کردیم، تو در مسجد برای ظاهر شاه دعا می کردی؛ اما حالا خجالت نمی کشی که حتی به عنوان تبعه افغانستان قبول نداری. بلی در برابر امثال خالص ایشان حالت این چنینی داشت. اما در برابر مردم، حتی مخالفین سیاسی اش، هیچ وقت تکبر نداشت. مخالفین شهید مزاری غیر از افرادی عقده ای، الان همه اعتراف دارند که شهید مزاری سیاست اش عادلانه و معقول بود و این دیگران بودند که او را درک نکردند.

وکیل سعادت: من تا حدودی با شهید مزاری در غرب کابل آشنایم. آن گونه که

در پاسخ به سؤال دوم گفتیم، مطمئنم که روح بزرگ و موج و متلاطم و ناآرام مزاری، شخصیت او را هنگام عبور از صخره‌های سخت زندگی در برهه‌های مختلف و در شرایط ناهمگون، با دگرگونی‌ها و تفاوت‌های ظاهری آشکاری مواجه ساخته است. شاید مزاری غرب کابل، مزاری بامیان نباشد. مزاری بامیان شاید مزاری دوران سازمان نصر نباشد. مزاری دوران سازمان نصر شاید مزاری دوران تحصیل در ایران نباشد. شخصیت‌های بزرگ چرخش‌های بزرگ را در زندگی تجربه می‌کنند. تا آن‌جا که مزاری غرب کابل را از چشم دوربین‌ها دیده‌ام و تا آن‌جا که او را در لابلای کتاب‌ها یافته‌ام و تا آن‌جا که او در سخنانش تجلی یافته است، کاملاً برعکس است. ساده‌زیستی مزاری زبانزد خاص و عام و حتی دوست و دشمن است. یک‌رنگی او با مردم و حشر و نشر متواضعانه‌اش با لایه‌های فرودست جامعه نشان می‌داد که «کبر و ناز و حاجب و دربان در «آن» درگاه نیست» / «نبود». به نظر من مزاری نه تنها مستبد و خودخواه و متکبر نبود؛ بلکه بزرگ‌ترین نقطه تمایز او با سایر رهبران آن عصر، تواضع او در مقابل ضعف و ستم‌دیدگان و قربانیان استبداد بود. او واقعاً در نحوه برخورد با مردم یک استثنا بود. یک‌رنگی او با مردم و تواضعش در مقابل ستم‌دیدگان او را در قلوب مردم جاودانه ساخت. قدرتمندان مستبد بر مغز مردم حکومت می‌کنند؛ اما او هم بر مغز و هم بر قلب مردم حکومت می‌کرد. قدرتمندان مستبد و خودخواه تا زمانی که در بین مردم از قدرت برخوردارند، به ظاهر مورد احترام‌اند؛ اما او نه تنها در زندگی‌اش محبوب قلب‌های توده‌های ستم‌دیده بود؛ بلکه بعد از آن که قامتش به خاک افتاد، برخلاف تصور، قیامتی برپا گردید. عاشقانش پیکر پاکش را از میان امواج خون و خطر و برف و سرما، از غزنه تا بامیان و از بامیان تا بلخ، برشانه کشیدند.

تا جایی که می‌دانم، مزاری مستبد نبود، مستبدستیز بود. در برابر کسانی که با تکبر و خودخواهی با او برخورد می‌کردند، مغرور و بی‌اعتنا بود؛ اما در برابر کسانی که مؤدب و متواضع بودند، با کمال ادب و تواضع رفتار می‌کرد. نمونه‌هایی از برخوردهای مغرورانه او را در قبال متکبرین و خودخواهان زیاد شنیده‌ام. یکی از آن داستان‌ها داستان برخورد مغرورانه؛ اما توأم با منطق و استدلال او در مقابل دهن‌کجی مولوی

خالص در جلسه رهبران جهادی در پاکستان بوده است.

از نظر دین‌داری نیز تا آن‌جا که از مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایش پیدا است، او یک دین‌دار واقعی و بی‌ریا بوده است. اندیشه سیاسی و فضایل اخلاقی او از تدین و ایمان و دین‌داری‌اش ناشی می‌شده است. ساده‌زیستی و سخت‌گیری او در مقابل بیت‌المال اساساً صبغه دینی دارد. نوع حکومتی را که او می‌خواست نیز، یک حکومت عادلانه اسلامی بود. در عین حال اما او نگاهش نسبت به سیاست متصلبانه و افراط‌گرایانه نبود. یکی از مصاحبه‌هایش را در مورد ظاهر شاه دقیقاً به یاد دارم و فکر می‌کنم که هنوز ظنین صدایش گوشم را نوازش می‌دهد. خبرنگار پرسید موقف شما در باره نقش ظاهر شاه در آینده افغانستان چیست؟ آیا او می‌تواند به‌هیئت رهبر آینده افغانستان نامزد شود؟ (نقل به مضمون). شهید مزاری پاسخ داد: آری. حزب وحدت برای کسانی که نامزد رهبری آینده افغانستان می‌شوند، دو شرط تعیین کرده است: اول این‌که از افغانستان باشد و دوم این‌که مسلمان باشد؛ بنابراین، کسانی که این دو شرط را داشته باشند، به شمول ظاهر شاه، می‌توانند در آینده خود را به‌هیئت رهبر آینده افغانستان کاندید کنند.

مبارزه شهید مزاری با سنت‌های خرافی و نخ‌نمای به‌ظاهر دینی نیز از دین‌داری‌اش ناشی می‌شده است. اعتقاد راسخ او به ارزش‌های والا و واقعی دینی، او را دشمن دین‌فروشان و دکانداران دین ساخته بود. این‌که کسی بیاید برای تأمین اهداف سیاسی، به نمایندگی از خدا، خون خلق خدا را بر خاک خدا جاری کند، از نظر او دشمنی با خدا و رسول خدا و در تضاد با ارزش‌های واقعی اسلامی بود. این جمله معروف او که: «در افغانستان شعارها مذهبی؛ اما عملکردها تژادی است»، نمایانگر موقف او در قبال استفاده ابزاری از دین و مذهب است. او می‌خواست که دکان مفتیان دین‌فروش بسته شود و دیگر دین، پوشه‌ای برای پوشاندن جنایات تژادی و قبلیوی نگردد. فکر می‌کنم از این منظر نیز شهید مزاری نسبت به هم‌قطارانش یک سروگردن بلند بود. بزرگ‌ترین فاجعه قرن ما دشمنی با دین، از آدرس دین است. چه زیبا است این شعر:

یا رب که بسته گردد دکان مفتی شهر

تا از جهان برافتد رسم خدافروشی

سناتور شریفی: بدون شک انسان‌های تاریخ‌ساز و تأثیرگذار مخالفین خودشان را هم دارند؛ کسانی بودند و هستند که علیه شهید مزاری گپ و گفتارهایی داشته‌اند؛ اما شهید مزاری نه متکبر، نه خودخواه و نه مستبد بود؛ ولی ایشان این خصلت را داشت که با افراد سودجو و کسانی که می‌خواستند از نام جهاد و از آدرس مردم سوء استفاده کنند و با منابع و سرنوشت مردم معامله کنند، برای آن‌ها شهید مزاری سخت می‌گرفت و اجازه نمی‌داد کسانی از مردم و عنوان جهاد و مجاهد پله بسازد، بالا برود و بعد با خاک به چشم و دهن مردم بزند. این‌گونه افراد را شهید مزاری دقیق می‌شناخت و جلو استفاده‌جویی و خیانت‌شان را با قاطعیت می‌گرفت. شهید مزاری در برابر رقیبان و دشمنان مردم سر خم نمی‌کرد و با غرور و شجاعت از موضع قوی با آن‌ها برخورد می‌کرد. این خصلت نه تکبر بود و نه خودخواهی؛ بل دفاع از حقوق حقّه مردم بود. مزاری اگر خودخواه می‌بود، بسیار به راحتی خود را از محاصره غرب کابل می‌کشید. مگر حکمتیار خود را نکشید! زمانی که حکمتیار در چهارآسیاب در تیررس طالبان قرار گرفت، با شهید مزاری در تماس شد و به وی پیشنهاد کرد که به چهارآسیاب بیاید و هردو به طرف پاکستان بروند. شهید مزاری با قاطعیت رد کرد که از این‌جا راه من و تو جدا می‌شود. شما اختیار دارید به هر سمتی که می‌روید؛ اما من هرگز مردم خود را تنها نمی‌گذارم که مردم خود را تنها نگذاشت و خود را فدای مردم و منافع مردم کرد.

برچسب‌های قدرت‌طلبی، خودخواهی و بی‌اعتنایی به ارزش‌های دینی و اخلاقی، برچسب‌های ناچسبی‌اند که از سوی رجاله‌های معامله‌گر، خودخواه، قدرت‌طلب و نامردانی که هم‌چون خواجه‌گان پست در پیش دشمنان مردم ما به دیو‌زگی و... مصروف بودند و برای درهم‌شکستن غرور و عزت مردم ما از بیگانگان اجرت می‌گرفتند، در گفتارها و نوشتارهای‌شان مطرح شده است. هنوز که هنوز است آن‌ها با جریان فکری مزاری و خط عدالت‌خواهانه‌اش درگیراند. کم نیستند کسانی که بعد از شهید مزاری در برابر اهدافش ایستادند و برای تضعیف خط وحدت‌طلبانه و عدالت‌خواهانه‌اش در برابر مزد ناچیزی می‌گویند و می‌نویسند که به یقین: «عرض

خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند.»

استاد علیزاده مالستانی: بلی بی‌شک در برابر خودخواهان و متکبران، خودخواه و متکبر بود. این یک فضیلت اخلاقی است. وی مظهر غرور و شکوه قوم خود بود. غرور وی را کسی نتوانست بشکند و او بود که غرور خودخواهان بدخوی را شکست. اما در مورد دین‌داری وی، عرض کنم که از سخنرانی‌های وی که متکی به آیات قرآن است، روشن می‌شود که وی یک دین‌دار واقعی بود. اما دین را وسیلهٔ دکان و درآمد و قدرت قرار نداده بود و تظاهر و فریب‌کاری را روا نمی‌دانست. بدخواهان وی که وی را بی‌دین یاد می‌کنند، خلأ دیگری را در وجود او اثبات نمی‌توانند؛ از این رو، مارک بی‌دینی می‌زنند. البته این شیوه برای کوییدن یک شخصیت و یک حقیقت یک امر تازه نیست. فرعون به دار و دسته‌اش خطاب می‌کرد: «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»؛ مرا بگذارید تا موسی را بکشم، می‌ترسم دین شما را تغییر دهد و یا در زمین ایجاد فساد نماید.

فیاض: اول باید دعا کنیم که خدا به آدم دوست و دشمن با انصاف دهد. به نظر مخالفین شهید مزاری، بسیار بی‌انصاف‌اند. تمام برچسب‌های یادشده اگر در مورد هر کسی مصداق داشته باشد، در مورد شهید مزاری صدق نمی‌کند. این عالی‌جنابان فقط حرف می‌زنند و سند ندارند تا یک نمونه را اثبات کنند.

بلی ایشان نسبت به حقوق مردم خود حساس بود و یک ذره از موضعش کوتاه نمی‌آمد. اگر این موضع حمل بر خودخواهی و تکبر می‌شود، بلی شهید مزاری متکبر و خودخواه بود؛ اما این خودخواهی برای موقعیت و امتیازطلبی شخصی نبود؛ زیرا برآیند این کار باید یا رسیدن به مقام باشد یا به مال و زراندوزی؛ در حالی که سیره عملی شخصیت رهبر شهید عکس آن را اثبات می‌کند.

در مورد اتهام بی‌دینی وی نیز یک مورد سند و مدرکی ندارند که شهید مزاری در مورد آموزه‌های دینی چه گفته و در عمل چه کاری انجام داده که دلیل بر بی‌دینی وی باشد. سخنرانی‌های او همه‌اش استناد به قرآن و حدیث و تکیه کلامش نام بزرگان دین بود.

استاد ناطقی: مخالفین در برابر مزاری احساس حقارت، شرمندگی و سرشکستگی داشتند و توانایی مقابله را با مزاری نداشتند و این طبیعی است که مخالفین و دشمنان اموری را نسبت می‌دهند که هرگز در آن شخصیت وجود ندارد. مخالفین هم به دو بخش تقسیم می‌شوند: مخالفینی داریم که در عین دشمنی نامرد هم هستند و تهمت‌های ناجوانمردانه می‌زنند. مسائلی را به وی نسبت می‌دهند که اصلاً وجود ندارد؛ درست کاری که معاویه با علی - علیه السلام - داشت؛ به این معنا که در تمام بلاد شام تبلیغ کرده بود که علی نماز نمی‌خواند و بی‌نماز است. وقتی که خبر شهادتش از محراب بلند شد، مردم شام گفتند که علی در محراب چه می‌کرده است؟ دشمنان و مخالفان نامرد چنین نسبت‌هایی را - که اشاره کرده‌اید - به مزاری داده‌اند. مزاری متواضع، مؤدب و متقی و متدین بود. البته این عادت را داشت که درک و مهارت عجیبی از آدم‌ها داشت و کسانی را که می‌دانست متکبر است و خودخواه، رفتار مشابه را با وی داشت. یک روز یک مخالف غلط را چند ساعت در پشت دروازه منتظر گذاشته بود. وقتی من ازش سؤال کردم که وی خوب مخالف شما و حزب است و بعد این رفتار شما را وسیله و ابزار تبلیغ علیه حزب و علیه شما درست می‌کند، ایشان گفت او غلط است و آدم‌شدنی نیست و من عمداً این کار را کردم و این خود عبادت است و گفت همان حدیث که گفته است تکبر با متکبر خود عبادت است «التکبر مع المتکبر عباده»، بلی مزاری همین کارها را با همین آدم‌ها هم داشت. ریشه این تهمت‌ها، نامردی‌ها و بدگویی‌ها هم چنین چیزهایی است.

ه) قدرت طلبی؟

برهانی: برخی از مخالفان شهید مزاری می‌گویند و می‌نویسند که ایشان بسیار حریص قدرت بوده است و برای رسیدن به قدرت، همه ارزش‌های اخلاقی و دینی را زیر پا گذاشت. این حقیقت دارد؟

ابراهیمی غرجستانی: شهید مزاری می‌دانست که در این کشور باید مقتدر بود تا طرف محاسبه قرار بگیری و الا در معادلات سیاسی «ضعیف» جایی ندارد. این یک

واقعیت است که او به قدرت می‌اندیشید؛ چون یک رهبر سیاسی بود، تشکیلات و جبهه داشت؛ اما مزاری قدرت را برای خود، خانواده و بستگان خود نمی‌خواست. مزاری ضمن آن‌که نگاهی به بحران جاری در کل کشور داشت و در جست‌وجوی راه‌حلهایی برای تحکیم صلح و تحقق عدالت در کشور بود، رسالت سنگین نجات یک قوم و رهایی مردمی را به دوش داشت که سال‌ها طعم تلخ محرومیت و بیدادگری را چشیده بودند و در شرایطی که هزاره از لحاظ نظامی تعیین‌کننده بود، می‌خواست در معادلات سیاسی نیز جایگاه قانونی‌شان تثبیت شود تا بار دیگر مورد حذف و انکار قرار نگیرند.

جعفری: باید بگویم مزاری به‌معنای واقعی کلمه، حریص قدرت بود و برای به قدرت رسیدن هیچ نزاکت مذهبی را نمی‌پذیرفت.

اما کدام حرص و کدام نزاکت مذهبی؟

نزاکت مذهبی که در جلوت لب خداخوان است و دست در تسبیح و ریش تا کمر اما در خلوت بر لب شراب دارد و دست در زلف نگار است. بلی شهید مزاری برای رسیدن به قدرت از چنین نزاکت مذهب‌تخدیری بهره نمی‌جست؛ ولی به قول دشمنان عنود، مزاری حریص قدرت بود؛ همان قدرتی که به فرموده امیر بیان و خدای همه خداوندگاران فضیلت، امام علی (ع) «حق را اقامه کند و باطل را بزدايد» و مغضوبین را به اوج نشاند و صنادید تکبر را از اریکه خدایی‌اش به زیر کشد تا مزرعه حیات بدون خار مگیلان باشد و راه‌جویان حق بدون کفش به‌دنبال حق بدوند. مزاری برای دست‌یابی به چنین قدرتی حریص بود و همه آن نزاکت‌های مذهبی اهل تزویر و تدبیر و تخدیر را به آتش حرصش خاکستر می‌کرد تا خاکسترش چشم شیطان را کور کند و عبادالرحمان اشراقات رحمانی را به تجربه نشینند.

این نوع از حرص قدرت‌خواهی مزاری چنان پرشکوه است که هرگز چنین باب‌ه‌بودن را با قبای قدرت و ردای شورای رهبری عوض نکرد و درویشانه زیست و از شوکت و جلال و جبروت رهبری شیطانی چشم پوشید تا نمونه کوچکی باشد از مولایش علی در عصر قحطی انسانیت.

جوادی: فکر نمی‌کنم که جریان جهادی و حزب و گروهی از رقبای رهبر شهید پیدا شود که در مرام‌نامه‌شان جهاد برای تأسیس حکومت اسلامی ذکر نشده باشد. تأسیس حکومت اسلامی، گرفتن قدرت است یا نه؟ بدون داشتن قدرت، تشکیل حکومت اسلامی و تطبیق احکام الهی ممکن است؟ قدرت شرط تکلیف نیست؟ شاید بگویید که تمکن یا قدرتی که شرط تکلیف و مدار حکم است، با قدرت به معنای سلطه ماهیت متفاوتی دارد؛ ولی واقعیت این است که تفاوت ماهوی ندارد؛ بلکه قلمرو و حوزه کاربرد هر کدام فرق می‌کند. قدرت و تمکنی که شرط تکلیف فرد است، با قدرت و نیروی حاکمه‌ای که نظم اجتماع را می‌گیرد، در کاربرد و حوزه و قلمرو دوتانند و متفاوت.

هر سکه‌ای دو رو دارد؛ روی زشتی و روی زیبایی و هر وسیله‌ای دو وجه دارد؛ وجه کاربرد منفی و وجه کاربرد مثبت. کار را اگر برای کشتن انسان می‌سازی، زشت است و اگر برای رفع نیاز زندگی، خوب است و ضرور. قدرت هم به عنوان سلطه و هدفی برای تفرعن و به خاطر جلوه‌های دنیوی مردود و نجس و کثافت است و رهبر شهید هرگز برای خود چنین چیزی نخواست و حتی برای نزدیکان سیاسی و حزبی و همزمانش نخواست و از آن دوری گزید و از دنیا بدون کدام منصب و ماحصل آن که ثروت و سیم و زر است، به جهان ابدی رفت.

اما قدرت به عنوان وسیله تأمین عدالت نه تنها زشت و نجس و حرام نیست؛ بلکه مسئولیت و تکلیف است. در نگاه علی قدرت اگر برای احقاق حق و به خاطر تعهدی که خدا از آگاهان گرفته نباشد، بر کوهان شتر ولگرد انداختنی است و از کهنه کفش علی بی‌ارزش‌تر؛ ولی چون احقاق حق و تأمین عدالت و تحکیم توحید و معنویت متوقف بر داشتن قدرت است، برای نجات آن از چنگ کسانی که قدرت را برای سلطه و برای ظلم و برای فساد می‌خواهند، لحظه‌ای نباید آسود و بی تفاوت بود.

رهبر شهید برای خود قدرتی نخواست؛ ولی قدرت را برای عدالت و برای احقاق حق مردمی که قرن‌ها حق‌شان سوخته بود، ضروری‌ترین حق‌شان یعنی حق زنده‌بودن

حتی نه تنها خواست بلکه برای آن رزمید و بر دهان هر کسی که قدرتش را نادیده گرفت، کوپید و او مقوله‌های عدالت، حق تصمیم‌گیری، همگانی‌شدن سیاست، ملی‌شدن حاکمیت و ده‌ها عنوان انسانی و عدالت‌محور دیگر در حوزه قدرت و سیاست را وارد گفتمان سیاسی ما کرد و امروزه همان قدرت‌طلبی با محور ساختن عدالت توانسته در حد بالایی استبداد تاریخی را در افغانستان مهار کند.

دکتر جویا: اتهام‌زنی کار آسانی است. در نوشته این دسته از افراد باید شواهدی هم وجود داشته باشد. من نمی‌دانم دقیقاً کدام شخص مورد نظر شما است؛ ولی تا جایی که من مطالعه دارم، شاهی در نوشته‌هایی از این دست ندیده‌ام.

سبحانی: شهید مزاری آنچه که از زندگی او برمی‌آید، چیزی که در وجود او وجود نداشت، قدرت‌طلبی بود. ایشان قدرت‌طلبی از طریق زیر پا کردن اخلاق و ارزش‌های انسانی را هرگز قبول نداشت. اگر قدرت را از این طریق می‌خواست، فرصت‌های زیادی پیش می‌آمد که ایشان می‌توانست به قدرت برسد؛ اما ارزش‌های اسلامی و ملی را زیر پا کند که ایشان چنین نکرد. جناب آقای مهدوی قخور که از یاران نزدیک شهید مزاری است، در ضمن مصاحبه‌ای، چنین نقل کرد: در سال ۶۵ روزی سید مهدی هاشمی به شهید مزاری پیام داد که بیا دفتر واحد نهضت‌ها. شهید مزاری و من رفتیم؛ اما مرا در جلسه راه نداد. شهید مزاری گفت: ایشان منشی من است. سید مهدی گفت: نه فقط خودت باشی. نه با تو کسی باشد و نه با من. بعد از ساعتی شهید مزاری از جلسه بیرون شد با حالت بسیار برافروخته. آن روز گذشت، فردای آن روز از شهید مزاری سؤال کردم که استاد چرا ناراحت از جلسه سید مهدی برآمدید؟ ایشان گفت: سید مهدی برایم گفت: بعد از بررسی گروه‌های شیعی، به این نتیجه رسیدیم که از بین گروه‌ها، فقط سازمان نصر می‌تواند گروه‌های شیعی را رهبری کند و شخص شما از نظر ما این توانایی را دارید. ما به یک شرط امکانات جمهوری اسلامی را منحصرراً در اختیار شخص شما قرار می‌دهیم و گروه‌های دیگر را مجبور به اطاعت و ادغام به گروه شما می‌کنیم که سه نفر از اعضای سپاه پاسدار ایران به عنوان ناظر در شورای مرکزی سازمان نصر حضور داشته باشد. شهید مزاری گفته این شرط

شما را به این شرط قبول می‌کنیم که در کادر اصلی سپاه شما سه نفر از ما هم حضور داشته باشد. سید مهدی می‌گوید: این امکان ندارد. شهید مزاری می‌گوید اگر شرط شما را قبول کنم، با کمونیست‌ها چه فرق می‌کنیم؟ آن‌ها روس‌ها را آورده و ما شما را ببریم. جلسه را با ناراحتی ترک می‌کند. از این مطلب به این نتیجه می‌رسیم که ایشان اصلاً دنبال قدرت‌طلبی نبود و اگر کسانی دیگر برایش چنین پیشنهادی می‌شد، هرگز رد نمی‌کرد. شهید مزاری اگر قدرت‌طلب بود، با دولت ربانی می‌ساخت و قدرت شخصی‌اش را تقویت می‌کرد.

وکیل سعادت: فکر می‌کنم پاسخ این پرسش در لابلای پاسخ‌های قبلی گفته شد. من در پاسخ به یکی از سؤالات شما فعالیت‌های سیاسی را دسته‌بندی کردم و گفتم که یک نوع فعالیت سیاسی جنبه اخلاقی و مسئولیت‌پذیری محض دارد. فعالیت‌های سیاسی شهید مزاری از این نوع بود. در این نوع فعالیت سیاسی، سیاست‌مداران تنها به‌منظور کاستن از درد و رنج شهروندان و هم‌نوعان خویش ناگزیر به سیاست رو می‌آورند. از این‌که درد و رنج شهروندان از عملکرد نظام سیاسی حاکم و یا از ساختارهای سیاسی - اجتماعی مسلط در جامعه ناشی می‌شود، برای کاهش درد و رنج شهروندان باید در مقابل ساختارهای مسلط و یا در مقابل نظام سیاسی حاکم مبارزه و ایستادگی صورت بگیرد. ایستادگی در برابر قدرت حاکم و ساختارهای مسلط، هزینه دارد.

در این نوع فعالیت سیاسی، شخص سیاست‌مدار نه ذره‌ای در صدد سود است، نه ذره‌ای در صدد منت گذاشتن است و نه ذره‌ای در انتظار تشکر و قدردانی از کسی. برعکس، در این نوع فعالیت‌های سیاسی، آنچه متصور است، هزینه است؛ ریسک است. تنها چیزی که کم‌تر متصور است، دست‌یازی به قدرت و یا سود ناشی از آن است؛ بنابراین، فعالیت‌های مزاری نه برای به‌دست‌آوردن قدرت؛ بلکه برای اصلاح قدرت و آزادی مردم از درد و رنج دیرسال تاریخی بود. او برای آزادی دیگران اسارت را پذیرفت. برای زنده‌ماندن دیگران به استقبال مرگ رفت. هیچ سیاست‌مدار قدرت‌طلب تا مرز قربانی خویشتن پیش نمی‌رود. کسی که به زنده‌ماندن خود حریص نباشد،

چگونه می‌تواند حریص قدرت باشد؟ او فعالیت‌های سیاسی را به‌مثابه یک مسئولیت خطیر انسانی و اخلاقی برگزیده بود و هدفش کاستن از درد و رنج هم‌نوعانش بود، ولو به قیمت خریدن درد و رنج برای خودش. مزاری برای خودش سیاست نمی‌کرد؛ حتی برای خودش زندگی نمی‌کرد. آخرین حرفش با مردم این بود. «زندگی به‌جز در کنار شما برای من هیچ ارزش ندارد. از خدا خواسته‌ام که خون من در کنار شما این‌جا بریزد.»

استاد علیزاده مالستانی: شهید مزاری برای معامله‌گران و امتیازخواهان مجال نمی‌داد؛ آنان را چاره نبود که بگویند شهید مزاری تشنه قدرت بود. شهید مزاری توسط حمایت مردم مقتدر بود. اصلاً قدرت‌طلبی مطلقاً مذموم نیست؛ قدرت اگر در خدمت مردم باشد، بسیار خوب است. به فرموده قرآن: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ»، آهن به‌عنوان نماد قدرت مطرح شده است. با قدرت باید عدالت پیاده شود. شهید مزاری رهبر مقتدیری بود که از همه دار و ندار خود برای منافع مردمش گذشت. فیاض: اگر برای سیاست و رهبری مردم در قالب دین، چارچوب کلی تعریف کنیم، در سیره پیامبر و امام علی (ع) این ویژگی نمود برجسته می‌یابد. در سیره آن بزرگواران می‌بینیم که برای تحکیم ارزش‌های دینی و پایه‌های حکومت فراگیر دینی، جنگ و صلح فراوان داشته‌اند. شهید مزاری هم برای دفاع از مردم خود جنگیده و این جنگ همه‌اش حالت دفاعی داشته است. اگر قرار باشد این جنگ‌ها را حمل بر حریص‌بودن برای قدرت معنا کنیم، این انتقاد ابتدا متوجه پیامبر (ص) و امام علی (ع) است؛ در حالی که هیچ‌وقت کسی نگفته و نخواهد گفت که آن بزرگواران چنین بوده‌اند.

شهید مزاری با چه کسانی جنگید و برای چه؟ اصلاً خواست‌هایش چه بود؟ برای خود شخصاً چوکی می‌خواست؟ پاسخ به این پرسش‌ها، پاسخ سؤال را کاملاً روشن می‌کند که شهید مزاری شخصاً قدرت‌طلب نبود. همان روزها بزرگ‌ترین قدرت را داشت و هم‌سطح دیگر رهبران جهادی بود و نماینده‌های سازمان‌های بین‌المللی پیش او می‌آمدند و بدون در نظر گرفتن نظر حزب وحدت، تکلیف صلح و جنگ در

افغانستان مشخص نمی‌شد. این، به نظرم بالاترین قدرت بود.

استاد ناطقی: قدرت را اصولاً برای چه امری باید انسان بخواهد. یک عده چوکی و قدرت را برای کسب زندگی و مال و منال می‌خواهند. این امر در باره مزاری هرگز و هرگز صدق نمی‌کند. مزاری با این که قدرت داشت و رهبر محبوب حزب بود، در طول مبارزه امکانات زیادی در اختیار داشت؛ اما می‌دانیم که مزاری فقیرترین رهبر در سیاست و جامعه افغانستان است و شما هرگز نمی‌توانید نشان دهید که رهبری در افغانستان با این وضعیت زندگی داشته باشد. مثال فقر، زندگی خانوادگی شهید مزاری است مثال فقیر این است که حتا افغانی به نام مزاری ثبت نشده است؛ در حالی که رهبران جهادی افغانستان بلا استثنا چنین نیستند و اتفاقاً ثروتمندترین رهبران سیاسی و جهادی همان رهبران هم‌طراز و هم‌عصر مزاری هستند. حرص به قدرت، حرص جمع‌آوری مال را در پی دارد؛ اما مزاری این کار را نکرد؛ در حالی که همه کرده‌اند. حرص به قدرت، معامله و کنار آمدن روی سرنوشت مردم و حق مردم نبوده است. مزاری برای حق مردم با قدرتمندان درگیری داشت و هیچ دلیلی جز همان حق مردم در مخالفت مزاری با شورای نظار و حکومت استاد ربانی نبوده است و مزاری درست به خاطر همان حق طلبی برای مردم شهید می‌شود. قدرت برای گرفتن حق خوب است و مزاری حریص قدرت برای حریص حق مردمش بود. حریص قدرت برای حریص مال و منال بد است؛ اما حرص به قدرت برای گرفتن حق مظلوم نه تنها بد نیست؛ بلکه یک وظیفه هم هست و مزاری برای گرفتن قدرت حزب سیاسی تشکیل داد و اصولاً فلسفه حزب در همه دنیا برای گرفتن قدرت هست و نه چیز دیگر. مزاری برای حزب، برای تشکیلات، برای گرفتن حق مردم و برای مقابله با مخالفان و خائنان به حق مردم سخت مقاوم و حریص بود. نمونه‌ای وجود ندارد که مزاری برای گرفتن قدرت، ارزش‌های تشکیلاتی و اخلاقی را زیر پا کرده باشد. مزاری با رأی کنگره حزب رهبر شد و مزاری با رأی اعضای مرکزی حزب در تعیینات برنده شد و این حق را اعضای حزب به مزاری داد که دبیر کل حزب باشد؛ در حالی که خودش اصلاً حضور نداشت. در کنگره بامیان در غیبت مزاری این سمت به مزاری داده شد.

ارزش‌ها را کسانی زیر پا کردند که در جلسات شرکت کردند و رأی دادند و بعد نامرد شدند و آلت دست دشمن قرار گرفتند و علیه مزاری توطئه کردند و حزب را خراب و به انشعاب کشاندند. انشعاب در حزب و پشت پا زدن به اصول تشکیلات، کار غیر اخلاقی، نامردانه و غیر شرعی است؛ زیرا ما سوگند به کلام خدا یاد می‌کردیم که به اصول حزب و اساس‌نامه آن متعهد و وفادار بمانیم؛ اما یک عده وقتی که رأی نیاوردند، حزب را به‌خاطر دشمن، به‌خاطر شکست‌شان، به‌خاطر پول و به‌خاطر عقده خراب کردند و زمینه شهادت مزاری را فراهم ساختند. البته گفته باشم که من مزاری را معصوم از خطا و گناه سیاسی نمی‌دانم. یکی از اشتباهات مزاری این بود که پس از اعلام حزب وحدت رفت کسانی را به مقامات عالی درجات بالای حزب رساند که آن‌ها تا قبل از آن زمان در لانه‌های‌شان بودند و کسی به سراغ آن‌ها نمی‌رفت و خوی و خاصیت و تعهد به انقلاب و مردم هم نداشتند و اصلاً در زندگی‌شان مبارزه نکرده بودند و اکثر به‌لحاظ سیاسی و دانیایی عقب‌مانده بودند. مزاری این‌ها را بیرون کرد؛ آفتابی ساخت و بعد همین‌ها زمینه‌های دشمنی و نفاق را در داخل حزب فراهم ساختند. بیش‌ترین دشمنی بین اکبری و مزاری توسط همین جماعت‌ها به وجود آمد و این خطاهای مزاری ما بود. من یک وقت گفتم حاجی آغا! این‌هایی را که از تاریک‌خانه‌ها بیرون کرده‌ای، این‌ها یک روز هم در سنگر دفاع و جهاد نبودند و تازه به‌لحاظ سیاسی بسیار عقب‌مانده‌اند و چیزی نمی‌فهمند؛ در یک مصاحبه چند تایی‌شان برای ما آبرو نگذاشتند. مزاری جوابش این بود یکی جنگ‌های داخلی و دیگری این که نصری‌گری تمام شود و به ما اتهام می‌بندند که خیلی نصری‌گرا هستیم. درست حالا هم همین کارها را می‌کنیم. همه مقامات حکومتی را به اعضای ضد حزب و غیر حزبی داده‌ایم و بچه‌های حزب ما سوء تغذیه دارند. دلیلش هم این است که از خود رفع اتهام کنیم و این خطا و اشتباه را مزاری ما هم داشت؛ گو این که نصری یک جرم و یک اتهام و جنایت باشد و برای رفع آن، یک عده لمپن بی‌خاصیت را بیرون کردیم. اگر مزاری اشتباه کرده، در این عرصه‌ها و در این ساحت‌ها اشتباه کرده است.

و) تنقید به آموزه‌های اخلاقی و اسلامی

برهانی: از نزدیکان و دوستان شهید مزاری می‌شنویم که ایشان را بسیار پایمند و معتقد به آموزه‌های اخلاقی و اسلامی معرفی می‌کنند. چنین بود؟ اگر ممکن است چند نمونه ذکر کنید.

جعفری: گفتم هم‌نشین رهبر نبودم که مشاهدات حضوری خود را بیان کنم؛ ولی بعد از شهادتش، آموزه‌های اخلاقی در مصاحبه‌های دوستان همراه و دشمنان سد راهش نمونه‌هایی از عبادت و سلوک اخلاقی؛ هم‌چون: ظلم‌ستیزی، رفتار متکبرانه با گردن‌کشان، حلم و بردباری، رفتار خاشعانه با محرومین و گم‌نامان اجتماع، یتیم‌نوازی و اهتمام به اقشار فرودست جامعه ذکر شده است که برای تفصیل و مستندات باید به مصاحبه و گفته‌های دیگران در باره رهبر شهید مراجعه کرد.

جوادی: در این زمینه صحبت زیاد شد و باز به‌عنوان نمونه ایشان در هیچ مجلسی حاضر نبود و قتش با سخنان لهو و شوخی‌های مبتذل و خلاف اخلاق سپری شود. در عین این‌که انسان عبوس و گرفته‌ای نبود، هرگز اجازه غیبت نمی‌داد؛ حتی غیبت رقبایش را و می‌گفت عیب دشمن را هم رو در رو بگویند. ایشان تنها رهبری بود که حدود و مجازات شرعی را در جبهات جاری می‌کرد؛ در حالی‌که دیگر احزاب و رهبران نمی‌کردند؛ چون افرادشان به گروه‌های دیگر می‌رفتند و ...

دکتر جویا: عرض شد که من تنها دوبار از نزدیک ایشان را دیده‌ام؛ به همین دلیل، روایتیم، روایت بی‌واسطه نیست. خوب است این سؤال از کسانی پرسیده شود که از نزدیک با ایشان حشر و نشر داشته‌اند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۰

سبحانی: این حرف دوستان شهید مزاری از جانب بسیاری از افراد مورد تأیید است. در مصاحبه‌ای که با استاد واعظی مرحوم داشتیم، ایشان می‌گفت: در انتخابات سال ۸۳ ما اطلاعات زیادی داشتیم که شورای نظار از طریق حرکت اسلامی و افراد مرتبط با سید کاظمی و اکبری، بین اعضای شورای مرکزی، در حال پخش پول و خرید افراد است. نگران شدیم. از طرفی بعضی افراد که طرفدار شهید مزاری بودند و واقعاً نیاز مالی داشتند و کمک‌های دشمن را هم قبول نمی‌کردند، نیاز بود به این‌گونه

افراد کمک شود تا خدای نکرده در دام دشمن نیفتند. بدین جهت، من و مرحوم سید محمد سجادی و استاد محقق، خدمت استاد مزاری رسیدیم و جریان را به عرض ایشان رساندیم و ضرورت کار را برایش توضیح دادیم و استاد محقق گفت: استاد من قول می‌دهم پولی که در این کار مصرف می‌شود، نه از بودجه حزب بلکه از طریق شمال و جنبش برگردانم. درخواست ما سه نفر این بود که استاد مزاری اجازه دهد مبلغی پول از بودجه حزب به افرادی مستحق داده شود. استاد گفت: آته مه شوید، من پول به کسی نمی‌دهم تا برایم رأی بدهد. این کار شما، ولو از راه دلسوزی باشد، غلط است و من مخالف این کارها هستم. این برخورد استاد، نشانگر رعایت موازین اخلاقی در امور حزب‌داری است.

سناتور شریفی: پایبندی رهبر شهید به آموزه‌های دینی بسیار عمیق، عقلانی و قرین با ارزش‌ها و قرائت‌های دانشمندان معاصر از اسلام بود. شهید مزاری آثار اسلام‌شناسانی؛ چون: سید محمدباقر صدر، شهید مطهری، علامه طباطبایی، سید قطب، مودودی و... را دقیق مطالعه داشت و اسلام را منحصر به امور عبادی نمی‌دانست؛ بلکه اسلام را مجموعه‌ای از قواعد، اصول دین، فروع دین، اخلاق، امور تربیتی و اقتصادی می‌دانست و این که اسلام برای تنظیم حیات فردی و اجتماعی، روابط انسان با خداوند و در کل برای هدایت و کمال انسان‌ها آمده است.

به‌خصوص این که همه می‌دانیم، استاد مزاری یک عالم دینی بود و شخصیت او در حوزه علمیّه قم شکل گرفته بود. او یک روحانی، یک طلبه برخاسته از حوزه‌های دینی بود. مزاری در مبادی فقهی و کلامی تبّحر داشت و در صحبت‌های دوستانه با یارانش؛ چون: آیت‌الله صادقی پروانی، استاد عرفانی، استاد یوسف واعظی، که هر کدام شخصیت‌های دینی و فقهی بودند، بارها شاهد بودم که از قول علمای بزرگی؛ چون: شیخ انصاری، علامه امینی، شیخ طوسی و... استدلال می‌کرد. بنده مدت یک‌سال که در کابل در منزل استاد مزاری بودم، او صبح، اول وقت، نمازش را می‌خواند بعد به سراغ بچه‌ها می‌رفت و بچه‌ها را برای نماز از خواب بیدار می‌کرد. زمستان ۱۳۶۵ در پایگاه سازمان نصر در پنجاب بود و رهبران سازمان نصر همه برای به وجود آوردن

وحدت در آن جا جمع بودند؛ بنده نیز بعد از این که محمدی سرنگاه، ابراهیم شهرستانی و جمعی از قومندانان سازمان نصر در شهرستان، در خواجه نیکپای ضربه خوردند و شهید شدند، خود را از صحنه جنگ به سلامت کشیده و در پنجاب رفتم. زمستان را در کنار رهبران در پنجاب ماندم، شهید مزاری روزه‌دار بود. می‌گفت روزه قضایی دارم. بدون این که سحری بخورد، روزها روزه داشت و فقط شب‌ها با غذای ساده که در پایگاه طبخ می‌شد، با دیگران بر سر یک سفره می‌نشست و افطار می‌کرد. بارها آیت‌الله پروانی و باقی دوستان به وی پیشنهاد کردند که روزه نگیرد! با این غذا روزه گرفته نمی‌شود، ضعیف می‌شوی! اما ایشان به روزه خود ادامه داد تا قضایایها ادا شد. بدخواهان شهید مزاری هرچه می‌گویند، بگویند و هرچه می‌نویسند، دریغ نکنند. اتهام‌های شان بیش‌تر به خودشان برمی‌گردد و ذلت و زبونی خودشان را آشکار می‌سازد.

استاد علیزاده مالستانی: من با ایشان از نزدیک سروکار نداشتم؛ از کسانی که زیاد با وی سروکار داشته، شنیده‌ام که سخت به مبانی و فروع دین و به آموزه‌های اخلاقی معتقد و پایبند بوده است. اعتقادات دینی او برای زندگی‌اش معنا می‌داد. اما اهل تظاهر نبود؛ برای جلب توجه مردم خود را دین‌دار نشان نمی‌داد و ریاکاری را ناروا می‌دانست.

فیاض: بلی، پایبند به معتقدات دینی بود. از طرف حضرت امام خمینی (ره) برای گرفتن وجوهات شرعی و رسیدگی به امور حسبه وکالت داشت. در مصرف بیت‌المال سخت‌گیر بود. خود لباس ساده می‌پوشید. از وجوهات برای خود دم و دستگاه و زندگی شخصی نساخت؛ حتی برای دختر دو ساله‌اش پیراهن کهنه خود را فرستاد تا برایش لباس درست کنند. نماز سر وقت را جدی می‌گرفت. با مردم معاشرت نیکو و در شأن یک عالم دینی داشت. سخنرانی‌هایش مملو از خدامحوری، محبت به پیامبر و ائمه بود. افزون بر این‌ها چگونه باید باشد؟ به نظر من جوابی نخواهیم داشت.

استاد ناطقی: بلی. همین‌گونه بود. مزاری در خانواده بسیار متدین بزرگ شد. حاجی خداداد پدرش هم سرمایه‌دار و هم مؤمن و معتقد بود. در مدتی که مزاری در قم

درس می‌خواند، برخلاف همه طلبه‌ها، شهریه نمی‌گرفت و این یک استثنا و بی‌سابقه بود که مزاری داشت. دلیلش همان بود که طلبه متمکن است و حاجی پدرش پول‌دار است؛ البته حاجی خداداد آن‌قدر پولدار هم نبود که مزاری بی‌نیاز از شهریه باشد. مزاری خودش از خوردن بیت‌المال هراس داشت و سخت احتیاط می‌کرد که مبادا سوءاستفاده صورت گیرد. این‌ها علامت و نشانه و دلیل قاطع برای تقوا و پاکیزگی مزاری است. نمازش را که می‌خواند. شاید معاویه‌های پیدا شوند و بگویند مزاری بی‌دین بود؛ نماز نمی‌خواند اما زمانه فرق کرده، دیگر اتهامات معاویه و عمرو عاص زمان ما چلش ندارد. مزاری سیاست‌مدار بی‌همتا در بین سیاست‌مداران افغانی بود؛ شجاع و دلاور بود و همه توصیفات یک انسان مسلمان در وجودش جمع شده بود. تقوا و پاکی همین‌ها است و اگر معیار دین ریش را بگیریم، باز هم مزاری خوب‌ترینش را داشت.

ز) رعایت اخلاق در برابر مخالفان

برهانی: رفتار و برخورد شهید مزاری با مخالفان و رقبای سیاسی‌اش بر مبنای اخلاق و ارزش‌های دینی بود و یا ضد اخلاقی؟ لطفاً نمونه بیاورید.

جعفری: مردانی چون مزاری هرگز رفتار خارج از دایره شریعت ندارند. این چنین انسان‌ها مردان شریعت‌اند و البته ممکن است که گاه خود نیز در تشخیص حکم از احکام شریعت اشتباه کنند و یا نوع نگاه آنان به شریعت فرق کند و به ظاهر تعارض تخریج شریعت توهم شود؛ اما اصل همان هست که قبلاً به عرض رساندم.

جوادی: در این‌که ایشان گفت‌وگو و مباحثه را بر مبنای منطق پیشه می‌کرد، شکی نیست و از همین رو، بزرگ‌ترین علمایی که با ایشان رقابت و حسادت داشتند، هم از رو در رویی با ایشان گریزان بودند و گفت‌وگو بر مبنای استدلال و منطق اصل اخلاقی است ولو هرقدر صریح و لوچ باشد. رهبر شهید بر مبنای دعوت به حق مبتنی بر حکمت و برهان و نیز مبتنی بر اصل تغییرپذیری انسان و تحول فکری آدم‌ها، با رقبا برخورد می‌کرد. کسانی چون جنرال دوستم که متهم به کمونیست‌بودن بودند، حکمتیار اخوانی تندرو، یا مولوی محمدنبی سنتی، یا مولوی حقانی، یا حضرت مجددی و یا

سید کیان و امثالهم بارها با ایشان ملاقات داشته و منکوب منطقش گردیده‌اند. کسی نشنیده و مدرکی وجود ندارد که ده‌ها چهره سیاسی و نظامی داخلی و خارجی آن زمان که با استاد ملاقات کرده بودند، بعد از ملاقات گفته باشند مزاری منطق نداشت و یا اخلاق زشت و غیر انسانی دارد. ایشان با رهبران سیاسی محترمانه برخورد کرده و با سرسخت‌ترین رقبایش به الفاظ زشت سخن نزده است. نفس تعامل با همگان نشانه آن است که او هرگز راه را بر رفتن در یک مسیر انسانی نمی‌بست؛ حتی با مسعود بیش از ۲۵ بار موافقت‌نامه صلح امضا کرده و تا آخرین لحظه گفت‌وگو را قطع نکرد.

بلی، به خاطر مردمش غرور داشت و سرپیش کسی خم نمی‌کرد. در مدت کوتاهی که در غرب کابل بود، اکثر رهبران به دیدن او آمدند؛ اما او سراغ هیچ رهبری نرفت؛ چون نشانه عجز مردمش می‌دانست. غرب کابل و هزاره‌ها محاصره بودند و در واقع مردم ما میان دیگی بود که بر آتش قرار داشت و رفتن رهبر شهید پیش این و آن نوعی توسل به او تلقی می‌شد؛ در حالی که هزاره‌ها و مزاری جز عدالت حرف دیگری نداشتند.

در برخورد با عناصر درون‌هزارگی هم رهبر شهید تهمت و تحقیر و تفسیق را در منطق خود جای نداد؛ ولی صراحت لهجه داشت؛ به عنوان مثال: ایشان وقتی یکی از فرماندهان از حزب حرکت جدا شد و به طرف حزب وحدت آمد، در حضور خودش و مردم واضحاً گفتند که او تا دیروز به مردمش ظلم و خیانت کرده و جنگ‌های او به خصوص آتش‌باری قطعه اسکاد برای مردم کمرشکن بود؛ اما حالا که به مردمش رجوع کرده، دامن مردم فراخ است و فرصت جبران برای وی وجود دارد، یا در مورد نظر تندى که در مصاحبه با بی‌بی‌سی یکی از علما و رهبران جهادی داده بود و مزاری و نیروهایش را واجب‌القتل گفته بود و یا در مورد اظهارات یکی دیگر از علما و فرمانده جهادی بعد از فاجعه افشار و حتی تبریک گفتن سقوط افشار به سران دولت استاد ربانی، رهبر شهید تنها گلایه می‌کند که خود را فروختید؛ ولی حیف که ارزان فروختید. چنین صراحتی از کسی در چنان شرایط سخت جنگی توقع نمی‌رفت؛ ولی ایشان بر اساس اصل اخلاقی، با صراحت و صداقت سیاست می‌کرد.

جراید و نشریات مخالفین رهبر شهید اعم از هزارگی و شیعی و غیر آن‌ها موج می‌زد از دشنام، تهمت، توهین، تکفیر و تفسیق؛ ولی رهبر شهید هرگز متوسل به آن ابزار غیر اخلاقی و غیر دینی نشد و خیانت کسانی را که اسناد وجود داشت، مستند تذکر می‌داد. ایشان عقده و کدورت شخصی‌اش را ملاک رفتار و گفتار خویش قرار نمی‌داد؛ لذا وقتی بحث ادغام احزاب و وحدت شد، منتقدین و تندروان نصری می‌گفتند مثلاً وحدت با رهبر حرکت که از نظر آن‌ها عامل نفاق و مفتی جنگ‌های داخلی است، درست نیست؛ ولی ایشان می‌گفت شخصاً من به نسبت قتل پدر و دیگر کسانم توسط افراد حرکت از آن‌ها کدورت قلبی دارم؛ اما مصلحت عامه از کدورت شخصی من مهم است. بارها افرادی از ایشان امتیاز می‌خواستند؛ ولی ایشان می‌گفتند امتیازات شخصی‌ام را به شما می‌دهم؛ ولی حق دیگران را نه و یا ایشان فزون‌خواهی و امتیازطلبی را هرگز به بهانه شرایط خاص نمی‌پذیرفت و همگونی همه نیروها را یک اصل عدول ناپذیر می‌دانست و به آن پابند بود. این‌ها نمونه‌های برخورد ایشان است که اخلاق محور است.

دکتر جويا: رقبای سیاسی شهید مزاری به دو دسته قابل تقسیم‌اند: رقبای متعلق به سایر اقوام افغانستان و رقبای درون‌قومی (شیعه و هزاره). شهید مزاری حداقل نسبت به سه شخصیت محوری و در عین حال رقیب سیاسی‌اش که متعلق به سایر اقوام بود، کنش‌های مشخص و قابل ارزیابی بر مبنای اخلاقی انجام داده است. اولی جنرال دوستم است که زمانی همکار دولت کمونیستی بود؛ اما در سرنگونی آن نیز نقش محوری داشت. دوستم از سوی همه سیاست‌پویان افغانستان، به‌شمول تاجیک‌ها، به اتهام ملیشه‌بودن طرد گردید؛ اما طرد دوستم در آن مقطع چیزی در حد طرد قوم از یک از صحنه سیاسی ارزیابی می‌شد. شهید مزاری این مسأله را ظلم به قوم از یک تلقی نموده و با مشروعیت سیاسی‌ای که داشت، مانع تحقق این ظلم گردید. این در حالی است که دوستم هم رفیق و هم رقیب سیاسی شهید مزاری بود. شهید مزاری این عمل را دقیقاً بر مبنای اصل اخلاقی انجام داد.

رقیب دیگر شهید مزاری گلبدین حکمتیار بود که گاه با ایشان از سر خصومت وارد

می شد و گاه به دلیل رقابت با مسعود از در رقابت. شهید مزاری به عنوان یک رهبر معتدل و واقعیت‌نگر، با حکمتیاری طرح دوستی ریخت؛ اما بر مبانی و اصول عدالت‌محورانه. او شرط کرد که همه اقوام در ساختار قدرت افغانستان شریک باشند و کسی حذف نگردد. سرسخت‌ترین رقیب سیاسی شهید مزاری، احمدشاه مسعود بود که بارها برای حذف هزاره‌ها و شهید مزاری از کابل تلاش خستگی‌ناپذیری نمود؛ اما پیمان جبل‌السراج نشان می‌دهد که شهید مزاری از خط عدالت خارج نشد.

رقبای سیاسی درون قومی شهید مزاری به جز یک تن، همگی بعد از شهادت ایشان به عظمت، اخلاق‌مداری و دین‌داری ایشان اعتراف کرده‌اند. با این اعتراف نمی‌دانم چه شاهد یا شواهدی وجود دارد که ایشان در رقابت سیاسی مرزهای اخلاق را عبور کرده است.

سبحانی: شهید مزاری با مخالفان سیاسی‌اش کاملاً موازین اخلاقی را رعایت می‌کرد. نمونه‌اش سخنان آن شهید است که نسبت به هیچ‌یک از مخالفانش توهین نکرده و جنبه‌های مثبت‌شان را تمجید کرده است؛ از جمله در یکی از سخنرانی‌هایش، صراحت لهجه آقای خالص را تعریف کرده است. اما مشکل اصلی بعضی از مخالفین سیاسی ایشان این بود که زیاد شخصی‌فکری کردند. اگر رهبر شهید مزاری خواست‌های شخص این افراد را برآورده نمی‌کرد، آن‌را به پای مخالفت حزبی می‌گذاشتند. من از استاد واعظی که فرد صادق و از یاران نزدیک استاد شهید بود، سؤال کردم که استاد زاهدی با این که از نظر فکری با تفکر رهبر شهید خیلی نزدیک بود، چرا در ردیف مخالفین ایشان قرار گرفت؟ ایشان به نقل قول از استاد مزاری گفت: آقای زاهدی اسامی تعداد ۲۰ نفر از اقوام و دوستانش را آورده درخواست داشت که از جانب حزب وحدت به وزارت خارجه افغانستان نامه نوشته شود و برای این افراد درخواست پاسپورت سیاسی شود. شهید مزاری گفته بود: این کار درست نیست و پاسپورت سیاسی به افراد غیر سیاسی پیامد بدی دارد؛ اما استاد زاهدی ناراحت شده بود و بعد از آن از مخالفین شهید مزاری شده بود. بسیاری از مخالفت‌ها منشأ این چنینی دارد.

سناتور شریفی: شهید مزاری معیار داشت با رقبا و مخالفین سیاسی؛ حتی با

دشمنان و کسانی که در جنگ بودند، مطابق با معیار خود برخورد می‌کرد و معیارش اصول اسلامی و منافع مردم بود و بس! شهید مزاری مانند هر مسلمان، متعبد، مؤمن و ملزم به انجام عبادات و مناسک دینی بود.

استاد علیزاده مالستانی: شهید مزاری ریشه‌های درد و عوامل رنج و محنت مردم خود را کاملاً درک کرده بود؛ از این رو، خود نیز مثل مردم زندگی می‌کرد. مخالفین و رقبای سیاسی‌اش از یک طرف خود را در برابر وی کوچک احساس می‌کردند و از طرف دیگر آنان جهاد و انقلاب را برای خود وسیله آقایی و امتیازجویی می‌دانستند. شهید مزاری برای آنان مجال نداد. این یک عمل اخلاقی و دینی است.

پیامبران الهی نیز دماغ خودسران و سرکشان را به خاک مالیدند؛ برای مردمی که آن‌ها را ستایش و پرستش می‌کردند، جرأت دادند و آنان را در مقابل کسانی که خود را خدای مردم خوانده بودند، به شورش و عصیان وا داشتند؛ آیا می‌شود گفت کار پیامبران غیر اخلاقی و غیر دینی بوده است؟ شهید مزاری برای امتیازطلبان و معامله‌گران مجال و مهلت نداد و امتیازخواهی و معامله‌گری را نمی‌پذیرفت و این حقیقت دین است. اگر شهید مزاری در این شیوه رفتار خود محکوم باشد، پیامبران نیز باید محکوم باشند.

فیاض: ما رهبر شهید را پیشوای جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان می‌دانیم و رقبای سیاسی او نیز معترف‌اند که نام شهید مزاری با شعار عدالت‌طلبی گره خورده است. با این وجود، چگونه می‌توان گفت ایشان بر مبنای اخلاق و ارزش‌های دینی عمل نکرده باشد؟

ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش از ۲۷ جنگ سخن می‌گوید که بر او و مردمش تحمیل شده و او همیشه در جبهه دفاعی قرار داشته است. از لحاظ تقسیم‌بندی جغرافیایی کابل و صف‌بندی نظامی آن روز اگر با دقت نگاه شود، هر آدم منصفی خواهد گفت: حزب وحدت همواره در حالت دفاعی قرار داشته است. افشار از ابتدا دست حزب وحدت بود که مخالفین تجاوز کردند و پس از تصرف سنگرهای حزب وحدت، وارد محله مسکونی شده، فاجعه ضد انسانی، اخلاقی و ضد دینی را آفریدند.

حزب وحدت از منطقه سیلو، دهمزنگ و کارته سخی یک گام فراتر رفت. این، مخالفان شهید مزاری بودند که همواره از بالای کوه تلویزیون و افشار، همیشه غرب کابل را هدف گلوله‌های کور قرار دادند و بارها از استقامت‌های یادشده و کوه قوریغ به غرب کابل تجاوز نمودند.

در مورد اسرا، حزب وحدت برخورد انسانی و اخلاقی داشته و همیشه تبادله کرده است. یک مورد کسی از مثله کردن و کشتار غیر نظامیان را سراغ ندارد.

البته در مورد برخورد با رقبای سیاسی داخلی، چون شاخه اکبری و حرکت، که مخالفین شهید مزاری روی آن زیاد مانور می‌دهند، نیز یک روند تاریخی و مبنایی را باید در نظر داشت. با پیمان شکنی مسعود بر اساس پیمان جبل السراج، ادامه حکومت نامشروع ربانی و تحمیل جنگ‌های تصفیه‌ای مسعود در کابل، جبهه عدالت‌خواهی شکل گرفت. شهید مزاری تأمین حقوق اقلیت‌ها، مشارکت هزاره در تصمیم‌گیری کلان کشوری، رسمیت‌یافتن مذهب جعفری و تقسیم عادلانه نظام اداری را مطرح کرده که همه این خواست‌ها مبنای قرآنی، اخلاقی و دموکراسی دارد. اما کسانی بودند از خود هزاره‌ها و شیعه‌ها که در جهت هم‌سویی با دولت ربانی و تضعیف جبهه عدالت‌خواهی کار می‌کردند که حزب وحدت مجبور به برخورد می‌شد.

استاد ناطقی: مزاری در تشکیلات سیاسی خود کسی را نکشته است و کسی نمی‌تواند نشان دهد که مخالف درون‌تشکیلاتی خود را اعدام کرده باشد. یک و دو نمونه در کابل را داریم که دو جنرال که در قضیه افشار خیانت کردند، مزاری دوسیه آن‌ها را به محکمه ارسال کرد و شیخ‌زاده قاضی برای شان حکم اعدام صادر کرد. ما در درون حزب وحدت مخالفینی داشتیم که در اوج جنگ سرنوشت، خیانت می‌کردند و در دیگر دنیا و در دیگر تشکیلات‌ها این‌گونه آدم‌ها را یک لحظه هم زنده نمی‌گذارند. دیکتاتوری و انضباط تشکیلاتی برای شان حکم زندان را صادر می‌کند؛ اما در تشکیلات مزاری با خائنین درون‌تشکیلاتی مدارا صورت گرفت و یک نفر هم اعدام حتی به زندان هم انداخته نشد. این رفتار نشانه بارز اخلاق است که با دشمنان مردم و با دشمنان و خائنان درون‌تشکیلاتی چنین رفتاری صورت بگیرد. این‌گونه گذشت‌ها شاید در اسلام

هم جایز نباشد. در اسلام با خاینان درونی و با منافقان برخورد‌های سختی صورت گرفته است؛ اما مزاری با رقبای داخلی و تشکیلاتی خود رفتار بی‌نهایت کریمانه داشت و کسی را زندانی و اعدام نکرد و مخالف سیاسی خود را محکوم به مرگ نکرد و هیچ اقدامی برای ترورشان و حذف فیزیکی‌شان انجام نداد. مخالفین ممکن است تهمت‌های زیادی بزنند؛ اما نمی‌توانند در اوج جنگ و خطر و تهدید جان و مال مردم و تهدید خود حزب وحدت، یک نمونه را نشان دهند که مزاری اقدام به حذف و نابودی آن‌ها کرده باشد. مردم در کابل زیاد کشته شدند؛ اما این کشتار ناشی از جنگ چندین جبهه علیه حزب وحدت بود و نه این که حزب وحدت به رهبری مزاری مخالفانش را کشته باشد؛ مخالفانی که واقعاً برخی‌شان مستحق کشتن بودند؛ چون به سنگر، به حزب و به هستی مردم در جنگ خیانت کردند.

ح) تعبد به احکام دینی

برهانی: رهبر شهید مزاری در انجام تکالیف و مناسک دینی؛ از قبیل نماز، روزه و... چگونه بود؟ آیا اهل دعا و نیایش و ویژگی‌هایی مانند توکل و اعتماد به خدا و... بود؟ اسدالله جعفری: نیایش نیاز انسان است و انسان‌های از نوع رهبر شهید همه لحظات ایشان حتی پرواز خیال‌شان نیایش است و اما توکل ایشان در سه سال مقاومت غرب کابل تجلی یافت که اجلی از هر شرح و بیان است.

جوادی: من متأسفانه مدت زیادی با ایشان نبودم و در مدت کمی که دیده‌ام، انسان متعبد و متعهدی بود. نه تنها خود به امور عبادی مقید بود؛ بلکه همراهانش نیز نمی‌توانستند به نماز و دیگر مناسک عبادی بی‌اعتنایی کنند. در اردوگاه آموزشی و در جبهه، مجاهدین را عملاً وادار به نماز و نیایش می‌کرد.

دعای توسل و کمیل و روضه و سینه‌زنی مجاهدین در اردوگاه آموزشی کاشمر هیچ از یادم نمی‌رود و آن صحنه‌ها که رهبر شهید در گوشه تاریکی می‌نشست و بدون ریا و بدون این که در معرض دید عموم باشد، گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت، در ذهنم نقش ابدی بسته است. او آن قدر متوکل به خدا و قدرت لایزال او بود که واقعاً به آرامش روحی مطلق و اطمینان تزلزل‌ناپذیر به مدد الهی و در نتیجه اعتماد به نفس رسیده بود.

هر قدر دشواری‌ها که مطرح می‌شد، خیلی ساده می‌گفت آتِه مه بوری توکل به خدا. سبحانی: در این که شهید مزاری طلبه متعبدی بود، شکی وجود ندارد؛ اما از عادت ایشان این بود که تظاهر به عابد بودن نمی‌کرد. از یاران نزدیکش، از جمله جناب آقای الهامی پنجاب، نقل شده است: سالی که رهبر شهید در پنجاب بوده، ماه شعبان رجب و رمضان را روزه بوده است.

این که ایشان توکل و اعتماد بسیار بالا بر خداوند داشته، از کارهایش معلوم است. اعتماد به خداوند است که از انسان افرادی مثل مالک اشتر، عمار یاسر، ابوذر و شهید مزاری می‌سازد.

وکیل سعادت: همان گونه که در پاسخ پرسش‌های قبل گفتم، من صلاحیت اظهار نظر در مورد ویژگی‌های شخصی شهید مزاری را ندارم. رابطه انسان با خدای انسان، معمولاً از چشم رسانه و از چشم مردم پنهان می‌ماند. من بیشتر با آن ابعاد شخصیت شهید مزاری آشنایم که از طریق وسایل ارتباط جمعی انتشار یافته است. نتایج فعالیت‌های سیاسی شهید مزاری نیز برای من تا حدودی قابل درک است؛ اما آگاهی از انجام تکالیف و مناسک دینی، نیاز به هم‌نشینی دارد؛ آنچه من با تأسف از آن محروم بودم. در عین حال اما شهید مزاری، به نحوی در ابعاد مختلف، الگوی نسل ما و عصر ما بود. من همواره علاقه‌مند بودم که از اخلاق و ابعاد پنهان شخصیت او نیز به کلی بی‌اطلاع نباشم. از این جهت در هر فرصتی از دوستان و هم‌سنگرانم چیزهایی در این ابعاد نیز پرسیده‌ام. همه کسانی که با شهید مزاری از نزدیک آشنا بوده‌اند و من از آنان در این موارد چیزی پرسیده‌ام، ایشان را به پابندی شدید به مناسک دینی متصف کرده‌اند.

بار دیگر اعتراف می‌کنم که در پاسخ این پرسش که به نهانی‌ترین زاویه زندگی شهید مزاری ارتباط دارد، حرفی برای گفتن ندارم. بهتر است در این مورد به تفصیل سخن نگویم. امکان دارد نادرست قضاوت کنم و امکان دارد حق مطلب را ادا نتوانم؛ اما با وجود آن، برای این که پرسش شما بی‌پاسخ نماند، می‌خواهم تصویری را که از شهید مزاری در ذهن دارم، با شما در میان بگذارم. با اعتراف به این که ممکن است این تصویر

دقیق نباشد. به نظر من شهید مزاری مردی بود متعبد و مؤمن؛ اهل دل و دعا؛ اهل راز و نیاز و نیایش؛ مرد توکل و اعتماد. در عین حال، مرد سیاست و عمل. فکر می‌کنم او با این منطق موافق بود که: «با توکل زانوی اشتر ببند» توکل همراه با عمل. توکل مسئولانه و مبتنی بر عقل و خرد انسانی. به نظر من او به همان میزان که در خلوت با خدایش خالصانه دعا و نیایش می‌کرد، در جلوت صادقانه با خلق خدایش کار و کوشش می‌کرد.

سناتور حاجی شریفی: بلی! ایشان نمونه‌ی اعلا‌ی یک انسان متوکل و متکی به خداوند بود تا جایی که در غرب کابل و مدتی که در منزل‌شان بودم، ایشان بعد از ادای فریضه صبح، قرآن تلاوت می‌کرد، بعد ورزش می‌نمود و صبح‌ها از خوابگاه بچه‌ها سرکشی می‌کرد و بچه‌های خواب را برای ادای نماز صبح بیدار می‌کرد.

استاد عزیززاده مالستانی: ایمان و عقاید اسلامی که در نماز، روزه و دعا و دیگر مناسک دینی تبارز می‌کند، زندگی شهید مزاری را معنا می‌داد. اگر اعتقاد دینی و مناسک دینی نبود، زندگی وی بی‌روح و بی‌معنا بود. آنچه برای او اعتماد به نفس، آرامش، قدرت روحی، جاذبه و محبوبیت بخشیده بود، معنویات و تعبدیات ایشان بود. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ کسانی که ایمان واقعی به خداوند دارند و کردار شایسته انجام می‌دهند، به زودی خداوند محبت او را در دل‌های مؤمنان جای می‌دهد.

محبت و دوستی شهید مزاری در دل‌ها چنگ انداخته، به گفته فردوسی:

بنیاد اندیشه
۱۳۹۰

چو کودک لب از شیر مادر بشست

به گهواره محمود گوید نخست

البته شعر حکیم فردوسی در باره سلطان محمود جنبه تعارف دارد؛ اما نسل جدید ما که فقط عکس شهید مزاری را دیده و به وی عشق می‌ورزد، یک واقعیت است.

فیاض: شهید مزاری در همه عرصه‌ها الگوی رهبری بود و حجت را بر همه رهبران تمام کرد. کافی است کتاب «احیای هویت» مجموعه سخنرانی‌های او را یک‌بار با دقت و تأمل بخوانیم که مفاهیم یادشده چه قدر پرنگ مطرح شده است.

زندگی ایشان سراسر مبارزه و جهاد بوده است و از یک مجاهد، غیر از این که به مناسک دینی عمل نموده و اهل دعا و نیایش باشد، انتظار دیگری نیست.

استاد ناطقی: این دیگه چه نوع سؤالی است. نکند معاویه‌های زمان پیدا شده و شایعه پخش کرده که مزاری اهل مناسک و اهل نماز نبوده است. مزاری سیاست‌مدار بی‌نهایت متعبد و مؤمن بود. من شنیدم در یک جنگ با کمونیست‌ها و کوبایی‌ها که در ماه رمضان هم صورت گرفت، مزاری با لب روزه و تشنه و شکم گرسنه جنگیده است و از شدت تشنگی و گرسنگی دهان خودش و برخی مجاهدین زخم برداشته بود. برخی از بچه‌ها گفته بودند استاد اینه دهان ما از گرسنگی کرم گرفته است و باز شنیده‌ام که استاد به شوخی گفته است دندان آدم را کرم می‌زند خیر است. مزاری اهل نماز، اهل روزه، اهل انجام تکالیف دینی و متعبد به امور عبادی خود بود. یک وقت ما در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و ۶۲ تا ۱۳۶۳ در غم تعبدات دینی و تعهدات بی‌نهایت افراطی مزاری مانده بودیم؛ همه چیز را از منظر ولایت فقیه و احکام ولایت فقیه نگاه می‌کرد و من در این سال‌ها رابطه خوبی با هم نداشتیم. دلیلش کشاندن تعبدات ولایت فقیه در سیاست و در افغانستان بود. خدا از سخت‌گیری‌های مذهبی آقای مزاری هم نجات می‌داد و از تعهدات و تعبدات مذهبی خود تیرشدنی نبود. یکی از دلایل اختلاف و جنگ و مخالفتش با استاد ربانی هم همین مسأله مذهبی بود. به من گفت حاجی آقا! این آقای ربانی مذهب جعفری را قبول ندارد با این که تحصیل کرده مصر هم است و می‌داند که جعفری یک مذهب حقه هم است.

به صورت خاص و فوق‌العاده و این که سجاده بگستراند و زمان‌هایی را برای عبادت اختصاص دهد و به مردم بنمایاند که استاد مشغول نیایش و عبادت است، نه چنین چیزی را نداشت. اما این که همه کارها را با توکل به خدا رها کند، نه چنین کاری من از ایشان ندیدم؛ اما این را هم می‌دانم که مزاری در خلوت بسیار گریه کرده است؛ در حدی که بالشت زیر سرش تر شده است. اما این که چه دلیل داشته، فقط خودش می‌داند و خدایش.

ط) شخصیت مذهبی رهبر شهید

برهانی: ظاهراً ابعاد شخصیتی رهبر شهید استاد مزاری تحت تأثیر بعد نظامی و سیاسی ایشان قرار گرفته و کم‌تر به شخصیت مذهبی ایشان توجه شده و کم‌تر ایشان را در مقام یک متفکر که راه‌حل‌های دقیقی را برای مشکلات افغانستان داشته، معرفی می‌کنند. نظر جناب عالی در این رابطه چیست؟

استاد جعفری: درست است همین‌طور می‌باشد. باید در باره اندیشه‌های دینی ایشان کار شود که متأسفانه نشده؛ مخصوصاً در باره برداشت‌های ایشان از قرآن، حکومت دینی، رهبران دینی، قرائت مزاری از دین و

جوادی: رهبر شهید یک آگاه مذهبی و یک معتقد و متعبد به آموزه‌های مذهبی بود؛ البته نمی‌شود گفت در حوزه مسائل مذهبی نظریه‌پرداز بود. چنان‌که در حوزه مسائل سیاسی برترین و صایب‌ترین نظریه را داشت؛ ولی درک عمیق و شناخت جامع و برداشت و فهم درست از مذهب داشت. او نه متعصب مذهبی بود که عقل و وجدان و انصافش را از دست دهد و نه لایبالی و بی‌باکی که نتواند صدای عدالت‌خواهی علی، ولایت‌خواهی زهرا، آزادی‌خواهی حسین و ستم‌کوبی زینب را بشنود و حس و حرکتی در وجودش نباشد؛ از همین رو، او برابری مذهبی برای مردمش را در ضمن این‌که یک حق انسانی برای مردم خود می‌دانست، جزء عشق و باور و ایمانش هم بود.

دکتر جوای: این سخن که شهید مزاری یک نظریه‌پرداز مذهبی بود، اشتباه است؛ اما در این مسأله تردیدی نیست که او یک مسلمان معتقد و باورمند به تعالیم اسلام بود. شهید مزاری متفکر بود؛ اما نه به این معنا که دیدگاه‌های جدید در یکی از شاخه‌های علوم داشت؛ بلکه به این معنا که تاریخ افغانستان را به‌خوبی می‌شناخت و شناخت ملموس و عینی از مشکلات جامعه خودش داشت و برای این مشکلات به دنبال راه‌حل می‌گشت. شهید مزاری موتور محرک یک حرکت فرهنگی گسترده در بین جامعه هزاره نیز بود؛ به همین دلیل، حرکت‌های فرهنگی و علمی که تا کنون ادامه دارد، به جد و امداد شهید مزاری است.

سبحانی: در این مسأله شکی وجود ندارد که استاد در ابعاد مختلف اگر برایش

فرصت پیش می‌آمد، استعداد و توانایی‌های مختلفش را بروز می‌داد. من معتقدم که در سیاست و اجتماع هم به طور کامل استعداد استاد زمینه بروز و ظهور پیدا نکرد. سناتور شریفی: شهید مزاری یک عالم دین و روحانی شیعه بود که در حوزه‌های علمیۀ مشهد و قم تحصیل کرده بود و تحصیلاتش در رشته معارف اسلامی بود. او یک شخصیت کاملاً مذهبی، متعبد و متقی بود. نمازهایش را در اول وقت به جا می‌آورد. مدتی که در منزل‌شان در کارته سه بودم، ایشان هر صبح بسیار وقت نماز می‌خواند و بعد قرآن شریف تلاوت می‌کرد؛ سپس ورزش می‌کرد و بعد بچه‌ها را برای نماز بیدار می‌کرد. شهید مزاری شخصیت بسیار جامع و دارای ابعاد فکری وسیع و گسترده بود. او هم سیاست‌مدار زیرک بود، هم متفکر و طراح نیرومند، هم عالم دینی بود و هم مجاهد شجاع و جسور. در مورد شخصیت مذهبی شهید مزاری این که او سخت به امام علی (ع) محبت داشت؛ نهج البلاغه را تالی و تلو قرآن می‌دانست و بسیاری از جملات آن را در سینه داشت. ارادت و عشق مزاری به امام علی از لابلای سخنرانی‌هایش هم پیداست و هم‌چنان ابعاد شخصیتی، تفکر و اندیشه‌اش را می‌توان در نامه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌هایش جست‌وجو نموده و به دست آورد.

فیاض: حرف شما کاملاً به جا و دقیق است. این موضوع از چند محور قابل بحث است. نخست این که فضای فرهنگی حاکم بر کشور پس از سقوط طالبان، فضای توأم با آزادی بیان و ورود نیروهای غربی و لیبرال‌ها به افغانستان است که هم‌خوانی کم‌تر با نگاه‌های مذهبی دارد. دلیلش هم روشن است؛ زیرا جامعه‌ای که از شر حکومت افراطی مذهبی به نام طالبان خلاصی یافته، طبعاً از لحاظ روان‌شناختی، آمادگی پذیرش طرح ابعاد مذهبی قهرمانان‌شان را ندارد. دوماً در قطب‌بندی‌هایی که در گفتمان‌های سیاسی و فرهنگی جامعه در بستر دولت جدید به وجود آمد، این گفتمان‌ها بیش‌تر روی مباحث به‌روزتر و به اصطلاح شیک‌تر تکیه داشت و کسانی بودند و هستند که بحث از مذهب و روحانیت و مفاهیم دینی چون جهاد را نوعی عقب‌ماندگی تلقی می‌کردند. من فکر می‌کنم یک دهه سخن گفتن از قهرمانی‌ها و پرداختن به بعد سیاسی شخصیت رهبر شهید تا حدودی اذهان عمومی را اشباع کرده و اکنون روند به این

سمت پیش می‌رود که دامنه مطالعات پیرامون شخصیت چند وجهی ایشان گسترده‌تر می‌شود. اکنون ما به طرح مبانی و برجستگی‌های فرهنگی و فکری رهبر شهید بیش‌تر نیازمندیم تا بعد نظامی و سیاسی ایشان؛ بنابراین، یک‌بار دیگر بیاییم روی عوامل شکل‌گیری شخصیت رهبر شهید تأمل کنیم و ببینیم که چه عواملی باعث شد رهبر شهید به آن توانمندی‌ها برسد. قطعاً بافت دینی و سنتی جامعه افغانستان، تحصیلات دینی، مطالعات و هم‌نشینی‌های ایشان با شخصیت‌ها و متفکرین معاصر، همه و همه، تأثیراتی روی شخصیت ممتاز ایشان داشته است. روی همین ساختارهای فکری است که ایشان شناخت دقیق از جامعه خود داشته و به‌عنوان یک رهبر راه‌حلی را ارائه کرده است. شما اگر سخنرانی‌های شهید مزاری را نگاه کنید، یک سوم سخنان ایشان را مباحث دینی و سخنان بزرگان دین تشکیل می‌دهد؛ در حالی که شرایط سخت سیاسی آن روز کم‌تر این مباحث را ایجاب می‌کرد. از همین جهت است اگر به بعد دینی و تفکرات اجتماعی رهبر شهید توجه لازم صورت نگیرد، در حق ایشان ستم شده است.

دو سال پیش یکی از دوستان زنگ زد و گفت: قرار است مجلسی برگزار شود و یکی از سخنرانان هم شماید. موضوع سخنرانی نیز «نقش شهید مزاری در بیداری اسلامی» است. از ابتکار آن عزیزان خیلی خوشحال شدم و وقتی به محورهای سخنرانی‌ام فکر می‌کردم، متوجه شدم که رهبر شهید در بیداری اسلامی ما مردم آن قدر سهم عمیق داشته است که تنها می‌توان در جلسه مورد نظر به فهرست‌ها اشاره کرد.

استاد ناطقی: این حرف تا حدی درست است. در یک شرایط جنگی هر کسی نظامی می‌شود. مزاری هم تمام عمر سیاسی‌شان در جنگ گذشت و طبعاً چنین شد و دیگران هم چنین شده‌اند. حکمتیار مهندس جنگی شد. انجنیر احمدشاه مسعود فرمانده نظامی شناخته شده و تمام ابعاد وجودیش را جنگ به خود غرق کرد؛ با این که آمر خصوصیت‌های غیر نظامی زیادی داشت. از وقتی که با ایشان آشنا شدم، دریافتم اما مسعود شاخصه و کاراکترش در تاریخ همان جنگ است. مزاری هم تا حدی چنین شد؛ به‌خصوص جنگ‌های سه ساله غرب کابل؛ اما مزاری در حوزه و

عرصه‌های فرهنگی نیز جایگاه رفیع و بلندی دارد. کارهای فرهنگی مزاری ماندنی است و همین‌گونه طرح‌های سیاسی و پیشنهاد چهارجانبه برای حل نهایی و قطعی بحران افغانستان از جمله دیدگاه‌های ماندگار مزاری در عرصه سیاست است. بلی با شما موافق هستم که تا حدی چنین شده است.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

بخش دوم اندیشه و عملکرد سیاسی

الف) مبارزه و سیاست تا تشکیل حزب وحدت
برهانی: مهم‌ترین بخش کارنامه رهبر شهید فعالیت‌های سیاسی ایشان است. در این بخش نیز در خدمت بزرگان و اساتید گرامی هستیم تا به تبیین و بازخوانی کارنامه سیاسی شهید وحدت ملی استاد مزاری (رحمت‌الله علیه) پردازیم.
اولین سؤال این‌که از فعالیت‌های سیاسی شهید مزاری چه اطلاعی دارید و ایشان قبل از سازمان نصر در چه قالبی فعالیت می‌کردند؟
جعفری: به طور ریز و دقیق نه؛ اما به طور کلی فعالیت‌های سیاسی رهبر شهید به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف) فعالیت‌های سیاسی کشوری؛

ب) فعالیت‌های سیاسی فراوطنی. بنیاد اندیشه

تابی ۱۳۹۰

اما در سطح کشور هم به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف) فعالیت‌های سیاسی در مقطع زمانی خاص؛

ب) طرح‌هایی برای فعالیت سیاسی در آینده.

فعالیت‌های سیاسی در مقطع زمانی خاص هم به دو بخش قابل تقسیم است:
الف) از ابتدای بلوغ علمی و سیاسی رهبر شهید تا تشکیل حزب وحدت اسلامی

افغانستان؛

ب) از ابتدای شکل‌گیری حزب وحدت تا هنگام معراج شهادت و پرواز عاشقانه در ملکوت حضور.

با توجه به این تصویر کلی که من از کارنامهٔ سیاسی رهبر شهید ترسیم کردم، پاسخ به سؤال شما بسیار طولانی و پرلایه خواهد بود که باید فرصت درازدامن باشد و البته ارائهٔ مستندات هم لازم است و آن در این گفت‌وگو امکان ندارد.

جوادی: اگر تلاش برای تغییر وضع موجود و برون‌رفت از رکود حاکم بر زندگی جزء سیاست و کار سیاسی باشد، عمر رهبر شهید به سیاست گذشته است. او حتی در زمان طلبگی در مدارس محلی و تا دورهٔ عسکری، آدم تابع وضع موجود نبوده است. رهبر شهید در جوانی و در زمان طلبگی یک مبارز بوده و هنگامی برای تغییر وضع حاکم تلاش نموده که کسی توقع و امیدی برای دگرگونی شرایط و نظام سیاسی حاکم نداشته است.

برای رهبر شهید فرق نمی‌کرد استبداد در کجا و چگونه حاکم است؛ همین‌که استبداد ماهیت نظام سیاسی را در محیطی که رهبر شهید در آن نفس می‌کشید تشکیل می‌داد، با آن مبارزه می‌کرد؛ حال در بلخ بود یا هرات، در خراسان بود یا تهران، در دمشق بود یا بغداد و در بعلبک بود یا غزه فرقی نمی‌کرد و رهبر شهید بدین‌سان مجاهد همهٔ این‌وادی‌ها و سرزمین‌ها بود. چگونگی مبارزه هم برای رهبر شهید اصالت نداشت؛ گرچه ترجیحش به مبارزهٔ فرهنگی و انقلاب فکری بود؛ لذا او همیشه با کتاب محشور بود، چه در سنگر و چه در زندان؛ از این‌رو، رهبر شهید مبارز سنگر نشین بود و از جنوب لبنان و جبهات مقاومت فلسطین تا سنگرهای خونین جای جای افغانستان گرم نفس‌های او بود و هم‌چنین مبارز منبر، مکتب، مدرسه، کتابخانه و کتاب، نشریه و جریده و مبارز زندان‌نشین و مقاوم زیر شکنجه نیز بود. او واقعاً به قول شهید علامه بلخی، مغزش را با فولاد جنگ داده بود و بالاخره پیروز هم شد.

به‌عنوان یک مبارزی که در قالب‌های چریک‌های فلسطینی، مجاهدان لبنانی، مبارزان ایرانی و به‌خصوص نزدیکان رهبری انقلاب اسلامی ایران و مبارزان افغانی و در نهایت در جمع روحانیت مبارز جای داشت و در این قالب‌ها مبارزه کرد، تا این‌که

به دلیل استعداد برتر و توانمندی شبکه و نهادسازی اش، توانست نقش هماهنگ کننده میان دسته‌ها و حلقه‌های مبارز بازی نموده، در نهایت دو سه دسته را در قالب سازمان نصر جای داد.

با توجه به حجم مبارزه آن بزرگ نمی‌شود این‌جا تفصیل را بیان کرد. **سبحانی:** این سؤال خیلی کلی است. فقط می‌توانم بگویم ایشان از زمانی که خود را شناخت و شروع به درس خواندن کرد، روحیه عدالت‌خواهی داشت و دنبال افکار و اندیشه‌هایی بود که بتواند این روحیه را سیراب کند؛ منتها این نیاز روحی اش را زمانی در افکار و اندیشه‌های شهید بلخی جست‌وجو می‌کرد و زمانی در اندیشه‌های امام خمینی. او روح بی‌قراری داشت و دنبال اندیشه‌ای بود که بتواند در قالب آن برای رفع ظلم و تبعیض اقدام نماید.

شهید مزاری بر اساس اسنادی که در دست است، از جمله گفتارهای خود رهبر شهید که حاج مصطفی محمدی تحت عنوان «خاطرات سیاسی شهید مزاری به‌وسیله خودش» چاپ کرده است. گرچند محتوای این نوشته با این عنوان همخوانی ندارد؛ اما به نظر من مهم‌ترین سند در باره فعالیت‌های شهید مزاری است. شهید مزاری در کنار درس و فعالیت در زمینه مباحث علمی که خیلی جالب است، در صدد ایجاد گروه‌های علمی و آشنایی با مبارزین و شخصیت‌های علمی و سیاسی و تربیت کادرهای فرهنگی و سیاسی و علمی بوده است. ایجاد کتابخانه جوادیه و تشویق طلاب به خواندن کتاب‌های سیاسی و مذهبی در این راستا بوده است. در طی این زمان بوده است که با همکاری بعضی از دوستان، حزب حسینی و حلقات فکری به نام مستضعفین ایجاد می‌شود. ایشان در صدد هماهنگی با طلاب مبارز نجف و قم می‌گردد تا بتواند نیروی فکری منسجم به وجود بیاورد. البته حلقه وصل همه این نیروها، تفکر امام خمینی به حساب می‌آمد و پیروان باقی مراجع اصلاً مبارزه با رژیم‌های فاسد را جایز نمی‌دانستند. مردم هم در آن شرایط تابع تفکر عدم مبارزه بودند. **وکیل سعادت:** برجسته‌ترین بعد زندگی شهید مزاری، به فعالیت‌های سیاسی او ارتباط دارد. من البته ادعا ندارم که از فعالیت‌های سیاسی مردی که عمری را

سیاست‌ورزی کرد، آگاهی درست دارم؛ اما به یقین که اطلاعات من از شهید مزاری بیش‌تر در بعد سیاسی و فعالیت‌های سیاسی او است. آنچه شهید مزاری را شهره‌عام و خاص و محبوب دل‌ها ساخت، نه علم او بود و نه ایمان و تقوا و تدین و تعبدش؛ آنچه او را شهره و بلندآوازه و محبوب و محترم ساخت، فعالیت سیاسی او بود. او سینه‌شرح‌شرح از درد داشت؛ درد اجتماعی و دردی برخاسته از سیاست‌های استبدادی و ستم‌بار؛ بنابراین، او درمان این درد را جز با فعالیت سیاسی ممکن نمی‌دانست. از نظر شهید مزاری قیل و قال مدرسه و نیز حرف و حدیث مسجد و منبر به تنهایی نمی‌توانست آغازی باشد برای یک تحول ژرف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی. از این جهت او تن به دریای موج سیاست انداخت و تمام توانش را در این عرصه متمرکز کرد تا سرانجام، در راستای تحقق این هدف بزرگ و انسانی جانش را فدا کرد. او با توجه به ویژگی‌های عصرش، در این عرصه با بلخی هم‌عقیده بود.

جوانان در قلم رنگ شفا نیست

دوای درد استبداد خون است

خون از نظر شهید مزاری، دوای درد استبداد بود؛ اما کافی نبود؛ بنابراین، او علاوه بر مقاومت بی‌ظنری که خون از لازمه‌اش به حساب می‌رفت، به دنبال آگاهی تاریخی نیز بود. این حرف شهید مزاری که می‌گفت: «من می‌خواهم در افغانستان دیگر هزاره‌بودن جرم نباشد» و نیز این حرف ایشان که می‌گفت: «اگر دیگران به نژاد خود افتخار می‌کنند، ما نیز به نژاد خود افتخار می‌کنیم؛ اگر دیگران به مذهب و عقیده خود افتخار می‌کنند، ما نیز به مذهب و عقیده خود افتخار می‌کنیم»، (نقل به مضمون) پیامش آگاهی تاریخی بود.

تا جایی که از شواهد مکتوب و تاریخی می‌توان فهمید، شهید مزاری از همان آغاز جوانی در کنار درس و فعالیت‌های دیگر، به مبارزه سیاسی علاقه داشته است. به همان دلیل، با چهره‌های مبارز آن زمان، از جمله شهید بلخی، ملاقات‌هایی انجام داد. زمانی که در اوایل دهه ۵۰ جهت ادامه درس به ایران رفت، فعالیت‌های سیاسی را نیز در ضمن درس‌های حوزوی، به عنوان یک هدف دنبال کرد. در همین دوره بود که با روحانیون و

طلاب مبارز آشنا شد. در همین دوره بود که سفرهایی به نجف و سوریه و برخی دیگر از کشورهای اسلامی داشت؛ گویی روح تشنه و ناآرامش او را در جست‌وجوی آب حیات آزادی و عدالت به کشورهای اسلامی و کانون‌های مبارزه رهنمون می‌ساخت. شهید مزاری در سال ۱۳۵۶، در هنگامه‌ای که افغانستان آستان حوادث بزرگ سیاسی بود، دوباره به کشور بازگشت. آن زمان آغاز شکل‌گیری هسته‌های سیاسی در افغانستان بود و گروه‌های چپ و راست، عمدتاً از حوزه و دانشگاه، فعالیت داشتند. انقلاب هفت ثور در سال ۱۳۵۷ و تسلط گروه‌های افراطی چپ، شخصیت‌های مبارز اسلام‌گرا و گروه‌های راست را، قبل از پخته‌شدن تشکلهای سیاسی، به‌صورت زود هنگام به مبارزه طلبد. از این جهت، شهید مزاری نیز با عده‌ای از یاران و دوستانش در سال ۱۳۵۸ سازمان سیاسی جدیدی را به نام سازمان نصر افغانستان بنیان نهاد. بعد از آن، ایشان به‌صورت تعریف‌شده و سازمان‌مند، فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی‌اش را پی گرفت. سفرهای متعددی به خارج داشت و هم‌چنین بسیاری از نقاط افغانستان را پیاده طی کرد. سنگ‌سنگ ولایات افغانستان رد پای او را گواهی می‌دهند؛ از فراه تا نیمروز، از هرات تا غور و بادغیس، از بامیان تا غزنه و ارزگان، از سمنگان تا سرپل، از بلخ تا کابل، از پروان تا میدان و... در مدت سه دهه شاهد گام‌های استوار او بوده است.

در ایجاد تشکیلات سیاسی و هم‌سوایی بین نیروهای مبارز و مجاهد آن عصر نیز شهید مزاری همواره نقش برجسته داشته است. از تشکیل سازمان نصر تا تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان و تا ایجاد هماهنگی‌های کلان میان نیروهای مؤثر سیاسی و جهادی در سطح کشور؛ بنابراین، شهید مزاری ایستاده در سنگرهای مبارزه و عرصه‌های فعالیت سیاسی نسبت به شهید مزاری نشسته در کنج مسجد و مدرسه و شهید مزاری اهل عبادت و اخلاق و سجاده و محراب، برای من آشنا تر است. به تعبیر دیگر، رابطه شهید مزاری با خلق، که در جلوت و در بستر سیاست شکل گرفته بود، برایم بیش‌تر آشنا است تا رابطه شهید مزاری با خدایش که در خلوت و در بستر عبادت شکل می‌گیرد.

سناتور شریفی: فعالیت‌های سیاسی شهید مزاری منحصر به زمان جهاد و پیکار با حکومت خلق و پرچم نمی‌شود؛ بلکه ایشان قبل از کودتای ۷ ثور، در زمان تحصیل خود در قم، با شخصیت‌های بزرگ اسلامی رابطه داشته، مشکلات جهانی اسلام را تحلیل و بررسی و راه کارهای مبارزه با بی‌عدالتی و انحرافات را جست‌وجو و طراحی می‌کردند. شهید مزاری نه تنها یکی از رهبران جهاد افغانستان بلکه یکی از اعضای برجسته نهضت جهان اسلام بود. نقش پای مزاری را نه تنها در کوه‌ها و سنگ‌های افغانستان بلکه در کوه‌های جنوب لبنان و صخره‌های فلسطین نیز می‌توان جست‌وجو کرد؛ بنابراین، شهید مزاری با انقلابیون اسلامی ایران، سران نهضت فلسطین و سنگ‌های مقاومت جنوب لبنان نیز همکاری و همراهی داشت و یکی از اعضای فعال این نهضت‌ها به‌شمار می‌رفت.

شهید مزاری در دوران فعالیت‌های سیاسی خود فقط یک قالب داشته و آن چهارچوب انسانیت، اسلامیت و عدالت بود. اگر در چهارچوبی دیگر هم فعالیت کرده، برایش مقطعی و ابزاری بوده، نه هدف. مبارزات شهید مزاری بسیار متفاوت از مبارزات باقی مبارزان جهان اسلام است. مزاری در زندگی‌اش در هر شرایطی و در هر مکانی، مبارزه را متناسب با همان شرایط شکل داده است. در مدرسه یک طلبه مبارز و متفاوت از سایر طلاب، در عسکری یک عسکر مبارز و متفاوت از باقی عساکر، در زندان یک مبارز استثنایی از دیگر زندانیان بود. شهید مزاری در عسکری هم‌سنگرانی برای خودش می‌سازد و در عراق و ایران در مدرسه هم‌زمانی را از کشورهای مختلف اسلامی پیدا می‌کند که بعدها در سختی‌های جهاد به دردش می‌خورند. مزاری در زندان ایران و در زمان شاه ایران با شخصیت‌هایی؛ چون: محمدعلی رجایی، محسن رفیق‌دوست و... آشنا و رفیق می‌شود. این‌ها همه فعالیت‌های سیاسی شهید مزاری قبل از سازمان نصر است.

فیاض: ایشان از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۸ یعنی یک سال بعد از پایان عسکری، عازم کربلا، نجف و سپس عازم قم شدند و بعد از اتمام تحصیلات در سال ۱۳۵۵ش،

مسافرت‌های متعدد به عراق، افغانستان و ایران داشتند. در دوران تحصیل، به قول خودش طلبه آرام و منزوی نبودند. با شرکت در درس‌های شهید مطهری و پیگیری اخبار جهان اسلام و جنبش‌های آزادی‌بخش و اسلامی، بر معلومات خود می‌افزودند. در واقع می‌توان گفت: ایشان از سال ۱۳۵۵ ش وارد سیاست شده و به عراق رفت و از آن‌جا پیام امام خمینی را به ایران می‌آورد که در مرز بازداشت و به مدت چهار ماه زندانی شد. پس از آزادی از زندان به افغانستان رفته و ضمن دیدار با علمای مبارز، به کارهای فرهنگی و تأسیس کتابخانه همت گذاشت که فعالیت‌های سیاسی خویش را تا حدودی با این کار پوشش می‌داد.

در سال ۱۳۵۷ که کودتای هفت ثور به پیروزی رسید، شهید مزاری به عراق، سوریه، پاکستان و ایران رفت و در ایران با یاران خویش در سال ۱۳۵۸ سازمان نصر را تشکیل دادند و از همان سال به افغانستان رفت و در جبهات ضد اشغال شرکت نمود. استاد ناطقی: بلی. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۷۳ زمان شهادت با ایشان بودم و با هم همکاری تشکیلاتی و سیاسی داشتیم.

از سنین نوجوانی کارهای سیاسی و جمعی داشت و گاهی علیه بی‌عدالتی در همان مدرسه قیام می‌کرد و طلبه‌ها را وادار به شورش می‌کرد که حقتان را بگیرید و در همان سال‌های ۴۶ و ۴۷ همراه پدرش با علامه بلخی آشنا می‌شود و این خاطره که بلخی گفته بود هرچه می‌شوی از همان شاه‌کارهایش شو؛ مثلاً اگر می‌خواهی سیاست کنی، در فکر پادشاهی باش و اگر می‌خواهی نظامی باشی، در فکر جنرال باش و... حتا اگر بخوای دزدی کنی، در فکر زدن بانک باش و نه کیسه‌بر و جیب‌بر و... مزاری با مبارزان ایران ضد شاه ارتباطات گسترده داشت و به همین خاطر زندانی می‌شود و کتاب‌های انقلابی که با خود داشت، سبب شکنجه و عذاب زیادی برای وی می‌شود؛ صورتش را با سیگار سوزانده بودند. مزاری سربازی کرده بود و سخت علاقه داشت که هرکس باید یک دوره سربازی را طی کند و سخت وفادار به رفقاییش بود. یک سید از لعل همیشه پهلویش می‌آمد و مزاری احترامی زیادی برایش می‌گذاشت. یک روز من از موسوی پرسیدم شما با مزاری در کجا رفیق شده‌اید؟ وی گفت من رفیق دوران

سربازی مزاری هستم و با هم یک جا عسکری کرده‌ایم و قدر مزاری را بدانید که مزاری آدمی بزرگی است. فکر می‌کنم قبل از سازمان نصر کدام تشکیلات خاصی نداشته است؛ تنها یک اساس‌نامهٔ کهنه در جیبش بود. وقتی که سازمان نصر را اعلام کردیم، استاد مزاری همان اساس‌نامه را از جیبش کشید که برای نوشتن اساس‌نامه از این هم استفاده کنید. من در آن زمان وظیفه گرفتم که متن اولیه را بنویسم. آیت‌الله پروانی گفت: مزاری این اساس‌نامه را ول نمی‌کند؛ حتا آن را به نجف برده و به امام خمینی هم نشان داده که اینه مه اساس‌نامه برای تشکیلات دارم. استاد مزاری در ایجاد گروه نصر هم نقشی نداشت. این مسأله بعداً برایم معلوم شد؛ ولی مزاری در واقع معمار سازمان نصر و عامل اصلی اتحاد دو گروه مستضعفین و گروه نصر بود. مزاری هویت تشکیلاتی و سیاسی خود را با تأسیس سازمان نصر اعلام داشت؛ چنانچه رهبری خود را با تأسیس حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان در سال ۱۳۶۹ اعلام داشت.

ب) تشکیل و رهبری سازمان نصر

برهانی: در تشکیل و رهبری سازمان نصر چه جایگاهی داشت؟

جوادى: ایشان هم از مؤسسين بودند و هم از جمع اعضای شورای رهبری سازمان. می‌دانیم که سازمان نصر تنها حزب و سازمان سیاسی افغانی بود که به صورت شورایی رهبری می‌شد که جمعاً به شمول رهبر شهید ده نفر بودند.

رهبر شهید در محور تلاش‌هایی بود که نهایتاً محصول آن سازمان نصر شد و لو مستقیماً و به تنهایی بنیان‌گذار آن نبود؛ چنان‌که ایشان بعدها همین نقش را در شکل‌گیری حزب وحدت داشت.

بنیاد اندیشه
نالی ۱۳۹۰

مزاری با حلقه‌های فکری و مبارزاتی و شخصیت‌های مؤثر انقلابی دنیای اسلام - اعم از شیعه و سنی و عرب و عجم - ارتباطات وسیع داشت و با نسل جوان و تعلیم‌یافته افغانستان، مخصوصاً طلبه‌ها، نیز روابط دوستانه و فکری داشت؛ از همین رو، تلاش‌های ایشان برای یک‌جا کردن حلقه‌های متعدد فکری و نهایتاً شکل‌دهی و هسته‌گذاری سازمان نصر نهایت مؤثر بوده است.

سبحانی: سازمان نصر از یک‌جا شدن سه حلقهٔ فکری شبه حزبی به وجود آمد:

یکی به نام حزب حسینی که فعالیت این‌ها در ابتدا، حلقه مطالعاتی در موضوعات اسلامی بود که در کابل به وجود آمد حول محور صادقی پروانی، و فرد بسیار محوری آن‌ها شهید واحدی بود. البته همه افراد آن حلقه در سازمان نصر جذب نشدند؛ اما اکثریت آن حلقه، در سازمان نصر جذب شدند و چهار تایی از آن‌ها عضویت شورای مرکزی این سازمان را کسب کردند؛ مانند صادقی پروانی، عباس حکیمی، عزیزالله شفق و کریم خلیلی. حلقه دیگر در نجف بود که آن‌ها هم در حقیقت حلقه مطالعه بودند و از جانب مخالفان‌شان لقب شباب الهزاره گرفتند. از این حلقه، آقایان قربان‌علی عرفانی، یوسف واعظی، ناطقی شفایی و سید حسین حسینی دره‌صوفی، عضویت شورای مرکزی سازمان را کسب کردند. حلقه سوم به نام گروه مستضعفین بود که از این گروه آقای محمد ناطقی پنجاب، به عضویت شورای مرکزی درآمد. شهید مزاری در این میان، زیاده‌تر ربط‌دهنده این حلقات بود. ایشان هم عضو شورای مرکزی سازمان بود و نقش بسیار محوری در آن سازمان داشت. گرچند در داخل سازمان اختلافات وجود داشت و در یک نوبت افرادی مثل قسیم اخگر و افتخاری سرخ از سازمان اخراج شدند؛ اما در کل سازمان نصر نسبت به گروه‌های دیگر بسیار پیشرفته بود و نیروهای فداکار و با هدف را در خود جا داده بود. شهید مزاری در بین اعضای نصر نقش محوری داشت؛ اما از آن جایی که در این سازمان، تبلیغ از اشخاص وجود نداشت، این نقش ایشان آن‌طور که باید مطرح نشد.

وکیل سعادت: فکر می‌کنم شهید مزاری قبل از تشکیل سازمان نصر، در قالب تشکل خاصی فعالیت نکرده است. تا جایی که می‌دانم، او بیش‌تر به عنوان یک شخصیت دردمند، با شخصیت‌های مبارز سیاسی در داخل و خارج تماس داشته و نقش خود را به عنوان یک فرد تأثیرگذار به‌درستی ایفا می‌کرد. قبل از تشکیل سازمان نصر، هرچند هسته‌هایی وجود داشته‌اند؛ اما شاید نتوان آن‌ها را به حیث یک سازمان یا تشکل سیاسی تعریف کرد. به طور مثال: روحانیت نوین و گروه حسینی یا حزب حسینی در داخل، روحانیت مبارز در خارج و شباب الهزاره که فکر می‌کنم کم‌وبیش از دسته‌های عزاداری در عراق تقلید شده بود، هسته‌های اولیه تشکل‌های سیاسی

به حساب می‌آیند؛ اما به نظر می‌رسد هیچ‌کدام یک حزب سیاسی نبود. اگر اشتباه نکنم، شهید مزاری با اعضای همه این هسته‌های اولیه رابطه داشته است؛ اما فکر می‌کنم به صورت رسمی عضویت آن هسته‌ها نداشته است.

قبل از تشکیل سازمان نصر، بسیاری از چهره‌های تراز اول سازمان نصر در قالب دو گروه تنظیم شده بودند: «گروه نصر» و «گروه مستضعفین». شهید مزاری اما در یک‌جا کردن این دو گروه، نقش اساسی و محوری داشته است. البته باید تأکید کنم که اطلاعات من در این موارد، اطلاعات دست‌اول نیست؛ بلکه روایت‌هایی است که به صورت شفاهی از یاران شهید مزاری شنیده‌ام. از این جهت پیشاپیش باید از کاستی‌های احتمالی عذر بخواهم.

شهید مزاری یکی از بنیان‌گذاران سازمان نصر و عضو شورای مرکزی آن بود. سازمان نصر افغانستان به عنوان نخستین تشکل سیاسی منظم، توسط عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی هزاره در بهار سال ۱۳۵۸ عرض اندام کرد. همان‌گونه که اشاره شد، سازمان نصر، ابتدا عمدتاً از ادغام دو گروه به وجود آمد: گروه نصر و گروه مستضعفین. شهید مزاری در ادغام این دو گروه و تأسیس سازمان نصر افغانستان، نقش محوری و منحصر به فرد داشت. موفقیت سازمان نصر به عنوان یک حزب منسجم سیاسی در عرصه‌های سیاسی و نظامی دوران جهاد افغانستان نیز به یقین مرهون تلاش‌ها و کاریزمای شخصی شهید مزاری بود؛ هرچند که نقش یاران ایشان را نیز به حیث اعضای رهبری آن سازمان نباید نادیده گرفت.

سناتور شریفی: شهید مزاری در تشکیل سازمان نصر نقش مرکزی و اساسی داشت؛ هرچند سازمان نصر یک سازمان تک‌رهبری نبود؛ بل شورای رهبری داشت. همه اعضای ده‌گانه سازمان نصر افراد با تحصیل، اسلام‌شناس، هدفمند، متدین، عدالت‌خواه، صبور و سخت‌کوش بودند؛ اما شهید مزاری با آن آشنایی گسترده‌ای که با سران نهضت جهانی اسلام داشت و تجربیاتی که در مبارزات سیاسی آموخته بود، جایگاه منحصر به فرد خود را داشت. اما سازمان نصر برای شهید مزاری یک وسیله بود؛ وسیله برای متشکل ساختن جهاد، وسیله برای یافتن هم‌سنگران و هم‌زمان

خوب، وسیله برای تربیت نمودن کدرهای مبارز، صادق و صبور، وسیله برای شناسایی و پرورش استعدادهای نهفته و معطل گذاشته شده و وسیله برای عرضه نمودن افکار نخبه، انقلابی و عدالت خواه در خدمت جامعه... .

بدون شک، مزاری و همزمانش در سازمان نصر موفق عمل کردند و سازمان نصر یکی از سازمان های آرمان گرا و رادیکال شیعی که در جهاد افغانستان سهم بسیار برجسته کسب نمود و تاریخ ماندگار از خود به جای گذاشت.

فیاض: در تشکیل سازمان نصر، نقش محوری و کلیدی را داشتند؛ زیرا به اندازه ایشان هیچ کدام از یاران و مؤسسين، تجربه کاری و مبارزاتی را نداشتند.

استاد ناطقی: رهبر شهید در تشکیل سازمان نصر نقش بنیان گذاری را داشت؛ با این که خودش گروه نصر را تأسیس نکرده بود. این برداشت غلط است که بگویم استاد مزاری گروه نصر را ایجاد کرده است. گروه نصر را آقایان عرفانی، واعظی، ناطقی شفایی و حسینی دره صوفی در قم تأسیس کردند. البته فکر می کنم بعد از گروه مستضعفین، گروه نصر زمستان ۵۷ تأسیس شد. همان گونه که در اول اشاره کردم، از لحظه بحث ادغام و اتحاد دو گروه پیش آمد که در مدرسه عباس قلی خان من همراه استاد مزاری گفت و گوی دو ساعته و معنادار و شریخی را داشتم. در همین صحبت بود که استاد مزاری به من گفت که هیچ اختلافی میان شما و گروه نصر نیست. این دو گروه هم فکر و هم عقیده می توانند با هم یکی شوند و یک تشکیلات به وجود آورند؛ زیرا این دو گروه یکی اند. ایشان در همین مذاکره با من این پیشنهاد را داد که من قضیه و پیشنهادشان را به دوستان گروه مستضعفین در میان بگذارم و من عصر همان روز دوستان را جمع کردم و طرح و پیشنهاد استاد مزاری را با دوستان در میان گذاشتم. همه دوستان توافق کردند و تیم مذاکره کننده را تعیین کردیم. آقایان مهدوی، امان الله موحدی و رضایی میر وظیفه گرفتند که با گروه نصر وارد گفت و گو شوند. تیم ما دو دور گفت و گو را با گروه نصر انجام داد و نتیجه را با اعضای گروه در میان گذاشت. سرانجام از سوی استاد مزاری ما پیامی دریافت کردیم که برای بحث بیش تر و یا نهایی کردن اتحاد و ادغام به تهران و قم برویم و رفتیم. فکر می کنم همه توانستیم برویم اما چند

نفر از گروه مستضعفین در قم رفتیم و من عضو همین گروه بودم. در تابستان هوای گرم تابستانی مذاکرات ما در قم با رهبران گروه نصر آغاز شد. ماشاء الله افتخاری که نقش بی‌نهایت مهمی داشت و استاد مزاری به ایشان احترام زیادی داشت؛ اما افتخاری به شدت با وحدت دو گروه مستضعفین و نصر مخالف بود. وی تأکید داشت که باید همه گروه‌های ملی و مذهبی متحد شوند؛ مبارزه با روس‌ها کار ساده‌ای نیست؛ اما استاد مزاری نظری دیگر داشت که مبنای وحدت عقیده مشترک و ایدئولوژی مشترک لازم دارد. با گروه‌هایی که با آن‌ها هم عقیده نیستیم، مثل کانون مهاجر، مثل مجاهدین خلق، مثل اسلام مکتب توحید و... نمی‌توانیم به توافق برسیم؛ زیرا با هم اختلافات اعتقادی داریم. اما افتخاری این حرف را قبول نداشت و به همین دلیل افتخاری جلسات دو گروه نصر و مستضعفین را تحریم کرد و هرگز در مذاکرات اتحاد و ادغام شرکت نکرد. جلسات دایر شد و ما بحث‌های زیادی داشتیم. اشکالات اساسی وجود نداشت و اختلافات عقیدتی در کار نبود؛ اما در این‌که چگونه دو گروه را با چه امتیازی و با چه سازوکاری یک‌جا نماییم، حرف‌وحدیث‌های زیاد بود. بحث ما فکر می‌کنم چند روز دوام یافت و سرانجام این توافقات را به‌دست آوردیم. نام دو گروه «سازمان نصر افغانستان» باشد و ارگان نشراتی سازمان «پیام مستضعفین» باشد. این، درواقع به این صورت بود که امتیاز ارگان نشراتی از گروه مستضعفین باشد. پیام مستضعفین اشاره دارد به نام گروه مستضعفین و نام سازمان نصر هم اشاره دارد به گروه نصر. این دستاورد و جمع‌بندی عالی بود. ما هم دو گروه را یک‌جا کردیم و هم نام‌های‌شان را به‌نحوی نگه داشتیم. اعضای مرکزی دو گروه دومین توافق ما شد و ده نفر به‌عنوان اعضای مرکزی سازمان نصر تعیین شدند. اعضای مرکزی سازمان نصر آقایان صادقی پروانی، عبدالعلی مزاری، محمد ناطقی، قربانعلی عرفانی، خادم حسین شفایی ناطقی، یوسف واعظی، سید حسینی دره‌صوفی، محمدکریم خلیلی، استاد عزیزالله شفق و امان‌الله موحدی که بعدها سید عباس حکیمی به‌جای امان‌الله موحدی عضو شورای مرکزی شد. موضوع دیگر تهیه اساس‌نامه سازمان نصر بود و من وظیفه گرفتم که متن ابتدایی آن را بنویسم؛ اما استاد مزاری یک اساس‌نامه کهنه را از جیب خود بیرون کرد که روی

این هم فکر کنید. آیت‌الله صادقی پروانی خندید و گفت این اساس‌نامه را چند سال است که با خود می‌گرداند و حتا در عراق هم برده است و خیلی مراجع را نشان داده است. مزاری از این اساس‌نامه تیرشدنی نیست. به هر صورت، در تدوین اساس‌نامه و مرام‌نامه از سوی استاد مزاری کدام اصراری که حتماً اساس‌نامه وی مورد تأیید قرار بگیرد، دیده نشد. در مورد این که باید در تهران، در قم، در مشهد و در جاهای دیگر نمایندگی داشته باشیم و ارگان نشراتی «پیام مستضعفین» باید منتشر شود، نیز تصامیم گرفته شد. من به عنوان مسئول فرهنگی سازمان نصر و به عنوان مسئول پیام مستضعفین انتخاب شدم و چون خانه من مشهد بود، دفتر نمایندگی ما در خیابان خسروی ساختمان ۳۳۳ گرفته شد و کارهای فرهنگی در همین دفتر منتقل شد. مسئول دفتر آقای حسین زاده بود؛ ولی عملاً کارهای دفتر در اختیار من قرار داشت. استاد مزاری به این صورت معمار و بنیان‌گذار سازمان نصر شد و اگر بخواهیم نقش دیگران را نیز داشته باشیم، استاد مزاری عضو ارشد و یکی از معماران اصلی سازمان نصر بود.

ج) رهبر شهید و حزب وحدت اسلامی

برهانی: نقش رهبر شهید را در تشکیل حزب چگونه ارزیابی می‌کنید؟
جعفری: در تشکیل حزب وحدت، رهبر شهید نقش اصلی و بنیان‌گذاری داشت. قاطعیت، صلابت و نقش‌آفرینی آن اقالیم قبله بود که حزب وحدت پا به عرصه وجود نهاد. نقش رهبر شهید و شهید صادقی نیلی، اساس و محور وحدت بود و بزرگانی چون مرحوم استاد عرفانی یک‌هولنگی، مرحوم سید عبدالحمید سجادی، استاد صابری لعلی و استاد محمد اکبری در عملی‌سازی وحدت، رهبر شهید را یاری رساندند.

جوادی: اگر حافظ‌ام درست کار کند، ایشان در سال ۱۳۶۵ با یک سفر تاریخی به داخل کشور- همان سالی که جناب استاد برهانی شما هم در جبهه کاکری هرات دو ماهی در کنار رهبر شهید بودید- که نهایت برایش خطرها هم داشت و با گذر از چندین دهلیز مرگ و گذار مطالعاتی به اکثر مناطق هزاره‌جات و ارزیابی برخوردهای جریان‌های سیاسی مقیم پاکستان و کشورهای دخیل در قضایای افغانستان با

گروه‌های شیعی در پی ادغام احزاب و ایجاد یک محور برآمدند. رهبر شهید هم از نظر تئوری و تصمیم، هم از نظر عمل و توان عمل کردن و هم نتیجتاً رهبر و مؤسس حزب وحدت بود و بزرگان دیگر هر کدام در بخشی و به سهم خود ممد و یاری رسان ایشان. انصاف نیست که از نقش‌های اولیه مرحومین استاد عرفانی و سید عبدالحمید سجادی و نیز استاد صابری لعلی و استاد اکبری یاد نگیرد، این بزرگان همان شخصیت‌های ممد و معینی بودند که یک روند کلی و کلانی را که رهبر شهید در واقع از سال ۶۵ آغاز کرده بود، در سال ۶۷ از ورس، پنجاب، لعل و یکه‌ولنگ مجدداً دنبال کردند. گرچه بعد از تشکیل حزب وحدت که خون جگر بسیاری تا شکل‌گیری آن خورده شد، خیلی‌ها ادعای بنیان‌گذاری کرده‌اند؛ ولی واقعیت این است که هیچ‌کسی به اندازه رهبر شهید نه گذشت و فداکاری کرد، نه جرئت و قدرت تصمیم‌گیری داشت و نه هم درک عمیق از شرایط. شاید مثال‌ها و نمونه‌های بسیاری در اثبات مدعایم گفته شده باشد و ناگفته هم مانده باشد که من مجال بیان ندارم؛ ولی مطمئنم تاریخ کور و کر نخواهد بود.

سبحانی: در زمان تجاوز روس‌ها، در افغانستان، احزاب مختلف فعالیت می‌کردند. هر حزب قلمرو خاص داشت و در آن جا بد یا خوب اعمال حاکمیت می‌کرد. در بعضی جاها، چند تا حزب حضور داشتند که گاهی بین احزاب درگیری‌هایی پیش می‌آمد و افرادی کشته می‌شدند. این وضعیت در بین هزاره‌ها و اهل تشیع هم وجود داشت؛ اما از آن جایی که کشور مورد تجاوز خارجی قرار گرفته بود، همه هدف‌شان رفع تجاوز بود. این مشکلات زیاد به حساب نمی‌آمد. اما در اواخر خروج روس‌ها، مشکلات کم‌کم خود را نشان می‌داد. احزاب و گروه‌ها هر کدام در صدد تصاحب قدرت بعد از خروج روس‌ها شدند. در این هنگام احزاب مقیم پیشاور و اهل سنت در صدد تشکیل حکومت عبوری برآمدند. بنا به عادت دیرینه در افغانستان و همچنین مداخلات صریح کشور پاکستان، عربستان و آمریکا که حامیان اصلی احزاب پاکستان بودند، در حکومت عبوری شیعیان و اقوام محروم؛ مثل ترکمن، ازبک، بلوچ و... را در حاکمیت نادیده گرفتند. تاجیکان را هم بسیار ناچیز در حاکمیت شریک کردند. این حادثه، سران اقوام محروم، به خصوص هزاره را، دچار شوک کرد. هر شخص را به

فکر راه حل انداخت. احزاب و گروه‌هایی را که تا آن زمان شعار حکومت اسلامی سر می‌دادند، از خواب غفلت بیدار کرد و تصویری وحشتناک از آینده را جلو چشم همه به نمایش گذاشت. در بین احزاب شیعه، سه حزب از قدرت و قلمرو زیاده‌تر برخوردار بودند: سازمان نصر، سپاه پاسداران جهاد و حرکت اسلامی. اما باقی احزاب زیاد مهم نبودند. بعضی‌شان محلی بودند و بعضی‌شان خانوادگی. در میان این سه حزب، بین سپاه و نصر از نظر فکری قرابت بیش‌تر وجود داشت. روی این جهت دلسوزان دو حزب، جلساتی را برای از بین بردن کدورت‌ها شروع کردند. جلساتی در لعل و سرچنگل، پنجاب و بهسود تشکیل شد. در این کار، استاد اکبری، استاد عرفانی، سید عبدالحمید سجادی و صابری لعلی و مسئولین پنجاب، ورس، یکه‌ولنگ و بهسود دو جریان تلاش‌های بسیار سخت کردند و پایه‌ای برای کارهای بعدی شرکت تمام احزاب شیعی فراهم کردند. استاد مزاری گرچند در ابتدای این گردهمایی‌ها حضور نداشت؛ اما در سال ۶۵ ایشان تلاشی را برای اتحاد این دو جریان شروع کرده بود که با عدم همکاری صادقی نیلی و دخالت مأموران سید مهدی هاشمی، از سوی سپاه ایران، در آن زمان نتیجه فوری نداد. اما جرقه اتحاد را از همان زمان شروع کرد. در این حرکت جدید، بعد از کارهای اولیه، شهید مزاری با تمام توان به میدان آمد و با تلاش و پیگیری همگی، حزب وحدت تشکیل شد. در تشکیل حزب وحدت، احزابی مثل سپاه و نصر نقش محوری داشتند و از خودگذری بیش از حد از خود نشان دادند؛ به قسمی که در شورای مرکزی حزب وحدت سهم بیش از حق‌شان در نظر گرفتند و بدین‌گونه بود که حزب وحدت تشکیل شد. در تشکیل آن و تدوین اساس‌نامه و ادغام پایگاه‌های احزاب و دفاتر آن در خارج، شهید مزاری نقش محوری داشت.

وکیل سعادت‌نی: از تشکیل و اعلام موجودیت سازمان نصر تا امضای میثاق وحدت در بامیان، یک دهه فاصله وجود دارد. شهید مزاری در طول این یک دهه، فعالیت‌های زیادی انجام داد. بیش‌ترین سفرهای خارجی و گشت‌وگذار شهید مزاری در ولایات افغانستان نیز در همین برهه حساس جهاد افغانستان صورت گرفت. در آن زمان، هزاره‌ها در قالب احزاب و تشکلهای مختلف تنظیم شده بودند و با تأسف در بسیاری

از ولایات افغانستان بین این احزاب رقابت‌های منفی و حتی جنگ و درگیری وجود داشت. این وضعیت شهید مزاری را رنج می‌داد. اهدافی که شهید مزاری در سر داشت، بزرگ‌تر از آن بود که بتوان بدون یک تشکل بزرگ و بدون وحدت سراسری گروه‌ها و نیروهای سیاسی هزاره و سپس هماهنگی با سایر گروه‌های سیاسی و جهادی در سطح کشور، به آن دست یافت. تلاش برای تشکیل حزب وحدت تقریباً سه سال دوام کرد. در این مدت، بسیاری از رهبران سازمان نصر و سایر احزاب سیاسی، در مناطق خودشان مشغول زمینه‌سازی برای ایجاد یک تشکل بزرگ و سراسری بودند؛ تشکلی که همه گروه‌های سیاسی آن زمان را که جمعاً به هشت گروه می‌رسید، در زیر یک چتر واحد جمع کند. در آن میان، شهید مزاری برای ایجاد وحدت تلاش بی‌وقفه و مؤثر داشت. او در این رابطه در ولایات شمال تلاش‌های فراوان کرد. هیأت‌های مختلفی در هزاره‌جات مؤظف نمود تا در میان نیروهای در حال جنگ احزاب، صلح به میان آید. سفری هم به بامیان داشت و با رهبران پاسداران جهاد (اکبری و صادقی نیلی) شخصاً در ولسوالی پنجاب گفت‌وگو نمود تا سایه جنگ‌های گروهی در هزاره‌جات، به‌خصوص در ارزگان آن روز و دایکندی امروز، از سر مردم برچیده شود.

نقش شهید مزاری در شکل‌دهی ساختار جدید و امضای میثاق وحدت بسیار برجسته بود. انحلال احزاب و ادغام دفاتر و پایگاه‌ها در آن زمان کار دشواری بود. شهید مزاری، بعد از امضای میثاق وحدت، در راستای انحلال عملی احزاب و ادغام دفاتر و پایگاه‌های آن‌ها در داخل و خارج شخصاً دست به کار شد. سفر شهید مزاری در رأس یک هیأت بلندپایه در ایران به‌منظور ادغام دفاتر احزاب و انحلال ائتلاف هشت‌گانه و جلب حمایت علما و مهاجرین از حزب وحدت اسلامی افغانستان، برای جانداختن حزب وحدت اسلامی افغانستان در داخل و خارج، نقش مهم و بسزا داشت. یادم هست در منطقه‌ای که ما زندگی می‌کردیم (دوردست‌ترین قریه در دایکندی) مردم با شوق و شور فراوان به رادیوها گوش می‌دادند تا از نتیجه کار هیأت حزب وحدت اسلامی افغانستان تحت ریاست شهید مزاری اطلاع حاصل کنند.

سناتور شریفی: شهید مزاری در تشکیل حزب وحدت نقش معماری و

بنیان‌گذاری داشت. بعد از این باور که مجاهدین پیروز می‌شوند و شوروی محکوم به شکست است، کشورهای حامی مجاهدین افغانستان در صدد شدند تا حکومت بدیلی را از احزاب پیشاور به وجود بیاورند تا جانشین حکومت دست‌نشانده شوروی در افغانستان گردد. تلاش‌ها و فشارها بر اتحاد گروه‌های هفت‌گانه مقیم پاکستان شدت یافت. ایرانی‌ها هم برای متحد کردن احزاب شیعی هشت‌گانه مقیم ایران در تلاش افتادند. یکی از این تلاش‌ها، طرحی از سوی بیت معظم قایم مقام رهبری حضرت آیت‌الله العظمی منتظری مطرح شد. در این طرح، هیأتی از سوی بیت معظم‌له تحت ریاست آیت‌الله جواهری و جمعی از علما و اعضای احزاب شیعی به افغانستان آمدند و از پایگاه‌های مجاهدین و فرماندهان جهادی دیدار کردند. در این طرح، قرار بود در رأس اتحاد شخص فقیه و مجتهد قرار گیرد و با پایگاه‌ها با همدیگر مدغم گردد. گروه‌های هشت‌گانه تحت پوشش آن اتحاد یا ائتلاف قرار گیرند. اما شهید مزاری با این طرح مخالف بود. ایشان معتقد بود که هر طرحی که در خارج افغانستان ریخته شود، نه تنها مشکل را حل نمی‌تواند؛ بل مشکلات را مضاعف می‌سازد؛ فلذا شهید مزاری برای خنثی کردن این طرح از ایران به افغانستان آمد و با مشوره فرماندهان و سران احزاب در داخل، طرح ایجاد حزب وحدت را ریخت و میثاق وحدت امضا شد. حزب وحدت اسلامی یگانه حزبی بود که در داخل کشور تشکیل شد و پایگاه مرکزی‌اش در زمان اشغال کشور در داخل افغانستان قرار داشت. بامیان اولین ولایت کشور بود که توسط حزب وحدت فتح شد و مرکزیت حزب در آنجا مستقر گردید و این فتوحات از شاه‌کارهای شهید مزاری بود.

بنیاد اندیشه
تابش ۱۳۹۰

استاد عزیززاده مالستانی: شهید مزاری معمار واقعی حزب وحدت است. این تهداب را نخستین بار شهید مزاری گذاشت. این درخت پرثمر را شهید مزاری غرس کرد و در پای آن خویش را ریخت. حزب وحدت از باقیات الصالحات شهید مزاری است.

فیاض: در تشکیل حزب وحدت نیز ایشان، استاد شهید صادقی نیلی و استاد اکبری، نقش اساسی و محوری داشتند. شهید مزاری برای تشکیل حزب وحدت

تقریباً تمام هزارستان را با پای پیاده طی کرده و با علما، منتفدین و رهبران احزاب دیدار داشتند.

استاد ناطقی: این مسأله یکی از بنیادی‌ترین مسأله در تاریخ ما است. این مسأله یک مقدمه اساسی را نیز با خود دارد که باید به آن اشاره گذرا داشته باشم. در سال‌های ۱۳۶۵ بود که اختلافات بسیار شدیدی بین استاد مزاری و سید مهدی هاشمی پیش آمد. سید مهدی هاشمی مسئول واحد نهضت‌ها و سپاه ایران بود. وی با استاد مزاری اختلافات بی‌نهایت ویرانگر و عمیقی پیدا کرد. علت و دلیل اختلافات، مداخلات صریح، ویرانگر و جنگ‌افروزی مهدی هاشمی در مناطق مرکزی بود. وی بنیان‌گذار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری استاد اکبری بود و شورای اتفاق توسط سید مهدی هاشمی متلاشی گردید. این یکی از اشتباهات شورای اتفاق بود که عمق قضیه را نمی‌دانست. سید مهدی شورای اتفاق را متلاشی کرد و این تشکیلات مهم را خراب کرد؛ اما شورای اتفاق برعکس دشمن اصلی خود سازمان نصر را اعلام کرد. این درست است که سازمان نصر اختلافات فکری با شورای اتفاق داشت؛ ولی شورای اتفاق را سید مهدی از بین برد. یکی از غلط‌فهمی‌های تاریخ همین خواهد بود که شورا دشمن اصلی خود را نشناخته و دشمنان و مخالفان فرعی خود را عمده و اصلی کرد. استاد مزاری با مداخله سید مهدی مخالفت شدید داشت و به همین دلیل، با آیت‌الله منتظری مناقشه و درگیری لفظی تلخی داشت که در این مناقشه، من حضور داشتم. سید مهدی هاشمی، عاقلی را کشت و می‌خواست این دوسیه را حقوقی کرده و به پای مزاری ختم نماید و به همین دلیل، تعداد زیاد از اعضا و هواداران سازمان نصر را در مشهد دستگیر کرد و از جمله انصاری بلوچ را دستگیر کرد. انصاری از نزدیک‌ترین دوستان استاد مزاری بود و توسط عوامل سید مهدی شکنجه شد. تمام هدف سید مهدی این بود که اعتراف بگیرد که مزاری قاتل عاقلی، رهبر جنبش مستضعفین، است و فکر می‌کنم اگر مزاری در ایران می‌ماند، این کار را سید مهدی کرده بود. در بهار ۱۳۶۵ از مرزهای مشترک ایران و افغانستان عازم افغانستان شدیم. در این سفر، من، استاد عرفانی و استاد مزاری با ۷۲ مجاهد دیگر طرف هزاره‌جات حرکت کردیم.

این سفر یکی از پرمخاطره‌ترین مسافرت بود که در زندگی خود دیده بودم. مزاری از اسب در شب تاریک به زمین افتاد و دستش شکست و در این سفر در آبشاره بادغیس به کمین ده‌ها تانک روسی برابر شدیم. گزارش داده بود و گفته شد کوچی‌ها خبرچینی کرده بود که یک کاروان عظیم مجاهدین وارد افغانستان شده است. نوع کمین اهمیت مسأله را نشان می‌داد. اهالی آبشاره گفتند در عمر خود چنین حجم ارتش و نیروهای روس را ندیده‌اند. در این سفر، یک شهید از شهرستان و نه نفر زخمی سطحی داشتیم. در این سفر، حزب اسلامی هم راه ما را گرفت؛ اما ناکام شد. در این سفر، الاغی که من داشتم نزدیک بود که همه ما را با آهنگ‌های خراش‌اش اسیر روس‌ها نماید. در این سفر، ما سی شب راه رفتیم و روزها سفر نمی‌توانستیم. در این سفر، همین نخر بی‌ادب من روی الاغ حسین‌زاده پرید؛ در حالی که من سوارش بودم و صحنه‌ای را به وجود آورد که اگر عکسش گرفته می‌شد، بی‌نظیر و برنده جایزه می‌شد. تفصیل داستان را در «در حدیث خاطرات» نوشته‌ام. به هر صورت در این سفر، ما به بهشت هزاره‌جات وارد شدیم. در سیاه‌چوب بندر اولین نشانه منازعه نصر و سپاه را شاهد بودیم و بعد رفتیم طرف ارزگان و در ناومیش بودیم که خبرهای درگیری نصر و سپاه را در شهرستان شنیدیم و در این سفر، استاد عرفانی برای صلح به شهرستان رفت و من به شهرستان رفتم؛ اما نیروهای افکاری و صادقی نصری‌ها را در بدر کرده بودند و تمامی قرارگاه‌های نصر را گرفته بودند. در این سفر، به چشم خود دیدم که نیروهای سپاه ۱۲ کودک نصری را هیزم بار کرده بودند و شش ساعت تا القوان‌ها را پیاده بردند. در شهرستان نیروهای نصر را افکاری از بین برده بود و برای صلح هیچ همکاری از سوی سپاه با من صورت نگرفت؛ چون با نیروی شکست‌خورده نصر کسی صلح نمی‌کرد.

نصری‌ها در شهرستان باخته بودند. یک وقت استاد اکبری گفت خیر است شهرستان در بدل یک‌هولنگ باشد. نصری در شهرستان و سپاهی در یک‌هولنگ سبز نمی‌کند. راستی همین‌گونه بود. ماه‌ها برای صلح و وحدت تلاش کردیم. در یک مورد موفق شدیم که بین صادقی نیلی و مزاری در خارقول نشست خطرناکی صورت بگیرد. در این نشست، مزاری بی‌نهایت ناراحت ظاهر شد. دلیل ناراحتی زیاد بود و یکی از

دلایل فکر می‌کنم همان بود که استاد عرفانی گفته بود که سپاه گفته است که ما با نصر مشکل نداریم؛ مشکل ما مزاری است که از شمال آمده در مناطق مرکزی فعالیت راه انداخته است. این حرف را استاد عرفانی گفته بود و برای مزاری بسیار سخت و تلخ تمام شد. در کوتل خارقول مزاری با استاد عرفانی گفت: گوه را که خورده‌اید، چمچه‌اش را در کمر بزنید. نصر شماها درست کردید و حالا من مشکل شده‌ام. در مسجد همه خلع سلاح شده بودند؛ اما نمی‌دانم که مزاری چگونه با تفنگچه خود وارد شده بود و بعدها به من گفت حاجی آقا آمادهٔ فیر هم بود. اگر صادقی بی‌راهی می‌کرد، امکان داشت که بزنم. در مسجد صادقی نیلی بسیار ملایم برخورد کرد و برخلاف انتظار، روش بی‌نهایت ملایمی را در پیش گرفت و این هم یکی از الطاف الهی بود؛ اگر نه درگیری صورت می‌گرفت و فاجعه خلق می‌شد. بعد روابط استاد مزاری با جناب صادقی خیلی دوستانه شد و بحث چگونگی وحدت همه‌جا مطرح می‌شد. در زمستان ۶۵ سفری به مزار داشتیم. در بهار ۶۶ من طرف ایران برگشتم. در زمستان کار مهم و اساسی دیگری را که کردم، اساس‌نامهٔ حزب وحدت اسلامی را نوشتم. این کار را در طی یک ماه با همکاری استاد مزاری و جناب شیوا انجام دادم. وقتی در ایران آمدم، استاد دانش به من گفت اساس‌نامه را خوب نوشته‌ای. گفتم چطور فهمیدی که من نوشتم. ایشان گفت این همه اطلاعات را در این عرصه‌ها شما دارید و سبک قلم شما هم همین است؛ اما من با نظر استاد خلیلی تغییر داده‌ام. گفتم چرا؟ گفت: در ایران سیاست وحدت نیست؛ سیاست شورای ائتلاف اسلامی افغانستان و یا همان ائتلاف هشت‌گانه هست. ^{بنیاد اندیشه} سیاست و موضع این است که وحدت امکان ندارد. ائتلاف را همه می‌شناسند. در این‌جا دو نظریهٔ ائتلاف و وحدت را داشتیم. استاد مزاری و دیگر رهبران احزاب در داخل کشور؛ مثل اکبری، مثل صادقی نیلی، مثل آیت‌الله بهشتی و... به دنبال وحدت بودند؛ اما در خارج بحث اساسی شورای ائتلاف بود. ایران هم حامی ائتلاف بود و نه وحدت. در سال ۱۳۶۹ رهبران احزاب در بامیان موفق شدند که میثاق وحدت را بنویسند و همهٔ احزاب در تشکیلات نو به نام حزب وحدت اسلامی افغانستان جمع شوند. قبل از میثاق وحدت و قبل از انحلال احزاب

سیاسی، کنگره‌های لعل، کنگره پنجاب و کنگره یک‌ه‌ولنگ را داشتیم و در آخر نشست بامیان و اعلام رسمی حزب وحدت. در اعلام حزب وحدت در سال ۶۹ استاد مزاری، صادقی نیلی، بهشتی و استاد اکبری نقش بنیادی داشتند؛ اما استاد اکبری در کنگره دوم که مزاری در غیاب به عنوان دبیر کل اعلام شد، به من گفت در ایجاد حزب وحدت اسلامی و تهیه میثاق نقش مزاری و همکاری مزاری حیاتی و بنیادی بود.

د) کارشکنی و کارشکنان بر سر راه وحدت

برهانی: چرا برخی از بزرگان و رهبران احزاب، به حزب وحدت نپیوستند؟

جعفری: شرحش طولانی است؛ اما خلاصه‌اش این است که وقتی احساس خدایی باشد و کسی پیدا شود این احساس را تبدیل به برابری انسان‌ها کند، دیگر کسانی که خودخواه‌اند و نمی‌خواهند با مردم برابر باشند، در کنار او نخواهند بود. ریشه و اساس نپیوستن برخی‌ها به حزب وحدت همین است.

جوادی: البته در ساده‌ترین نگاه، پاسخ این بود که آن‌ها حسادت می‌کردند و نمی‌خواستند غرورشان را در برابر رهبر شهید که از نظر آن‌ها کم‌ارح‌تر بود، بشکنند. برخی هم فکر می‌کردند آن‌ها بیش‌تر نگاهی به گذشته داشتند تا به آینده و گذشته رفتاری حزب‌شان با جریان سازمان نصر و به‌خصوص شخص رهبر شهید پیش روی‌شان بود و نمی‌خواستند با این‌ها رویه‌رو شوند. تعدادی هم به تفاوت دیدگاه‌های سیاسی میان مقلدان آیت‌الله خویی و آیت‌الله خمینی ربط می‌دهند. ترس از مزاری هم یک نظر است؛ یعنی برخی بر توان مزاری در مدیریت و رهبری واقف بودند و خود را در کنار او گم‌شده حس می‌کردند؛ ولی به باور من، مسائل پیچیده‌تر از این احتمالات هم بود. مخالفین سرسخت حزب وحدت به جناح پاکستانی حامی مجاهدین نزدیک بودند و از همین رو، با دولتی که در پیشاور شکل گرفت، همراه بودند و این همراهی تا کابل و تا پایان عمر آن دولت و فروپاشی آن توسط طالبان در هر حالتی حتی شدیدترین جنگ‌های آن دولت با شیعیان ادامه یافت و حزب وحدت گرچه در بامیان ایجاد شد؛ اما متهم به نزدیکی با ایران بود و رقابت ایران و پاکستان بر سر نفوذ بیش‌تر در افغانستان واضح بود.

سبحانی: همان‌طور که در سؤال قبلی جواب داده شد، بعد از جلسات ابتدایی، روند اتحاد با اقبال عمومی روبه‌رو شد. همه احزاب از ترس پیامد مخالفت با افکار عمومی، وحدت را قبول کردند؛ البته شورای ائتلاف تا مدتی مخالفت کرد؛ اما در داخل، تقریباً همه از آن استقبال کردند.

یکی از گروه‌هایی که رهبری‌اش در خارج بود، حزب حرکت بود که رهبر آن هبائی باصلاحیت به سرپرستی آقای سید محمدعلی جاوید به داخل فرستاد. آن‌ها در بامیان حزب وحدت را پذیرفته تعهد به الغای حزب حرکت نمودند؛ اما بعد از برگشت این افراد به خارج، حاضر به اتحاد نشدند و تا هنوز من دلایل این حزب را نشنیدم. البته قسمتی از افراد حرکت اسلامی تا آخر در وحدت ماندند؛ اما رهبری و بدنه اصلی حرکت، دوباره از وحدت برگشتند و تمام تعهدات‌شان را زیر پا کردند. به نظر من، دو علت می‌تواند وجود داشته باشد: یکی دخالت کشور پاکستان و عربستان و احزاب مقیم پاکستان قطعاً در این مسأله دخالت داشتند که این‌ها برای جلوگیری از قدرتمند شدن هزاره‌ها، رهبری حرکت را وعده کمک و مقاومت در مقابل وحدت کرد. مسأله دیگر، روحیه برتری‌طلبی، تکبر و خودخواهی را هم نباید نادیده گرفت. عده‌ای فکر می‌کردند با توجه به رسوخ اجتماعی‌شان و نیز سنتی بودن جامعه می‌توانند در درون حزب وحدت برجستگی داشته بالا بروند؛ ولی دیدند که این رشته‌ها و بافته‌ها کارایی ندارد و آن‌ها در درون تشکیلات هضم می‌شوند. لذا راه خود را جدا کردند و برای توجیه مخالفت‌شان دروغ و تهمت را وسیله کردند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۰

وکیل سعادت: دلیل و مدرک روشنی در اختیار ندارم. در روایتی که از آقای قربانعلی عرفانی، یکی از بنیان‌گذاران حزب وحدت اسلامی افغانستان، در کتاب «حزب وحدت اسلامی افغانستان؛ از کنگره تا کنگره» در دست است، حرکت اسلامی افغانستان از همان آغاز شکل‌گیری هسته‌های اتحاد در داخل، همواره در جلسات تصمیم‌گیری دعوت شده است. بر اساس روایت ایشان، بعد از کنگره پنجاب و امضای منشور اتحاد سازمان نصر و پاسداران جهاد در لعل، جلسه مهمی

در تاریخ ۱۳۶۷/۶/۲۳ در منطقه سیاه‌سنگ بهسود، در پایگاه حزب حرکت اسلامی افغانستان، دایر گردیده و نمایندگان حرکت اسلامی ضمن استقبال از ایجاد اتحاد، برای تصمیم‌گیری نهایی و پیوستن به اتحاد مهلت خواستند؛ بنابراین، در همان جلسه تصمیم گرفته می‌شود که جلسه بعدی در ۱۵ عقرب سال ۱۳۶۷ در ولسوالی شهرستان ولایت دایکندی (آن زمان ارزگان) دایر گردد و حرکت اسلامی افغانستان موقف نهایی خویش را در رابطه با اتحاد در جلسه شهرستان مطرح نماید. با وجود آن اما نمایندگان حرکت اسلامی، بعدها، با دلایل نامعلومی از حضور در جلسه شهرستان خودداری کردند و در نتیجه جلسه شهرستان دایر نگردید.

هم‌چنان بر اساس روایت آقای عرفانی یک‌هولنگی، در جلسه‌ای که در تاریخ ۱۳۶۷/۹/۱۴ در جاغوری به‌منظور گسترش اتحاد احزاب سیاسی شیعی دایر شده بود نیز، به‌رغم دعوت رسمی، نمایندگان حزب حرکت در جلسه حضور نداشته‌اند؛ هرچند که آقای فیاض ارزگانی طی نامه‌ای از اتحاد احزاب استقبال نموده و به‌دلیل برخی از مشکلات از شرکت در جلسه عذر خواسته بودند.

البته در آن زمان آقای محسنی در ایران به سر می‌برده است. در اواخر سال ۱۳۶۷ در جلسات پیگیری اتحاد احزاب، حزب حرکت نیز سهم گرفته بود و حتی تعدادی از اعضای آن در شورای مرکزی اتحاد نیز، مساوی با تعداد اعضای سازمان نصر و پاسداران جهاد مشخص گردیده بودند. در کمیسیونی که تحت نام کمیسیون پیگیری اتحاد در ایران تشکیل گردیده بود، آقای محمدکاظم مصطفوی را به‌هیئت نماینده معرفی کرده بود. هم‌چنان آقای محسنی، رهبر حرکت اسلامی، در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۹ در جلسه علما در قم، کتباً اتحاد داخل افغانستان را تأیید و امضا نموده است؛ اما به‌رغم آن، این حزب، سرانجام از پیوستن به حزب وحدت خودداری نمود. ظاهراً آقای محسنی در آن زمان برای پیوستن حرکت، دو پیش‌شرط گذاشته بود: اول اینکه یک شورا، تحت عنوان شورای علمای امامیه تشکیل گردد و عملکرد حزب وحدت اسلامی افغانستان را نظارت نماید و دوم این‌که شورای قضایی ایجاد گردد.

میثاق «وحدت» به عنوان اساسی ترین سند مکتوب که الغای عناوین تشکیلاتی و ایجاد حزب وحدت اسلامی افغانستان را به عنوان یک تشکل سیاسی جدید پیش بینی کرده است، در تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۷ توسط رهبران و نمایندگان باصلاحیت احزاب امضا شد. به اساس روایت آقای عرفانی، در آن زمان به نمایندگی از حزب حرکت، آقایان هادی، فیاض، انوری، عصمت‌اللهی، رضوانی و مدرس، میثاق وحدت را امضا کرده‌اند.

هیأت‌های مختلفی نیز در این راستا رفت و آمد کرده‌اند. بعد از امضای میثاق وحدت، حزب تازه تشکیل وحدت اسلامی افغانستان دوبار از داخل، به ایران هیأت فرستاده است که در رأس یکی از این هیأت‌ها، شهید مزاری بوده است. هم‌چنین هیأتی در برج قوس سال ۱۳۶۸ از شورای ائتلاف (ائتلاف هشت‌گانه) از ایران به بامیان آمده است که آقای سید محمدعلی جاوید نماینده تام‌الاختیار آقای محسنی در ترکیب آن بوده است. در اثر گفت‌وگوهایی که بین هیأت شورای ائتلاف و مسئولین حزب وحدت اسلامی افغانستان در بامیان صورت گرفت، هردو شرط آقای محسنی پذیرفته شد و سید محمدعلی جاوید به نمایندگی از شخص محسنی، میثاق وحدت را امضا نمود. البته در جریان گفت‌وگوها، عنوان شورای علمای امامیه به شورای عالی نظارت تعدیل شد. شورای عالی نظارت با همان هدفی که آقای محسنی مطرح کرده بود، با عضویت شش نفر از علمای برجسته، از جمله خود آقای محسنی، به تصویب رسید؛ اما با وجود آن همه تلاش و با وجود امضای اسناد در مراحل مختلف و در سطوح مختلف، سرانجام آقای محسنی از پیوستن به حزب وحدت اسلامی افغانستان خودداری ورزید. به نظر من، علت اصلی نپیوستن حزب حرکت اسلامی به حزب وحدت اسلامی افغانستان، مخالفت شخص محسنی بود؛ اما انگیزه و دلیل این که چرا آقای محسنی با وحدت مخالفت ورزید، برایم روشن نیست. ممکن است تقابل خارج و داخل و مخالفت‌ها و رقابت‌های شخصی از عمده‌ترین دلایل مخالفت آقای محسنی باشد. فکر می‌کنم آقای محسنی با موجودیت چهره‌هایی مانند شهید مزاری، موقعیت شخصی‌اش را در قالب حزب تازه تأسیس وحدت چندان مستحکم نمی‌یافت.

از سوی دیگر، حزب وحدت در داخل شکل گرفت و آقای محسنی در خارج بود. عده‌ای از مقامات ایرانی نیز در آن زمان از یک حرکتی که در داخل شکل گرفته بود، چندان حمایت نمی‌کردند و تا حدودی نگران بودند.

سناتور شریفی: در این که بعضی از سران حزب حرکت اسلامی، مانند سید علی جاوید و سید هادی «هادی» و تعداد دیگر از اعضای شورای مرکزی حزب حرکت، میثاق وحدت را امضا کردند و بعد زیر قول‌شان زدند، علتش را باید خود آن‌ها جوابگو باشند؛ اما به باور من، حزب حرکت از اساس بر مبنای ایجاد اختلاف بین احزاب شیعی و هزاره‌ها به وجود آمده بود. آیت‌الله محسنی با آن مقام‌طلبی و شهرت‌خواهی منحصر به فردی که داشت، به نحوی می‌دانست که در حزب وحدت با بودن شهید مزاری و هم‌فکرانش، محل اعرابی ندارد. دست و پایش از استفاده جویی‌ها، موقعیت‌طلبی‌ها به کلی بسته می‌شود؛ فلذا حزب وحدت را رد کرد و طرفدارانش که میثاق وحدت را امضا نموده، بر سر قرآن شریف دست گذاشته و سوگند شرعی یاد نموده بودند تا از وحدت حمایت نمایند و منافع اسلام، جهاد و مردم مجاهد را در اولویت قرار دهند، تعهد خود را شکستند و در ضدیت با اتحاد و حزب وحدت قرار گرفتند. به اعتقاد من، جز منافع شخصی، دلیلی دیگری وجود نداشت که آقای شیخ آصف محسنی و اعضای حزیش، وحدت را رد و پیمان خود را نقض نمایند.

استاد علیزاده مالستانی: آیت‌الله محسنی باغش گل کرده بود، توقع داشت رهبر هزاره‌ها شود. وقتی در برابر شهید مزاری خود را حقیر احساس کرد و فهمید مردم هزاره وی را به حیث رهبر نمی‌پذیرند، از وحدت برید. اعضای عمده حرکت اسلامی نیز در حزب وحدت جایگاه مناسبی که امتیازات مورد نظرشان محفوظ بماند نمی‌دیدند، از پیکره حزب وحدت خود را جدا کردند، تعهد و میثاق خود را شکستند. فیاض: در سال ۱۳۶۸ در تأسیس حزب وحدت، شخصیت‌های بزرگ حرکت اسلامی؛ چون: سید هادی، انوری، فیاض ارزگان و... در بامیان حضور داشتند و میثاق‌نامه وحدت را امضا کردند. روزی که میثاق‌نامه امضا شده و دعای وحدت خوانده می‌شد، آقای انوری را دیدم از بس متأثر شده و اشک می‌ریخت، سرش را

به دیوار می‌کوبید که برایم خیلی جالب بود. اما بعدها که با آیت‌الله محسنی مشورت کردند، ایشان چند شرط گذاشت که اجرایی شدنش امکان نداشت. از جمله شرایط که قابل عمل نبود، «محاكمه عوامل جنگ‌های داخلی» بود. پذیرفتن این سخن، یعنی وحدت، بی‌وحدت؛ زیرا باید تمام سران احزاب، حتی خودش باید محاکمه می‌شد؛ گرچه وی، به نظر خودش بی‌طرف بود. اما آن شرطی که باید «شورای امامیه تشکیل شود»، حزب وحدت آن را پذیرفت و بر اساس همان شرط، «شورای عالی نظارت» به وجود آمد.

در کل، آیت‌الله محسنی با طرح شرط غیر عملی، می‌خواست بهانه نیوستنش را داشته باشد تا فردا بگوید حزب وحدت شرایط ما را نپذیرفت و ما هم به وحدت نیوستیم. اما در واقع، شخص محسنی و همراهانش، منافع شخصی و حزبی خود را در پیوستن به حزب وحدت نمی‌دیدند و محسنی به جز رهبری کل تشیع در افغانستان قناعت نداشت. او تلاش داشت حزب حرکت هم‌چنان پابرجا بماند و بعدها به‌عنوان یک حزب، نه به نمایندگی از جامعه شیعه و هزاره، دنبال منصب وزارت بود و همین که به چند چوکی از سوی ربانی دست یافت، گفت: «حرکت اسلامی به خواست خود رسید.»

برخی از شخصیت‌های حزب حرکت، به‌صورت شفاهی پیوستن خود به حزب وحدت را به پیوستن آیت‌الله محسنی به حزب وحدت مشروط کرده بودند. تعدادی تعهد و پیمان خود را شکسته به حرکت بازگشتند و تعدادی چون فیاض ارزگانی و سید ابراهیم‌شاه در بامیان ماندند. دلیل بریدن آقایان، به نظرم منافع شخصی و حساسیت طایفه‌ای‌شان بود. وقتی در حزب وحدت می‌آمدند، آن برو بیای قبلی را نداشتند و باید در سطح دیگران نشست و برخاست می‌کردند و این، با روحیه بلندپروازی و امتیازطلبی آقایان سازگاری نداشت.

از طرف دیگر، رویکرد رقابت‌های سیاسی در کشور قومی شد و خواسته‌ها هم از آدرس اقوام مطرح می‌شد. واقعیت امر این بود که در حزب وحدت، اکثراً شخصیت‌های بزرگ هزاره و شیعه جمع شده بودند و اکثریت را هزاره‌ها تشکیل داده

و در تعامل اجتماعی قدرت در کشور، خواهان حقوق قومی بودند؛ مثلاً حزب وحدت به جای عنوان «شیعه»، عنوان «هزاره» را در برابر پشتون، تاجیک و ازبک قرار داده بود و می‌گفت: اگر تو حکمتیار سهم پشتون را می‌خواهی، تو ربانی سهم تاجیک و تو جنرال دوستم سهم ازبک را می‌خواهی، چرا من هزاره از عنوان مذهبی استفاده کنم و چرا سهم قوم خود را نخواهم؟ (گرچه در عمل، شیعه و هزاره یکی‌اند).

اما این حرف به مذاق عده‌ای خوش نمی‌آمد؛ لذا شهید مزاری را متهم به قوم‌گرایی و با تصمیمات و خواست‌های او مخالفت کردند. در میدان عمل، نیز در جبهه مخالف او قرار گرفتند که ناگزیر باید حرف آنان را باید بزنند.

استاد ناطقی: این پرسش مهم است. شورای ائتلاف یک هیأت را به بامیان فرستاد و آقای شیخ حسین ابراهیمی، نماینده آیت‌الله خامنه‌ای، در رأس این هیأت به بامیان رفت و سید علی جاوید هم عضو همین هیأت بود. از مسئولان ایران در امور افغانستان آقای ابراهیمی به شدت مخالف وحدت بود. وی تأکید داشت که وحدت بامیان به جایی نمی‌رسد. دوستان با این کارشان به وحدت نمی‌رسند و از این طرف ائتلاف جاقانده را نیز خراب می‌کنند. این حرف را من بارها از ایشان شنیدم و من عضو شورای ائتلاف بودم. در ائتلاف از هر حزب دو نفر در شورای ائتلاف عضویت داشتند از طرف سازمان نصر یکی من و دیگری استاد خلیلی عضو شورای ائتلاف بودیم.

سید علی جاوید وقتی که از داخل برگشت، به شدت موضع مخالف وحدت را گرفت. من یگان وقت می‌گفتم او قرآن‌خور سوگند یاد کردی میثاق را امضا کردی و حالا چرا مخالفت می‌کنی؟! سید علی جاوید می‌گفت قرآن در زیر سرنیزه چندان قرآن هم نیست. ما در زیر سرنیزه سوگند یاد کرده‌ایم و در زیر سرنیزه میثاق را امضا کرده‌ایم. گاهی هم می‌گفت سرنیزه مزاری. علت اصلی مخالفت با حزب وحدت از سوی حرکت به نظر من یکی همان گپ آیت‌الله محسنی است که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ گفته بود که مزاری قابل اعتماد نیست. واقعاً آیت‌الله محسنی از مزاری هراس داشت و به دیگران اهمیتی نمی‌داد. پدرکشتگی هم که داشت؛ چون پدر و برادران استاد مزاری را حرکت اسلامی به بدترین وضعی به شهادت رساند. آیت‌الله محسنی با استاد

مزاری هرگز و هرگز نمی‌توانست کار نماید. دلیلش ترس از مزاری و از رهبری مزاری بود. با اعلام حزب وحدت حرکت عملاً انشعاب کرد و بخش زیادی از حرکت به حزب وحدت ملحق شد و اما محسنی و جاوید نیامدند.

خلاصه کسی بیرون نشد؛ تنها آقای سید علی جاوید و آیت‌الله محسنی و بعدها سید هادی بیرون شدند. دلایل همان است که اشاره کردم. محسنی با وجود مزاری جایی برای خود نمی‌دید و مثل دیگر آیات عظام رهبری مزاری را قبول نکرد. آقای جاوید ماهانه دریافتی از شیخ حسین ابراهیمی داشت و دیگر این که منافع جاوید با آیت‌الله محسنی در همه موارد گره خورده است و هرگز از هم جدا نمی‌شوند؛ مگر این که عزرائیل جدای‌شان نماید.

مخالفت آیت‌الله محسنی را که می‌دانیم و شرح دادم که از مزاری هراس داشت و با رفتن در حزب وحدت، محسنی گم می‌شد و از سویی هم مثل آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله کابلی رهبری مزاری را قبول نداشت و طبعاً با مزاری و با حزب وحدت مخالف شد. اما سادات را نمی‌دانم که با مزاری مخالفت کرده باشند. ساداتی که در احزاب و در حرکت هستند، آن‌ها به دلایل محسنی، مخالف شهید مزاری هستند.

برهانی: به نظر شما شهید مزاری و همراهان سیاسیش در جذب این احزاب و آقایان کوتاهی نداشتند؟

جعفری: نه هیچ کوتاهی صورت نگرفته است. در جذب رهبرانش قبلاً گفتم ممکن نبود؛ چون احساس با مردم و در کنار مردم بودن در آن‌ها نبود. به تعبیر علامه جعفری، احساس همه برای من نه من برای همه بود.

خیلی‌هایش احساس کردند که در کنار شهید مزاری بودن نام و نان ندارد؛ لذا به حزب خودشان برگشتند.

جوادی: اولاً، هیچ کوتاهی و قصوری نبود. رهبر شهید با تمام جریان‌ها و افراد مؤثر در تماس شد و همه جبهات و جناح‌ها در داخل کشور در جریان جزئیات و کلیات شکل‌گیری حزب وحدت بودند و در سفرشان به ایران هم ماه‌ها با سران احزاب مذاکره نمود. ثانیاً، بحث کوتاهی و عدم کوتاهی کسی مطرح نیست؛ آیا وحدت و

انسجام و جمع شدن در یک محور و داشتن موقف واحد سیاسی به خاطر سرنوشت مشترک، نیاز به عذر و التماس فرد خاصی دارد؟ درک از وضعیت موجود و احساس مسئولیت و یا ناز کردن و ناز کشیدن کدام وظیفه ما است؟ مگر برای سرنوشت جامعه همه مکلف نیستیم؟

سبحانی: به نظر من، برای جذب آن‌ها از سوی رهبر شهید هیچ گونه کوتاهی صورت نگرفت. این‌ها همان‌طور که رهبر شهید به نقل قول از سیرت طالقانی و او به نقل قول از جاوید گفته بود: حاضر است حکومت لنین را قبول کند؛ اما حاضر نیست از مجتهد هزاره تقلید کند و یا با هزاره اتحاد نماید و به طور برابر با هزاره‌ها سهم داشته باشد. این سخن را شهید مزاری در سخنرانی عمومی خود گفته است و تا هنوز نه جاوید تکذیب کرده و نه سیرت طالقانی؛ بنابراین، محسنی و سادات حرکت تصمیم گرفتند آگاهانه خیانت کنند و جلو قدرتمند شدن هزاره را بگیرند.

وکیل سعادت: نه. به نظر من هیچ نوع کوتاهی وجود نداشته است. آن گونه که اشاره شد، هم قبل از امضای میثاق وحدت و هم بعد از امضای آن، تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا «وحدت» در بین اعضای ائتلاف هشت گانه همگانی باشد؛ اما متأسفانه چنین نشد! وضعیت نابسامان آن زمان و ضرورت وحدت احزاب سیاسی، رهبران و فرماندهان جهادی را در یک آزمون دشوار تاریخی قرار داده بود. همه رهبران احزاب و شخصیت‌های سیاسی مسئولیت داشتند تا در راستای وحدت تلاش کنند؛ یعنی این مسئولیت تنها به عهده شهید مزاری و همراهان سیاسی ایشان نبود تا فکر شود که آن‌ها کوتاهی داشته‌اند یا نداشته‌اند؟ حزب وحدت ادامه سازمان نصر نبود تا شهید مزاری و اعضای سازمان نصر، در راستای جذب احزاب و شخصیت‌های دیگر کوتاهی کرده باشند. حزب وحدت یک تشکل جدید، با ترکیب جدید، اساس نامه جدید، هویت و عنوان جدید، اهداف جدید و در یک کلام پاسخ به یک نیاز جدید بود.

آقای محسنی، ابتدا بدون قید و شرط، اتحاد احزاب را حداقل در سطح چهار حزب پذیرفته بود؛ اما همان گونه که در پاسخ پرسش قبلی اشاره شد، بعد از امضای میثاق وحدت در بامیان، ایشان دو پیش شرط مطرح نمود: «تشکیل شورای علمای

امامیه به منظور نظارت بر عملکرد حزب وحدت و تشکیل شورای قضایی.» هردو پیش‌شرط آقای محسنی بعداً پذیرفته شد؛ اما با آن‌هم آقای محسنی راضی نشد که حرکت اسلامی افغانستان به حزب وحدت پیبوند.

در ترکیب نخستین هیأتی که در سال ۱۳۶۸ بعد از امضای میثاق وحدت به ایران سفر کرد، عصمت‌اللهی و سید مدرسی، دو چهره حرکتی نیز وجود داشتند. این هیأت مأموریت داشت که پیام وحدت را به خارج منتقل و از شخصیت‌های سیاسی دعوت نماید تا به مرکزیت حزب تازه‌تأسیس وحدت (بامیان) حضور یابند.

دومین هیأت بلندپایه حزب وحدت، به منظور ادغام دفاتر احزاب و انحلال رسمی ائتلاف هشت‌گانه و احزاب شامل در آن، تحت ریاست شهید مزاری و با عضویت شهید صادقی نیلی و جمعی دیگر از شخصیت‌ها به ایران سفر کرده بود. این هیأت با تمام توان تلاش نمود تا شخصیت‌های سیاسی را به داخل دعوت نموده و وحدت را در داخل و خارج از کشور همگانی نماید. هیأت دوم زمانی به ایران مسافرت نمود که اعضای شورای عالی نظارت و شورای مرکزی نیز مشخص شده بودند. عده‌ای از اعضای شورای عالی نظارت و شورای مرکزی در آن زمان در خارج کشور بودند؛ بنابراین، هیأت بلندپایه دوم دعوت‌نامه‌های رسمی عنوانی اعضای شورای عالی نظارت و شورای مرکزی با خود آورده بودند. یکی از این نامه‌ها، مشخصاً عنوانی قربانعلی محقق، محمد آصف محسنی، سید محمدظاهر محقق و شیخ علی افتخاری نوشته شده بود. هیأت بلندپایه اعزامی حزب وحدت اسلامی افغانستان، ضمنی که این نامه‌ها را به آدرس‌های شان سپردند، در جلسات متعدد از افراد دعوت‌شده خواستند که به ندای وحدت گوش دهند و در داخل تشریف ببرند؛ اما متأسفانه با وجود آن، حزب حرکت از پذیرش حزب وحدت خودداری ورزید و تمام نمایندگان آن، با وجودی که میثاق وحدت را امضا کرده بودند نیز به جز فیاض ارزگانی، از پیوستن به حزب وحدت اسلامی افغانستان خودداری ورزیدند.

سناتور شریفی: شهید مزاری و همراهانش از اعضای حزب وحدت هیچ‌گونه کوتاهی نکردند؛ بلکه در گرد هم آوردن احزاب شیعی زیر یک چتر واحد، فداکارانه

تلاش کردند. اما پیدا بود که برای استفاده جویان در حزب وحدت امکان استفاده جویی وجود نداشت.

استاد علیزاده مالستانی: درب حزب وحدت به روی آقایان باز بود و ورود کسی در حزب وحدت مانعی نداشت.

فیاض: نه، شهید مزاری هر آنچه منطقی، معقول و در توان شان بود، دریغ نکرد. استاد ناطقی: آقایان محسنی و جاوید و... قصه شان را گفتم؛ اما مزاری در جذب یک عده و بیرون کردن شان از خانه های شان و در بزرگ کردن شان ضرر کرد؛ زیرا ثابت شد که همه آن هایی که مزاری در حزب آورد و عضو شورای عالی نظارت شدند و اعضای با صلاحیت مرکزی، همه آن ها مخالف شهید مزاری شدند و در بدترین روزها مزاری را تنها گذاشتند و همان گونه که گفتم، حتی مرتکب خیانت شدند و اگر حزب وحدت از شیوه های احزاب دیگر در دنیا کار می گرفت، باید تعداد آن ها محاکمه می شدند که نشد. آیت الله محسنی با کدام طرح وحدت همکاری داشت که در حزب وحدت می آمد. ایشان - همان گونه که گفتم - به شدت از مزاری می ترسید و به این جمع بندی دست یافته بود که رفتن در حزب وحدت همان و قبولی رهبری مزاری همان؛ با وجود مزاری در رأس حزب، مردم دیگر به دنبال آیت الله محسنی و هیچ آیت الله دیگر نمی روند.

برهانی: به نظر شما چرا برخی از شخصیت های حزب حرکت با این که وحدت را پذیرفته بودند، از وحدت بریدن؟

جوادی: البته عده ای از حرکتی ها بر عهدشان ماندند؛ کسانی چون سید ابراهیم شاه حسینی و استاد حیدری در این راه شهید شدند، کسانی هم چون استاد فیاض ارزگانی تا آخر ماندند و کسانی هم چون صادق مدبر بعداً پیوستند؛ ولی تعدادی هیچ گاه شامل حزب وحدت نشدند که از آن جمله خود آقای محسنی است. کسانی هم مثل جاوید، هادی هادی و انوری میثاق وحدت را امضا کردند؛ اما بعداً برآمدند و هیچ گاه پاسخ روشنی هم از سوی آن ها برای تاریخ داده نشده و نمی دانم خود چه پاسخی دارند؟ سال گذشته نوشته ای به نام جاوید در مورد زندگانی رهبر شهید در سایت ها منتشر شد که

با توجه به وضع جسمی و روحی جاوید قطعاً از او نبود؛ بلکه کار گروهی حرکتی‌های وابسته به محسنی بود که به نام جاوید و شاید زیر نظر او نوشته شده بود. در آن نوشته تمامی جنگ‌ها و رفتار حرکتی‌ها در مقابل حزب وحدت و شخص رهبر شهید توجیه و تفسیر شده؛ لیکن موضوع عهدشکنی‌شان در قسمت خروج از حزب وحدت و پشت کردن به امضا و تعهد قرآنی توضیح داده نشده است.

من گمانم این است که دو سه چیز باعث شد که آن‌ها از مسیر رفته بازگردند: اول، نپیوستن رهبری حرکت اسلامی به وحدت و منحل نشدن تشکیلات حرکت؛ دوم، امکانات و پشتوانه‌هایی که حزب حرکت داشت و به خصوص موقف آن در دولت مجاهدین خیلی از مسئولین و قومندانان حرکت را واداشت تا در جریان قبلی‌شان مانده و از امکانات و موقعیت استفاده کنند و سوم، تناقضات و تضادهای درونی حرکت که دسته‌های هزاره و غیر هزاره شکل علنی و جدی به خود گرفته و رهبری و قدرت با دسته‌های غیر هزارگی بود و چون در این کشاکش، دسته‌های هزارگی مغلوب شده به وحدت پیوستند، غیر هزارگی‌ها وحدت را خلاف منافع خود می‌دانستند. هم چنین بین سید انوری و سید جاوید بر سر اقتدار در حزب حرکت رقابت شدید بود و نپیوستن انوری به حزب وحدت، سید جاوید و سید هادی را هم پشیمان کرد؛ چون آن‌ها فکر می‌کردند حزب وحدت به جایی نمی‌رسد و دوباره احزاب منحل‌ه احیا می‌گردند و آن‌ها موقعیت‌شان را در حرکت و در نزد محسنی از دست می‌دهند. راستش خیلی‌ها بر اساس محاسبات ظاهری میثاق وحدت را امضا و به قرآن سوگند یاد کرده بودند و وحدت ذاتاً هدف و مقصدشان نبود.

بنیاد اندیشه
تاب ۱۳۹۰

وکیل سعادت: فکر می‌کنم تا حدودی روشن است. نپیوستن محسنی به حزب وحدت، به عنوان رهبر حزب حرکت، باعث شد که اعضای بلندپایه آن حزب نیز با وجودی که میثاق وحدت را امضا کرده بودند، ناگزیر از حزب وحدت فاصله بگیرند و به راه قبلی خویش ادامه دهند. من همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردم، نقش شخص محسنی را در مخالفت با حزب وحدت برجسته می‌بینم؛ بنابراین، مخالفت محسنی با این حزب تازه تأسیس، کار را به دیگر شخصیت‌های حرکتی نیز دشوار ساخت و آن‌ها

سرانجام به همان راهی رفتند که محسنی می‌خواست.

استاد عزیززاده مالستانی: منافع سیاسی، حزبی و طبقاتی خود را در حزب وحدت نمی‌دیدند، از حزب فاصله گرفتند.

برهانی: به نظر شما چرا برخی از کتله‌ها و جناب آیت‌الله محسنی با شهید مزاری مخالف بودند؟

وکیل سعادت: پاسخ دقیق ندارم؛ اما یک نکته را می‌خواهم تصریح کنم که مخالفت آقای محسنی و برخی از سادات منتسب به حزب حرکت، مانند جاوید، انوری و هادی با شهید مزاری، از مخالفت سیاسی فراتر می‌رود. آن‌ها در برابر شهید مزاری کینه دارند / داشتند. این کینه در سینه شخص آقای محسنی انباشته‌تر است. دو دلیل را می‌توان تصور کرد: اول این‌که با شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان و با مقاومت غرب کابل و اوج محبوبیت شهید مزاری، آقای محسنی نه تنها به محاق رفت؛ بلکه به یک چهره منفور نیز بدل شد. دوم این‌که با شکل‌گیری حزب وحدت و رهبری شهید مزاری، ساختار سلسله‌مراتبی سنتی هزاره‌ها نیز، دگرگون شد. بعد از آن، انسان‌ها تنها به دلیل رنگ عمامه و به دلیل پوشیدن عبا و قبا احترام نمی‌شدند؛ بلکه احترام انسان‌ها به عملکرد سیاسی و اجتماعی آن‌ها بیش‌تر گره خورد.

شهید مزاری، با آن‌که یک طلبه بود و همواره در هیأت یک طلبه در جامعه ظاهر می‌شد؛ اما خود را از جنس مردم می‌دانست. با آن‌ها به زمین می‌نشست و یک‌رنگ و صادقانه حرف می‌زد. این نوع رفتار و موضع‌گیری، ساختار سنتی فکری و اجتماعی هزاره‌ها را که در آن سادات و علما، قطع‌نظر از عملکرد سیاسی و اجتماعی‌شان در رأس هرم سلسله‌مراتبی جامعه می‌نشستند، برهم زد و این، شاید برای برخی از کتله‌ها و افراد خودخواه که از آدرس دین و روحانیت تغذیه می‌شدند و برای خودشان جایگاه برتری تعریف می‌کردند، گران تمام شده باشد. اگرچه شما در پرسش‌تان جانب احتیاط را رعایت کرده‌اید و از تعبیر «برخی از کتله‌ها» استفاده نموده‌اید؛ اما بهتر بود به جای برخی از کتله‌ها که نوعی دسته‌بندی خونی و نژادی را نیز نشان می‌دهد، نام افراد را ذکر می‌کردید. هیچ کتله‌ای از جمله سادات با شهید مزاری مشکل نداشتند و شهید

مزاری نیز آن‌ها را دوست داشت؛ اما این دوستی و احترام، تنها به دلیل خون و نژاد نبود. بیش‌ترین احترام مردم و شهید مزاری به آن‌ها از عملکرد و خدمت آن‌ها ناشی می‌شد. شخصیت‌های بزرگی، مانند شهید سجادی، شهید یزدان‌پرست هاشمی، مرحوم سید عباس حکیمی، شهید سید علی علوی و سادات دیگری که هم‌اکنون در قید حیات‌اند، نسبت به شهید مزاری عشق می‌ورزیدند و متقابلاً آنان نیز در نزد شهید مزاری جایگاه خاصی داشتند و هرگز بحث سید و هزاره در حزب وحدت اسلامی افغانستان تحت رهبری شهید مزاری مطرح نبود. این واقعیت از دقت در ترکیب شورای مرکزی آن حزب بیش‌تر برجسته می‌شود. بیش‌ترین تعداد اعضای شورای مرکزی را سادات تشکیل می‌دادند. از این جهت به نظر من، بنا به تعبیر شما، برخی از ساداتی که با شهید مزاری مشکل داشتند، نیز عمدتاً مربوط به حزب حرکت بودند که کینه‌شان نسبت به شهید مزاری، از کینه محسنی و اختلاف حزبی ناشی می‌شد.

استاد علیزاده مالستانی: موضوعات کتلوی و خونی و تباری کلیت نداشت؛ بلکه برخی از افراد از کتله سادات محترم و جناب آیت‌الله محسنی، سعی می‌کردند امتیازات قومی و خانوادگی خود را در قالب دین و دین‌داری حفظ کنند و با رنگ و لعاب مذهب بر مردم دین‌دار مسلط باشند. شهید مزاری با استفاده ابزاری از دین مخالف بود و «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» برای وی یک اصل بود. کسانی که با چنین اصل، منافع خود را در معرض ضیاع می‌دیدند، با شهید مزاری مخالفت کردند.

هـ) تعیین رهبر در غیاب

برهانی: چطور شد که شهید مزاری عیاباً به دبیری حزب وحدت برگزیده شد؟ جعفری: آنچه از زبان استاد اکبری در خانه فرزندش آقای حبی شنیدم، این بود که استاد اکبری می‌گفت همه مخالف رهبر شهید بودند و تمام نصری‌ها به من گفتند شما دبیر باشید؛ ما از شما حمایت می‌کنیم. استاد اکبری می‌گفت من گفتم من تنها کسی را که می‌توانم به او اعتماد کنم که او می‌تواند حزب را رهبری کند و مردم را متحد و یک‌پارچه گرداند، استاد مزاری است. این چنین بود که همه به دبیری ایشان رأی دادند.

جوادی: مطابق اساس‌نامه حزب، تمامی اعضای شورای مرکزی و دیگر مسئولینی

که عضویت کنگره سالانه حزب را داشتند، به خاطر تعیینات به بامیان فراخوانده شده بودند. تمامی اعضا از داخل و خارج جمع شده بودند و حزب ناگزیر از برگزاری کنگره بود؛ چون در غیر آن، اساس نامه نقض می شد و با توجه به مصارف، خطرات و دشواری راهها و مصروفیت مسئولین در حوزهها و جبهات، امکان تجمع دوباره بسیار مشکل بود. رهبر شهید نیز در راه بود؛ اما در بازگشت از مأموریتی که برای ادغام دفاتر احزاب و فعال ساختن نمایندگی حزب وحدت در خارج داشتند، در مسیر راه با دشواریهای زیادی برمی خورد و کاروانشان از هم می پاشد و خودشان چند ماه را در جاهای نامعلومی بین فراه و هلمند می ماند. در همین فاصله ای که ایشان گم بودند، شورای مرکزی در بامیان تشکیل جلسه داده، ایشان را دبیر کل حزب تعیین می کنند. اولین رئیس شورای مرکزی حزب وحدت به صورت موقت تا برگزاری کنگره حزب، استاد اکبری بود و طبعاً برای بار دوم اعضای پاسداران کاندید نمی کردند و نوبت به سازمانیها بود. بر علاوه روایت استاد اکبری این است که من مزاری را شایسته تر می دیدم و غیر از او کسی نمی توانست حزب را رهبری کند و چنین درکی هم علت عمده بود که از پاسداران غیر ایشان کسی دیگری مدعی رهبری نبودند. ایشان هم بر علاوه این که دوره اش را تمام کرده بود، بار دیگر انگیزه نداشت. برخلاف بعضی تصورات یا برخی تعابیر در روایت از استاد اکبری، کسی مخالف رهبر شهید هم نبوده جز یک مورد پیشنهاد دیگر که پذیرفته نشده بود. شرایط در کشور هم به گونه ای بود که تحولات بسیار گسترده و دگرگونی عمیق و تغییرات وسیع در راه بود و رهبری شرایط بحران و گذر از بحران با ریاست حزب در درون هزاره جات بسیار فرق داشت. به هر صورت توافق کلی این می شود که سازمانیها کاندیدشان را مشخص کنند، گرچند توسط آقای حکیمی استاد خلیلی در غیاب خودشان کاندید شده بوده؛ ولی به دلایلی از جمله بی رغبتی خود ایشان، جدی گرفته نمی شود و در نهایت بر سر دبیر کلی رهبر شهید اجماع می شود. عمده ترین دلیلی که کسی خود را در مقابل ایشان کاندید نمی کند، به نظرم این بوده که ایشان در راه تقویت و تحکیم وحدت در مسیر راه گم بود و فداکاری کرده بود و تا سرنوشتشان معلوم نمی شد، اخلاقاً غیر قابل قبول بود که

سمتی را که شایسته‌اش بود و حقش، کسی دیگر بگیرد. بر علاوه در آن شرایط دشوار و تشدت و نفاق دیرینه کسی توان و ظرفیت رهبری جریان نوپای وحدت را نداشت و در موفقیت و فداکاری و توانمندی رهبر شهید اجماع بود. هم چنین اعضای گروه‌های منحلۀ دیگر از میان سازمانی‌ها به رهبر شهید باور داشتند و خود سازمانی‌ها اخلاقاً خلاف آن رفتار نمی‌کردند؛ لذا به پیشنهاد آقای حکیمی توجه نشده بود.

سبحانی: در مورد این که چرا ایشان به عنوان رئیس شورای مرکزی انتخاب شد، می‌توانم این مطلب را به عنوان نشان لیاقت و قدردانی از ایشان از جانب شورای مرکزی بدانم؛ چون انتخاب در وقتی صورت گرفت که ایشان بعد از موفقیت در جمع‌آوری دفاتر احزاب در ایران و افتتاح شورای نمایندگی حزب وحدت در خارج از کشور، با کاروانی از وسایل نظامی و فرهنگی، با پای پیاده، در مسیر هزاره‌جات بود. بعد از کمین خوردن کاروان ایشان، زنده و مرده بودن ایشان نامعلوم بود. شایعات در بعضی رسانه‌های ایران از جانب مخالفین پخش شده بود که ایشان شهید شده است. کاری که ایشان موفق بر انجام آن شده بود، برای حزب بسیار حیاتی بود و قبل از آن چندین هیأت که از داخل آمده بودند، موفق بر آن کار نشده بودند. البته در این موفقیت، نقش صادقی نیلی را نباید دست کم گرفت. او هم عضو این هیأت بود؛ اما این که در مقابل ایشان چه شخصیت‌هایی کاندید بود، از منابع پاسداران (در جزوۀ پس از سکوت آقای زاهدی) گفته شده که آقای اکبری و جناح پاسداران از ایشان حمایت کرده بوده. در داخل سازمان نصر، آقای عباس حکیمی و یک عده‌ای، اصرار بر آقای خلیلی داشته که با حمایت پاسداران و عده‌ای از اعضای نصر سابق از آقای مزاری، طرفداران خلیلی از مطرح کردن ایشان دست برداشتند.

وکیل سعادت: بلی. تا حدودی اطلاع دارم. بعد از امضای میثاق وحدت، در اولین تعیینات حزب وحدت اسلامی افغانستان که فکر می‌کنم یک تعیینات اضطراری و موقت بود، شهید مزاری به عنوان مسئول کمیته سیاسی انتخاب شد. در سال ۱۳۶۹ وقتی که ایشان برای ادغام دفاتر احزاب منحلۀ و ابلاغ حزب وحدت در رأس هیأتی به ایران سفر کرد، در واقع مسئولیت کمیته سیاسی حزب وحدت را به عهده داشت. اولین

کنگره سراسری حزب وحدت، در سال ۱۳۷۰ در غیاب شهید مزاری دایر شد. شهید مزاری زمانی که با یک کاروان کوچک، با امکانات فرهنگی از ایران عازم افغانستان بود، با کمین دشمن مواجه گردید و حدوداً شش ماه مفقود الاثر بود. هیچ کسی از سرنوشت ایشان اطلاع درستی نداشت. شایعه دستگیری ایشان منتشر شده بود. درست در همین زمان حزب وحدت اسلامی افغانستان در بامیان، اولین تعیینات رسمی خود را توسط اولین کنگره سراسری، انجام داد. در این تعیینات تاریخی، شهید مزاری به عنوان رئیس شورای مرکزی یا دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب شد.

فکر می‌کنم در آن زمان، هیچ‌یک از رهبران احزاب منحل، خودشان را به دبیر کلی یا ریاست شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان کاندیدا نکرده بودند. من داستان کنگره سراسری حزب وحدت در سال ۱۳۷۰ و انتخاب شهید مزاری به حیث دبیر کل آن حزب را به طور خاص از آقایان خادم حسین ناطقی شفایی و محمد ناطقی از چهره‌های سازمان نصر و محمد اکبری از رهبران پاسداران جهاد پرسیده‌ام. البته روایت‌هایی که من از افراد حاضر در کنگره به یاد دارم، کمی متفاوت است. محمد ناطقی از اعضای شورای مرکزی سازمان نصر می‌گوید در این که مقام دبیر کلی حزب وحدت به سازمان نصر منحلۀ تعلق بگیرد، اختلاف نظری نبود؛ اما در این که چه کسی از رهبران سازمان نصر به حیث دبیر کل انتخاب گردد، در میان خود اعضای سازمان نصر منحلۀ اختلاف نظر وجود داشت. بر اساس روایت آقای محمد ناطقی، سازمان نصر منحلۀ دو کاندید داشته است که هر دو در جلسه حضور نداشته‌اند: یکی شهید مزاری و دیگری استاد خلیلی. آقای ناطقی می‌گوید بعد از بیست روز بحث، اعضای سازمان نصر منحلۀ، به کاندیداتوری شهید مزاری موافقت کردند و بر این اساس همه اعضای کنگره به اتفاق آرا شهید مزاری را به عنوان دبیر کل حزب انتخاب کردند. آن گونه که آقای ناطقی روایت می‌کند، سایر احزاب منحلۀ؛ از جمله پاسداران جهاد برای دبیر کلی حزب وحدت، کاندیدا نداشتند. محمد اکبری که در آن زمان ریاست موقت حزب وحدت اسلامی افغانستان را به عهده داشته است، نیز خود را کاندید دبیر کلی نکرده بوده است.

روایت محمد اکبری اما کمی متفاوت‌تر است. او می‌گوید در آن زمان سازمان نصر و پاسداران جهاد، از مجموع احزاب منحل، دارای نقش بیش‌تر بوده‌اند. به همین دلیل، این اجماع وجود داشته است که دو موقف برجسته به این دو جریان منحل، تعلق بگیرد؛ «ریاست شورای مرکزی» و «ریاست شورای نمایندگی تهران». قرار بوده است رئیس شورای نمایندگی تهران، در عین حال، سخنگوی حزب نیز باشد. البته به قول آقای اکبری در آن زمان تعبیر «دبیر کل» چندان رایج نبوده و در اساس نامه آن زمان نیز تعبیر دبیر کل وجود نداشته است. ایشان می‌گویند در آن زمان به عوض دبیر کل، تعبیر رئیس شورای مرکزی به کار می‌رفت.

بر اساس روایت آقای اکبری، اعضای مهم سازمان نصر، در انتخاب بین ریاست شورای مرکزی (دبیر کل) و ریاست شورای نمایندگی و سخنگویی، اختلاف نظر داشته‌اند. عده‌ای از چهره‌های سازمان نصر، خواهان ریاست شورای مرکزی (دبیر کل) بوده‌اند و کاندیدشان شهید مزاری بوده است؛ اما عده دیگر خواهان ریاست شورای نمایندگی و سخنگویی حزب بوده‌اند و کاندیدشان آقای خلیلی بوده است. آقای اکبری هم چنان قبول دارد که خودش برای ریاست شورای مرکزی (دبیر کلی) کاندید نبوده است؛ هرچند که بعضی از اعضای پاسداران جهاد ایشان را تشویق می‌کرده‌اند.

به هر حال، شهید مزاری در حالی به عنوان دبیر کل حزب وحدت انتخاب شده است که از سرنوشتش اطلاع دقیقی وجود نداشته است. انتخاب شهید مزاری در غیاب خودش، اوج خودگذاری و ایثار چهره‌های اصلی سازمان نصر و البته سایر شخصیت‌های حاضر در کنگره سراسری حزب را نشان می‌دهد.

سناتور شریفی: انتخاب شهید مزاری به رهبری حزب وحدت نه تنها در غیاب بود؛ بلکه شایعه‌هایی مبنی بر دست‌گیری و کشته شدن ایشان به شدت مطرح بود. در چنین حالتی، شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در یک اقدام شایسته و با نظر داشت منافع جهاد و مجاهدین، شهید مزاری را به حیث دبیر کل حزب وحدت اسلامی انتخاب نمودند. این انتخاب واقعاً یک گزینش شایسته و بایسته بود؛ زیرا

اعضای شورای مرکزی می‌دانستند که در آن شرایط متلاطم و طوفان‌خیز، تنها عبدالعلی مزاری می‌تواند کشتی وحدت، حیثیت و حیات مردم شیعهٔ افغانستان را از امواج سهمگین حوادث عبور دهد. کسی دیگر از اعضا، این توانایی را نداشت. بعد خداوند هم لطف نمود و مزاری زندهٔ خود را به هم‌زمانش رسانیده و سکان حزب وحدت و رهبری مردم خود را به دست گرفت. واقعاً این تصمیم شورای مرکزی یک تصمیم تاریخی، صمیمانه و عادلانه بود.

استاد عزیزاده مالستانی: شهید مزاری می‌گفت اگر مرکز حزب وحدت در بامیان باشد، هزاره را کسی نمی‌شناسد. به واقع هزاره در گرماگرم مقاومت حزب وحدت با حمایت بی‌دریغ مردم برای جهان شناسانده شد. اگر دفاع و مقاومت غرب کابل نبود، مردم هزاره همان اقلیتی بودند که نباید در تعیین سرنوشت مملکت نقش داشته باشند. فیاض: بر اساس اساسنامهٔ حزب وحدت، ریاست آن یک ساله بود و بعد از ریاست استاد اکبری در دورهٔ اول، باید تعیینات انجام می‌شد. در تعیینات جدید، استاد مزاری پیشنهاد شد و شخص استاد اکبری روی تعیین استاد مزاری اصرار فراوان داشت؛ بنابراین، شهید مزاری با این‌که در جلسه حضور نداشت، به ریاست برگزیده شد. اصولاً آن زمان موضوع رقابت و یارگیری‌ها وجود نداشت؛ همه چیز بر اساس رفاقت، صداقت و اخلاص انجام می‌شد که در این زمینه، به‌خاطر رفاقتی که بین استاد اکبری و استاد مزاری بود، استاد اکبری نقش عمده داشت.

استاد ناطقی: دلیلش در همان کنگرهٔ سال ۱۳۷۰ برایم روشن شد. ما یک جمعی بزرگی از تهران به‌سوی بامیان حرکت کردیم: آیات عظام فاضل، آیت‌الله کابلی و آیت‌الله صالحی و تعداد زیادی از سران احزاب هشت‌گانه از راه زابل به طرف هلمند حرکت کردیم و در موسی‌قلعهٔ هلمند خبر رسید که در ارزگان جنگ و درگیری بین حاکم باغران مولوی عبدالواحد و کجران مرکزی صورت گرفته است و راه بسته است. من همراه آقای فیاض و جناب عمرانی، برادر آقای مرتضوی، به طرف ارزگان حرکت کردیم؛ ولی کاروان رهبران و آیات عظام از موسی‌قلعه به طرف ایران برگشتند و ما خود را به بامیان رساندیم. مزاری با تعدادی از مجاهدین می‌خواستند از راه فراه به

طرف هزاره‌جات بیایند. ما در بامیان بودیم که خبرهای ضد و نقیض از سرنوشت ایشان می‌شنیدیم. خبرگزاری‌ها هم می‌گفتند که مزاری و با جمعی از همراهانش در مسیر راه دستگیر و یا کشته شده‌اند؛ ولی این خبرها تکذیب شد و اما هیچ خبری از سرنوشت‌شان نداشتیم. در بامیان بیست روز جلسات ما ادامه یافت و اختلاف بر سر دبیر کلی حزب وحدت بود. آقای اکبری می‌گفت معاونت استاد مزاری برایم احلی من العسل هست و این بی‌نهایت ناجوان‌مردی است که مزاری در میان دشت‌های فراه گم باشد و ما خود را دبیر کل نماییم. مرحوم سید عباس حکیمی پافشاری داشت که نامزد سازمان نصر استاد خلیلی می‌باشد. من و استاد محقق و دیگر دوستان این را قبول نداشتیم؛ ما می‌گفتیم که نامزد مزاری است. آیت‌الله بهشتی یک روز گفت ما در غم اختلاف شما نصری‌ها مانده‌ایم. استاد محقق گفت حاجی آقا نه تنها شما بلکه تمام مردم افغانستان در غم ما مانده‌اند. به هر صورت بین خود رأی‌گیری کردیم تنها استاد حکیمی رأی به دبیر کلی خلیلی داد و ما همه استاد مزاری را دبیر کل حزب وحدت پیشنهاد کردیم و این شد که مزاری به عنوان دبیر کل حزب در غیبت ایشان برگزیده شد.

و) انشعاب در حزب وحدت

برهانی: چرا برخی از شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار حزب، مانند جناب استاد اکبری و سید ابوالحسن فاضل، علیه شهید مزاری موضع گرفتند و از حزب انشعاب کردند؟ به نظر شما مشکل از جانب شهید مزاری نبود؟

جوادی: شاید هر کسی روایتی داشته باشد و قطعاً روایت‌های گوناگونی که بعضاً در حد هتاک، تهمت، تفسیق و توجیه جنایات و خیانت‌های علنی هم بوده تا هنوز شده و نشر گردیده است، از مجموع صحبت‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های منتقدین رهبر شهید در آن زمان که در کنار دولت استاد ربانی بودند، چند دلیل به دست می‌آید. آن‌ها رهبر شهید را به تکروری و عدم مشوره، به بهادادن به افسران و صاحب‌منصبان ارتش سابقه و به قول آن‌ها اعتماد به کمونیست‌ها به‌خاطر گرایش‌های قومی، در انحصار داشتن قدرت و امکانات مالی حزب و نیز به اصرار بر جنگ علیه دولت ربانی و ائتلاف با حزب اسلامی متهم می‌کردند که به نظر من توجیهاتی بودند که مردم

نمی‌پذیرفتند؛ چون واقعیت نداشت. واقعیت‌ها را عام مردم هم در آن روزها درک کردند و تا بی‌نهایت برای حفظ وحدت و سنگرهای آن و دستاوردهایش فداکاری کردند و هم بعد از شهادت رهبر شهید فداکاری نمودند و تا هنوز نه‌تنها چیزی از عشق مردم کاسته نشده؛ بلکه جوشش عشق مردم شدیدتر و درک مردم از رهبر شهید و آرمان‌هایش عمیق‌تر و علمی‌تر شده است. اکثریت مطلق رقبا و دشمنان آن روز مزاری، امروز آن دیدگاه‌ها را خود نفی می‌کنند.

واقعیت این است که نگاه آدم‌ها و برداشت‌شان از قدرت و ساختار قدرت متفاوت بود که برخی مرعوب می‌شدند و برخی در پی تغییر ساختار بودند. خیلی‌ها فکر می‌کردند همین که دولت آن‌ها را سهم می‌دهد، لطف می‌کند؛ چون این عده دولت را از خود و شراکت در آن را حق خود نمی‌دانستند. نگاه این‌ها به دولت نگاه مادون به بالا و مافوق بود و باز فکر می‌کردند که سهم‌نشدن در دولت می‌تواند یک فرصت تاریخی را از ما بسوزاند و در قطب‌بندی‌های قدرت هم گمان می‌کردند حکومت استاد ربانی پایان سلطهٔ قومی پشتون‌ها و بهشت جاویدان غیر پشتون‌ها است.

از دید رهبر شهید اما بخشش منصب و چوکی از سوی دولت ربانی و لطف آن به مردم ما، نه‌تنها نعمت نبود؛ بلکه دهن‌کجی و توهین بود. او فکر می‌کرد که تعداد کرسی کم و یا زیاد در دولت داشتن اهمیتی ندارد؛ بلکه حضور مردم ما در حلقهٔ تصمیم‌گیری مهم است و از دید او دولت چیزی غیر از نهاد ساخته و پرداختهٔ خود ما نباید باشد و دولت هرگز نه بخشنده باشد که فردا پس‌گیرنده هم باشد و نه مافوق؛ بلکه دولت حق ما است و نهاد ساختهٔ خود ما و حضور ما در آن بر اساس تصمیم خود ما باشد. رهبر شهید دولت ربانی و پیشکش‌هایش را یک فرصت نمی‌دید؛ بلکه تغییر نگاه‌ها را نسبت به سیاست، ساختار دولت و نظام و مردمان کشور یک آرزو و هدف می‌دانست و از دید ایشان کسی عاشق قیافهٔ کسی نبود و نباید دولت و جامعه را خط‌کشی کرده به این سو و آن سوی خط تقسیم کنیم. تاریخ را به قضاوتش واگذاریم و آینده را بر مبنای دولت-ملت مدرن و هم‌سرنوشت و با حقوق برابر بسازیم.

رهبر شهید سهم در دولت را می‌خواست؛ اما نه از طریق بخشش و لطف؛ بلکه با

میکانیزم شراکت در تصمیم‌گیری و حق و تساوی شهروندی. رهبر شهید ضد تاجیک نبود و ضد پشتون هم نبود؛ بلکه مشارکت اقوام را در ساختار می‌خواست و مشارکت به معنای نفی سلطه تاریخی پشتون بود؛ همان‌گونه که نفی انحصارگرایی فعلی تاجیک را هم دربرداشت؛ مگر این منطق درست درک نمی‌شد و تازه کم‌کم درک می‌شود.

رقابت دولت‌های پیرامون ما در افغانستان هم موجب شد که بخشی از ما به تبع آن بازی‌ها، در قطب دولت ربانی قرار بگیریم و با جانب دیگر خصومت نشان دهیم؛ ولی رهبر شهید خصومت و دوستی با هیچ‌کدام از این قطب‌ها نداشت؛ بلکه بسیار به زبان ساده و صریح و باورمندانه می‌گفت هرکس حرف ما را درک کند و حق ما را بشناسد، با او هستیم. حرف رهبر شهید انسانی و همگانی‌شدن سیاست بود و حقی که می‌خواست، تساوی حقوق شهروندی بود.

با تأسف موضوعات تبار و قبیله در درون حزب وحدت هم به تبع سیاست‌های دول پیرامون ریشه گرفت و مثل یک زخم چرکین دهان باز کرد و وجود افسران و سیاست‌مداران نظام سابق در صفوف قوت‌های حزب را عده‌ای بهانه گرفته سر شورش کردند. به طور واضح کتله‌ای از سادات که در حزب وحدت تعداد زیادی و در موقعیت‌های حساسی هم بودند، رهبری شهید را به دلیل نخوت و تکبری که متأسفانه ریشه در فرهنگ و سنت‌های حاکم بر جامعه شیعه دارد، تحمل نمی‌توانستند؛ ولی خود به دلیل آن‌که اکثراً مفت و بی‌زحمت از ایران داخل چرخه رهبری حزب شده بودند و ریشه مردمی نداشتند و کاری نمی‌توانستند، استاد اکبری را فریب داده وسیله رسیدن به مقاصدشان ساختند. استاد اکبری خود در صحبت‌های خصوصی با من از بدنیتی‌های آن‌ها و بعداً حتی از کج‌روی‌های‌شان با خودش شکایت داشت. هم‌چنین ایشان در صحبت‌های خصوصی‌اش از بدرفتاری بعضی از کسانی که در کنار رهبر شهید بودند، با خودش بسیار شکایت دارد.

آقای اسدی از علمای ورس که از قریه استاد اکبری است، می‌گوید من از ایران به کابل آمدم و نامه‌ای از سوی تعداد زیادی از علمای مقیم قم که دوستان استاد اکبری بودند، برای‌شان آوردم. آن‌ها به استاد توصیه کرده بودند که با مزاری مخالفت

نکند و به صلاح مردم و شخص خودش مخالفت نیست. استاد نامه را خواند و گفت من نه خود را شایسته‌تر از مزاری می‌دانم و نه مخالفت را به صلاح و می‌خواهم از پشتش راه بروم؛ ولی فلانی‌ها مرا حتی در پشت سر مزاری هم نمی‌گذارند و خوش ندارند.

روایت آقای اسدی را به عبارت دیگر خودم هم از ایشان شنیدم؛ در زمانی که من و ایشان با هم وکیل مردم بامیان در شورای ملی بودیم، دوبار ایشان با من بسیار مفصل در مورد گذشته‌ها صحبت کرد: یک‌بار زمانی که ایشان و دوستانش از کنار استاد ربانی، عبدالله، قانونی و برادران مسعود جدا شده در تیم انتخاباتی کرزی (دوره دوم کرزی) پیوستند، به عنوان درد دل که چگونه سی سال باورها را تغییر داده و پس از سی سال مبارزه بر اساس همان باورها به جبهه پشتون‌ها پیوسته است، در این صحبت من تنها بودم و ایشان از مخالفت خود با رهبر شهید به عنوان اشتباه بزرگی که به علت شیطننت و منافقت عده‌ای (به قول ایشان) ناگزیر از آن بود، یاد کرد و بار دیگر من و حاج انصاری ورس با هم در دفتر ایشان بودیم و ایشان از نوشتن خاطراتش صحبت کرد و گفت که می‌خواهم نظر شما را بدانم. در این صحبت هم قضایای انشعابش از حزب وحدت را شبیه همان صحبت قبلی نمودند. ایشان قضیه تظاهرات مردمی بالای خانه‌اش و پرتاب نارنجک و کشته شدن مرحوم فصیحی را سازمان‌یافته از سوی همان اطرافیان رهبر شهید علیه خود می‌داند و نتیجه‌گیری می‌کند که مجبوراً به دام عده‌ای و روند مخالفت با مزاری افتادم.

این توجیهات چقدر درست و یا نادرست باشد؛ اما بر فرض درستی‌اش هم اعمال آقای اکبری را توجیه نمی‌تواند و اشتباه آقای اکبری بزرگ‌تر از آن است که با بدرفتاری‌های یکی دو کس اطرافیان رهبر شهید مقایسه شود و البته جدایی کسان دیگری چون مرحوم سید ابوالحسن فاضل و دیگر هم‌دستانش دور از انتظار نبود. آن‌ها به شدت و خارج از منطق دینی و مذهبی، مسائل خونی و تباری را دنبال می‌کردند. برادر فاضل، آقای مصطفوی، از جانب محسنی بر سر او کار می‌کرد؛ حکومت ربانی به آن‌ها بها داده موقف و منصب می‌داد و البته از بیرون کشور هم تقویت می‌شدند.

قسمت آخر سؤال شما که گفته‌اید: مشکل از جانب رهبر شهید نبود؟

چرا بود، اصلاً از دید آن عده که در معادلات کلان آن‌گونه بودند و آن‌گونه فکر می‌کردند و بعضاً هیچ نخواستند اندیشه‌ها و آرمان‌های رهبر شهید را بفهمند و بعضی بعد از بیست سال تازه توان درک ایده‌های رهبر شهید را پیدا کرده‌اند، آن زمان خود رهبر شهید مشکل‌شان بود و بارها خواستند از سر راه بردارند. مشکل از طرف رهبر شهید، نفس بودنش و آن‌گونه اندیشیدنش بود. اندیشه رهبر شهید هنوز در این مملکت برای عده زیادی مشکل‌ساز است. البته ادعای معصومیت رهبر شهید و یا پاک و بی‌تقصیر بودن اطرافیان ایشان هم غلط و اشتباه محض است؛ اما بدون شک اشتباهات در حدى نبود که گناهان بزرگ این عده را توجیه و تطهیر نماید.

سبحانی: پاسخ به این سؤال بسیار مهم است و اگر پاسخ درست به این سؤال داده شود، راه برای اتحاد دوباره مردم ما باز می‌شود؛ چون با شناخت آسیب‌ها، از افتادن دوباره به آن جلوگیری می‌شود. برای این که به این پرسش پاسخ داده شود، باید تمام ابعاد قضیه مورد بررسی قرار گیرد. من سال‌ها است که دنبال درک علل این روآوری دوباره یک عده به تفرقه و اختلاف هستم و با عوامل رده‌اول این قضیه بوده‌ام. سال ۹۴ در مراسم ختم استاد عرفانی در کابل، به‌حسب اتفاق، با آقای محمد اکبری هم‌سفره شدم. در آن مجلس، سر صحبت را باز کردم و گفتم: در این روزها همه در مراسم بزرگداشت شخصیت‌ها، یکی از خدمات آن‌ها را شرکت در تشکیل حزب وحدت می‌گویند. سؤالی که تا هنوز کسی به آن پاسخ نداده، این است که درهم‌شکننده این حزب چه کسانی‌اند؟ و رو به آقای اکبری کرده گفتم: شما در ردیف اول چنین کسان به حساب می‌آیید. آقای اکبری چون مرا نمی‌شناخت، به‌سوی من نگاه معناداری کرد و آقای محب‌علی شریفی (داماد آقای عرفانی) مرا به ایشان معرفی کرد. بعد از آن آقای اکبری در جوابم گفت: من حاضرم در این مورد با شما صحبت کنم؛ به شرط این که شما بی‌طرفانه و بدون پیش‌داوری، قضیه را دنبال کنید. متأسفانه تا هنوز توفیق گفت‌وگو با ایشان در این مورد را پیدا نکرده‌ام و آرزویم این است که بتوانم در این کار، موفق شوم. اما به نظر من، عوامل مختلفی در این جدایی دخیل‌اند که به طور خلاصه

چنین است: عوامل داخلی شیعی، عامل عمده افراد و یا دسته‌ای از حزب حرکت به رهبری محسنی است. این حزب، بعد از این‌که وحدت را قبول نکرد، علیه این حزب برنامه‌ریزی را شروع کرد تا جلو موفقیت آن را بگیرد. از جمله قتل و ترور امثال شهید صادقی نیلی برای ایجاد اختلاف بین حزب؛ چون برنامه این بود که این قتل را به گردن بچه‌های نصر بیندازد. اما این‌گونه کارها با شناسایی و دست‌گیری قاتلان شهید صادقی به ثمر نرسید. همین‌طور ذهنیت خراب دادن به پاکستان و گروه‌های افغانی مقیم پاکستان نسبت به حزب وحدت و دشمن‌تراشی برای این حزب. جناب آقای بلاغی غزنوی چنین می‌گوید: ما همراه استاد خلیلی در باره تشکیل دولت موقت در حال مذاکره بودیم؛ اما آن‌ها با همکاری پاکستان، عربستان و آمریکا ما را نادیده گرفتند و بدون حضور ما دولت موقت را تشکیل دادند. ما با حزب حرکت به توافق رسیدیم که بدون هم جداگانه مذاکره نکنیم و از حق خود کوتاه نیاییم. روزی، رئیس اطلاعات پاکستان در دفتر حزب آمد ناباورانه دوید دامن استاد خلیلی را گرفت و گفت: شما همین دفعه کوتاه بیایید و علیه این دولت موضع نگیرید، ما قول می‌دهیم تمام کوتاهی که در طول جهاد در حق شما شده است را جبران کنیم. استاد خلیلی گفت: این خیانت به مردم من است و من نمی‌توانم چنین قولی به شما بدهم. این شخص رفت فردای آن روز دوباره این شخص آمده بود و سید جاوید و محسنی هم در جلسه بودند، دوباره پاکستانی خواسته‌اش را تکرار کرد که کوتاه بیایید و دولت موقت را به رسمیت بشناسید. آقای خلیلی گفت: ما نمی‌توانیم این دولت را قبول کنیم. آن شخص رو کرد به شیخ آصف محسنی و جاوید که شما نظر تان چیست؟ جاوید جواب داد: نظر ما و خلیلی یکی است. آن شخص بسیار ناراحت شد و گفت: شما نبودید که می‌گفتید حزب وحدت ضد شما است و عوامل ایران است. حالا چطور با آن موافق شده‌اید؟ فردای همان روز آقای محسنی، برخلاف توافق قبلی، یک‌طرفه اعلان کرد که ما به حق خود رسیده‌ایم. این دوگونه رفتار کردن حزب حرکت، نشان می‌دهد که همیشه دنبال تخریب حزب بوده و برای ایجاد اختلاف در داخل حزب فعال بوده که آقای جاوید در نوشته‌ای که در سایت جمهوری خراسان در مورد شهید مزاری ارائه کرده،

قبول کرده که ما برای پیروزی اکبری در انتخابات سال ۷۳ واسطه رساندن پول از امنیت ملی بودیم؛ بنابراین، در این که حزب حرکت در تنش داخل حزب وحدت نقش داشته، جای شک وجود ندارد. در داخل حزب هم ابتدا موضوع سادات و غیر سادات را دامن زدند. ساداتی که در حزب وحدت بودند، هم دودسته بودند: ساداتی که قبلاً در سازمان نصر بودند و ساداتی که در احزاب دیگر بودند. این‌ها (ساداتی که قبلاً در شورا و... بودند) تلاش کردند روحیه تفاجر قومی را در سادات نصری زنده نمودند؛ به قسمی که اکثر سادات غیر سازمانی، مخالف شهید مزاری شدند. سادات سازمانی هم وسوسه را شروع کردند؛ اما اکثریت‌شان را نتوانستند از شهید مزاری جدا کنند؛ اما بدون تأثیر هم نبودند. تعدادی از قشر سادات وقتی به این نتیجه رسیدند که باید مزاری را از دبیری حزب بردارند، با هم بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که تنها کسی که می‌تواند در مقابل شهید مزاری بایستد، استاد اکبری است؛ لذا شروع کردند تا استاد اکبری را نسبت به استاد مزاری بدبین کنند. برای این کار زنده کردن خاطرات نصر و پاسدار، بهترین وسیله بود. استاد اکبری و اکثریت رفقای پاسدارش، فریب این حيله را خوردند. البته بعضی افرادی که در اطراف شهید مزاری بعد از ورود استاد به کابل، حضور پیدا کردند و استاد به جهت استفاده از آن‌ها به نفع جریان عدالت‌خواهی برای آن‌ها موقعیت داد، این حضور زمینه اتهام‌زدن به استاد را فراهم کرد که او از خط اسلام به سوی قوم‌گرایی عدول کرده است. اما عوامل خارجی، نقش پاکستان و عربستان را نباید دست‌کم گرفت؛ به خصوص بعد از حضور قدرتمند حزب در صحنه‌های سیاسی و نظامی. این‌ها اول در جنگ با حزب، با تشویق، گروه‌ها را با خود هم‌سو نمودند؛ اما بعد از شکست به حمایت کسانی برخاستند که در داخل حزب اختلاف ایجاد کنند. چیزی که عجیب است، دخالت دولت ایران در این پروژه است. این‌ها هم در صدد ایجاد اختلاف و روی کارآوردن افراد ضعیف در رهبری حزب برآمدند. این‌ها مجموعه عوامل جدایی این جماعت‌اند. البته اکبری بعد از شهادت استاد مزاری و کنار زده شدنش توسط همان‌ها که او را علیه رهبر شهید تحریک کرده بودند، متوجه قضیه شد؛ اما دیر شده بود.

این که گفتید شهید مزاری را مقصر می‌دانید؟ من هیچ وقت به این عقیده نبوده‌ام و نیستم که شهید مزاری، معصوم از خطا و اشتباه است. اشتباه از کسانی که در مصدر کاراند، یک امر طبیعی است؛ اما بر این عقیده‌ام که شهید مزاری هیچ‌گاه آگاهانه به مردمش خیانت نکرد و آگاهانه در مسیری که مردم را از هدفشان دور کند، قدم برنداشته است. اما متأسفانه در حزب وحدت کسانی بودند که آگاهانه در مسیر اختلاف و تفرقه قدم برداشته و برخلاف جهت اتحاد اقدام کردند! این‌ها سرانجام کار را به جایی رساندند که دیگر احساس کردند نمی‌توانند با شهید مزاری کار کنند. به نظر می‌رسد شهید مزاری با اینان بسیار مدارا کرد؛ اما این‌ها به امید رسیدن به مقام و منصب، از حزب جدا شدند. در حقیقت در جدایی این‌ها عوامل خارجی، مثل دخالت‌های حلقاتی از ایران و شورای نظار، دخالت داشتند. برای این که رفتار این گونه افراد خوب درک شود، حکایتی را نقل می‌کنم. آقای یوسف عارفی از زبان آقای ضیایی مرحوم، که از طلاب جامعه المصطفی و از مردم شولگر و غیر هزاره بود، نقل می‌کرد که ایشان می‌گفت: در سال ۷۲ آقای حسین عالمی از داخل آمد، ما چون از جبهه متحد بودیم، دیدن ایشان رفتیم. این زمانی بود که آقای مرتضوی در سخنرانی‌هایش در چندین مورد علیه شهید مزاری موضع گرفته و گفته بود که او کمونیست‌ها را روی کار آورده و جنرال خداداد کمونیست را وزیر معرفی کرده است. آقای عالمی گفته بود: انسان باید وجدان داشته باشد؛ همین سید مرتضوی از جمله کسانی بود که در شورای مرکزی اصرار داشت که خداداد به عنوان وزیر معرفی شود. آقای مزاری ساکت بود. وقتی اکثریت تصویب کردند، شهید مزاری گفت: چون اکثریت نظرشان این است، من هم قبول دارم. از این حکایت این مطلب به دست می‌آید که مخالفین شهید مزاری هدفشان کوبیدن او بود و هیچ معیاری برای‌شان وجود نداشت. چیزی را که خودشان تصویب می‌کردند، فردا علیه آن به خاطر مخالفت با شهید مزاری موضع می‌گرفتند. یک عده از مخالفین شهید مزاری از این قبیل افراد بودند؛ اما یک عده دیگر نظرشان این بود که شهید مزاری بسیار بلندپرواز است. از ربانی حق می‌خواهد و آن هم حق کامل. ما چون اقلیت هستیم، لازم نیست بلندپروازی کنیم؛ بلکه باید به کم قانع باشیم. هرچه

ربانی و مسعود به ما داد، نباید اعتراض کنیم. این‌ها به این خودباوری نرسیده بودند. موضع‌گیری شهید مزاری را درک نمی‌کردند؛ بنابراین، در جدایی این‌ها از جانب شهید مزاری کدام کوتاهی و تقصیری به‌نظر نمی‌رسد.

وکیل سعادت: سؤال سختی است. اطلاعات من در این مورد بسیار اندک است. بنیاد اختلاف شاید بازگشت به ریشه‌ها باشد. آقای اکبری و هم‌فکرانش که به منحلۀ پاسداران جهاد و منحلۀ‌های دیگر تعلق داشتند، تلاش کردند تا رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان را از آقای مزاری بگیرند و آن‌گونه که خود و هم‌فکرانش می‌خواستند، عمل کنند. برخی از تحلیل‌گران باور دارند که نصر و پاسدار و احزاب دیگری که به نحوی از یکی آن‌ها حمایت می‌کرده‌اند، همواره در درون حزب وحدت زنده بوده‌اند. به باور این تحلیل‌گران، زمانی که شورای نظار و اتحاد اسلامی سیاف در غرب کابل بر مواضع حزب وحدت حمله کردند و به‌دنبال آن زمانی که مقاومت غرب کابل شکل گرفت، شورای نظار تلاش کرد تا از طریق دوستانش، شهید مزاری را از دبیر کلی حزب کنار بزند. در این رابطه، سرمایه‌گذاری‌های زیادی صورت گرفت. آقای کاظمی، از چهره‌های نزدیک به محمد اکبری در آن زمان، رابطه‌ی نزدیک با احمدشاه مسعود برقرار کرده بود. شواهدی وجود دارد که برخی از سیاست‌های شهید مزاری، ایرانی‌ها را نیز ناراضی کرده بود. مسعود بیش از هر زمان دیگر در آن زمان مورد حمایت ایران بود. به‌نظر می‌رسد ایرانی‌ها نیز تلاش کردند تا در درون حزب وحدت چهره‌هایی، مانند اکبری و فاضل، را با شورای نظار نزدیک سازد. تلاش شورای نظار در مورد کنار زدن آقای مزاری از دبیر کلی حزب وحدت اگرچه به واقعیت تبدیل نشد؛ اما نتیجه‌ی آن سرمایه‌گذاری‌های سیاسی، حزب وحدت را سرانجام با انشعاب روبه‌رو ساخت. البته در کنار این، اختلاف نظرهای دیگری هم بوده است.

این‌که پرسیدید به‌نظر شما مشکل از جانب شهید مزاری نبود؟ باید عرض کنم که لایه‌های زیرین حوادث از چشم من پنهان است. من حقیقتاً نمی‌دانم که در پشت رفتارها چه سیاست‌هایی نهفته بوده است؛ اما بر اساس آنچه ما می‌توانیم ببینیم، از جانب شهید مزاری مشکلی وجود نداشته است. شهید مزاری در اثر رأی‌گیری

به صورت قانونی دبیر کل حزب انتخاب شد و آقای اکبری به عنوان فرد شماره دو مطرح بود. آقای فاضل نیز جایگاه بلندی داشت. حزب وحدت نیز پیش از هر زمان دیگر، در برابر آن همه طوفان حوادث، به یکپارچگی و استحکام درونی نیاز داشت. تا جایی که می دانم آقای اکبری نیز یکی از دلایل اختلاف خود با شهید مزاری را نوع رابطه آن شهید با آقای مسعود و ائتلافش با آقای حکمتیار عنوان می کند؛ موضوعی که از دید من به مسعود برمی گردد نه به مزاری. مزاری پیش از آن که با حکمتیار ائتلاف کند، با مسعود پیمان ائتلاف بست؛ اما این مسعود و ربانی بودند که در مقام دو چهره تعیین کننده در دولت مجاهدین، عملاً از پذیرش دو خواست محوری هزاره ها، یعنی رسمیت یافتن مذهب جعفری و مشارکت سیاسی، خودداری کردند. ائتلاف شهید مزاری با مجددی، حکمتیار و دوستم به مثابه گروه های سیاسی ناراضی از دولت مجاهدین، بیش تر به دلیل ویژگی های اپوزیسیونی آن گروه ها بود. آن جمله معروف شهید مزاری که می گفت: «من وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می دانم»، نشان می دهد که شهید مزاری تمام سیاست هایش را بر مبنای وحدت ملی عیار می کرده است.

یکی از اهداف مهم شهید مزاری از ائتلاف با سه جریان سیاسی (دو گروه قومی) آن زمان، حزب اسلامی، جبهه ملی نجات و جنبش ملی اسلامی افغانستان، نزدیک کردن اقوام این کشور و پایین آوردن فتیله خصومت های خونی و نژادی بود. این موضوع در صحبت های شهید مزاری به روشنی بیان شده است. شهید مزاری بارها می گفت که من عاشق قیافه هیچ کسی نیستم. هر کسی حق مردم را بدهد، دستش را می فشارم. من وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می دانم. از این جهت من فکر می کنم که حزب وحدت اسلامی افغانستان تحت تأثیر قدرت طلبی های شخصی برخی از افراد و زنده شدن دوباره گرایش به احزاب منحل از یک سو و فعالیت سیاسی شورای نظار در درون حزب وحدت از سوی دیگر به انشعاب گرایید.

سناتور شریفی: انشعاب در حزب وحدت متأسفانه بسیار اثرات مخرب و ناگوار داشت. به نظر من، دو عامل عمده وجود داشت تا حزب وحدت دچار انشعاب گردد: عامل بیرونی و عامل درونی.

عامل بیرونی: حساسیت کشورهای همسایه مانند ایران، پاکستان و عربستان سعودی بود. جمهوری اسلامی ایران به این جهت که حزب وحدت یگانه حزب شیعی بود که بدون مشورت مقامات ایران و در داخل کشور به وجود آمد. شهید مزاری هیچ جایگاهی برای نماینده آیت الله خامنه‌ای در افغانستان در حزب نگذاشت. وقتی که آقای ابراهیمی، نماینده ولی فقیه، از شهید مزاری اعتراضاً سؤال نموده بود که در حزب وحدت جایگاه نماینده ولی فقیه خالی است، شهید مزاری با صراحت آقای ابراهیمی را جواب داده بود که ولی فقیه در تشکیلات احزاب سیاسی افغانستان جایگاه ندارد. درست است که شیعیان افغانستان در مسائل فقهی مقلد مراجع ایران و عراق اند؛ اما وابستگی سیاسی هرگز قابل قبول نیست. موضوع دیگر ناراحتی مقامات ایران از شخص استاد مزاری این بود که ایشان از مرجعیت حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی حمایت جدی کرد. جا افتادن مرجعیت حضرت آیت الله محقق کابلی باعث شد که مرجعیت از انحصار برآید.

حساسیت پاکستانی‌ها هم به‌خاطر این بود که احزاب مقیم پیشاور نتوانسته بودند یک اتحاد فراگیر تشکیل دهند و یکی از ولایات جنوب کشور را آزاد و مرکز حکومت موقت قرار دهند. اما حزب وحدت بعد از اتحاد، بامیان را آزاد کرد و مرکزیت خود را در شهر باستانی بامیان مستقر ساخت و این در حقیقت تحقیق بود برای پاکستان و احزاب هفت‌گانه مقیم پیشاور. همسایه‌ها می‌دانستند که این موفقیت کلان، برخاسته از طرح و اندیشه مزاری است. از طرفی، سعودی‌ها هم حزب وحدت را یک حزب شیعی تحت حمایت ایران می‌پنداشتند و با رشد آن مخالفت می‌نمودند؛ لذا در صدد تضعیف، پراکندگی و ایجاد اختلاف در درون حزب وحدت شدند.

عامل درونی: عامل درونی بی‌ارتباط با عامل بیرونی نبود. استاد اکبری، آیت الله فاضل، سید رحمت الله مرتضوی، سید حسین عالمی بلخی و سید مصطفی کاظمی، کسانی بودند که مورد اعتماد آقای ابراهیمی، نماینده آیت الله خامنه‌ای، قرار داشتند و این‌ها با آیت الله محسنی، سید جاوید، سید هادی و سید حسین انوری افرادی بودند که دوست صادق و مورد اعتماد آمر صاحب احمدشاه مسعود بودند. حکومت آقای

ربانی هم حکومتی بود که جمهوری اسلامی ایران از آن کاملاً حمایت می‌کرد. انشعاب استاد اکبری و آیت‌الله ابوالحسن فاضل از حزب وحدت و پیوستن به شورای نظار هم در همین روابط قابل تعریف است. استدلال استاد اکبری این بود که در گذشته قدرت در انحصار پشتون‌ها بوده، اکنون قدرت به تاجیک‌ها جا عوض نموده است؛ بنابراین، باید هزاره‌ها و شیعه‌ها از حکومت آقای ربانی تاجیک‌تبار حمایت نمایند. استاد مزاری اما معتقد بود که انحصار از سوی هر کسی و هر قومی که اعمال شود، مذموم است. استبداد و انحصار گذشته پشتون‌ها باعث مشروعیت انحصار و استبداد تاجیک‌ها نمی‌شود! باید با انحصار مبارزه شود. شهید مزاری تمام تلاش و کوشش‌اش در سه چیز خلاصه می‌شد:

۱. عادلانه‌شدن مناسبات قدرت؛

۲. رسمیت‌یافتن مذهب جعفری؛

۳. مشارکت شیعه‌ها در قدرت و تصمیم‌گیری‌های کلان کشور.

خواستی که هرگز از طرف حکومت استاد ربانی و آمر مسعود به آن واقعی نهاد نشد. این تفاوت دیدگاه یکی از عوامل انشعاب حزب وحدت در ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ شد. مسعود و ربانی می‌خواستند که شیعه‌ها و هزاره‌ها به‌عنوان یک کیسول تقویتی و مصرفی در کنارشان باشند، نه به‌عنوان قدرت مستقل و با حق و حقوق تعریف‌شده! آیت‌الله محسنی و اعضای شورای مرکزی‌اش از اول در کنار مسعود و ربانی رفتند و تهاجم افشار را سازمان‌دهی کردند. استاد اکبری و آیت‌الله فاضل فراکسیونی در درون حزب وحدت تشکیل دادند و کوشیدند تا استاد مزاری را از رهبری حزب کنار بزنند؛ لذا شعار اکثریت در حزب وحدت را سر دادند و خواهان برگزاری انتخابات در رهبری حزب وحدت شدند. مسعود هم بسیار دلبسته این انتخابات بود. او کاملاً به شعارهای دوستانش باورمند شده بود که توسط انتخابات مزاری را کنار می‌زند. آقای اکبری رهبر حزب وحدت می‌شود و بدین‌گونه حزب وحدت با تمام نیرو و امکاناتش در اختیار شورای نظار قرار می‌گیرد. روی این محاسبه انتخابات برگزار شد و در نتیجه شهید مزاری با حمایت و رأی اکثریت اعضا به‌حیث دبیر کل حزب وحدت مجدداً برگزیده

شد. این تیر از کمان مسعود به خطا رفت و تیر دیگر و آخرین تیر را در تیرکش گذاشت و آن کودتای نظامی علیه شهید مزاری بود: رخداد ۲۳ سنبله در حقیقت شکست کودتا بود. با رفتن استاد اکبری از غرب کابل و پیوستن او به مسعود، حزب وحدت دچار انشعاب شد و متأسفانه این انشعاب خسارات غیر قابل جبرانی را به وجود آورد.

استاد علیزاده مالستانی: آنان در حزب وحدت برای خود جایگاه نمی دیدند؛ بنابراین، توقعی که داشتند، برآورده نمی شد. فلسفه تشکیل حزب وحدت، استقلال هزاره‌ها و نفی هرگونه امتیازطلبی‌های بی‌مورد بود. خواست آن‌هایی که از جاهای دیگر آب می‌خوردند، در حزب وحدت برآورده نمی‌شد، انشعاب کردند.

از طرف شهید مزاری هیچ‌گونه مشکلی وجود نداشت. حزب وحدت در انحصار شخص خاصی نبود. فقط رقبا خود را حقیر احساس می‌کردند و جایگاه برای خود نمی‌دیدند.

فیاض: در قضیه انشعاب، عوامل مختلف داخلی و بیرونی نقش داشت. حزب وحدت در بامیان، حزب یک‌پارچه بود که اعضای شورای مرکزی آن، جهادی و از روی اخلاص و اعتماد کار می‌کردند؛ اما شرایط کابل فرق می‌کرد. اوضاع سیاسی و اجتماعی در هر روز تغییر کرده، واکنش لازم را ایجاب می‌کرد. در این شرایط، شهید مزاری خوب درخشیده و جایگاه مناسب خود را باز یافته بود. او بر اساس مصالح بزرگ مردمش، موضوعی را در پیش گرفته بود که با شعارها و نوع نگرش قبلی او ۱۸۰ درجه تغییر داشت. شعار مذهبی صرف دیگر با تأمین منافع مردم هزاره گره خورده بود. در معرفی وزرا باید برخلاف سوابق قبلی و فکری طرف، موضوع شایستگی و تخصص وی را در نظر می‌گرفت. برای تحکیم پایگاه مردمی حزب، باید جذب حداکثری را در پیش می‌گرفت. تازه در شرایط جنگی کابل، نظامیان مختلف شهری و غیر شهری با افکار گوناگون وارد میدان شده بودند که مدیریت ویژه را لازم داشت.

زمانی که اعضای شورای مرکزی از بامیان آمدند، بیش‌تر آقایان نگاه سنتی و جهادی داشتند و راجع به تمام آنچه گفته شد، حرف و حدیث فراوان سر زبان‌ها بود. از همین رو بود که شهید مزاری متهم به «تک‌روی» شد و جبهه‌ای علیه او شکل

گرفت که هرچه زمان گذشت، شکاف بیش‌تر شد.

زمانی که در بهار ۱۳۷۳ موضوع تعیینات مجدد حزب مطرح شد، فرصت بزرگ برای رقبای سیاسی حزب وحدت و شهید مزاری فراهم شد که به شکل‌های مختلف، دخالت کردند تا این‌که منجر به برخورد داخلی و سرانجام انشعاب شد. در این انشعاب، طرفین تا حدودی مقصر بودند و شاید یکی بیش‌تر و دیگری کم‌تر.

اصل قضیه این بود که استاد مزاری و استاد اکبری را مشاورین هردو از هم جدا کردند و از روحیه جهادی، مذهبی و سادگی استاد اکبری نهایت سوء استفاده صورت گرفت.

استاد ناطقی: این قصه سر دراز دارد. استاد اکبری در بامیان گفت معاونت آقای مزاری برای من احلی من العسل هست؛ ولی در کابل می‌گفت: دریای خون بین من و مزاری جاری شده است و اگر هیچ چیزی پیدا نتوانم، حتی یک لاشه پیشک را گرفته به صورت‌شان می‌زنم. در کابل اختلاف شدید بین استاد مزاری و حکومت استاد ربانی روی معاهده جبل السراج پیش آمد. دولت ربانی می‌گفت حالا ما حکومت هستیم؛ احزاب باید سلاح‌های‌شان را تحویل دولت اسلامی دهند و بغاوت نکنند؛ اما استاد مزاری می‌گفت بر اساس معاهده جبل السراج تکلیف مشارکت ما در حکومت معلوم شود و استاد مزاری فهرستی از مطالبات، از جمله وزارتخانه‌های کلیدی، از جمله رسمیت مذهب جعفری و از جمله حضور عادلانه در جزو تام‌های نظامی و زارت دفاع و خلاصه مشارکت عادلانه و منصفانه در حکومت را می‌خواست. مبنای مطالبات و خواسته‌های استاد مزاری را معاهده جبل السراج تشکیل می‌داد. از نظر استاد مزاری، اولویت مشارکت سیاسی و عادلانه دارد؛ اما از نظر دولت، اولویت خلع سلاح احزاب سیاسی. سه حزب سیاسی اسلحه‌های‌شان را ندادند: یکی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، دیگری جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال دوستم و سوم هم حزب وحدت به رهبری استاد مزاری. حکمتیار با این‌که صدراعظم بود؛ ولی قبول نداشت و سهم بزرگ‌تر را می‌خواست؛ اما جنبش و حزب وحدت واقعاً جایگاه سیاسی‌شان معلوم نبود. جنبش را خلع سلاح کرد؛ ولی حزب وحدت را خلع سلاح نتوانست و سه

سال جنگ و مقاومت ادامه یافت. عامل دیگر - در کنار اختلاف روی موافقت‌نامه و معاهده جبل السراج - مسأله سیاست‌های ایران هم بود. البته ایران نظرش این بود که با حکومت استاد ربانی همکاری شود و این البته سیاست مرکزی ایران بوده و هست که هرکس در کابل ارگ در اختیارش باشد، دولت ایران آن را به رسمیت می‌شناسد. این مسأله را بارها آقای بروجردی با من گفت.

دسته‌های درونی حزب وحدت همین سیاست را قبول داشتند که باید با دولت ربانی همکاری نمایم و این بلندپروازی‌ها را بگذاریم کنار. استاد مزاری می‌گفت اگر در همین زمان که تاریخ تغییر کرده، حق و حقوق ما تعریف و شناخته نشود، این موضوع کی خواهد شد. ما توقعات زیادی از دولت ربانی داریم که برآورده نمی‌تواند؛ ولی حداقل بگوید که ما در کجای حکومت‌شان قرار داریم. دولت استاد ربانی جمعی را از داخل حزب با خود همراه کرد. اولین کسی که از حزب وحدت به رهبری استاد مزاری به مخالفت برخاست، سید مصطفی کاظمی بود. ایشان نماینده خاص استاد مزاری نزد آمر مسعود معرفی شده بود؛ اما به مرور زمان موضعش تغییر کرد و مخالف استاد مزاری شد و به همین ترتیب، استاد اکبری، آیت‌الله فاضل و سید حسین عالمی و تعداد دیگر. این انشعابات تنها سیاسی بودند و کم‌تر تأثیری روی نیروهای نظامی داشت و اصولاً این عده از منشعین، نیروهای نظامی در غرب کابل نداشتند. تنها حرکت اسلامی و صادق مدبر نیروی عمده در غرب کابل بودند؛ نیروهای نظامی صد در صد در اختیار استاد مزاری و انشعاب ۲۳ سنبله یک انشعاب سیاسی با پیامدهایی نیز همراه شد. از این انشعاب حلقات در خارج حمایت کردند. اختلاف روی معاهده جبل السراج و تعریف جایگاه سیاسی، اساس اختلافات بعدی را به همراه داشت و انشعاب سیاسی ۲۳ سنبله برمی‌گردد به همین مسأله و این انشعاب با کم‌ترین تلفات نظامی همراه بود و تلفات روزهای جنگ‌های پیش از این روز و بعد از این امروز به مراتب سهمگین بود.

استاد مزاری روی جایگاه سیاسی حزب در حکومت استاد ربانی تأکید داشت و این جایگاه واقعاً گنگ بود که چه هست و من فکر می‌کنم دولت استاد ربانی در این

جهت کوتاهی کرد و بیش‌تر به حرف‌های مخالفین مزاری توجه داشت که خوب ما حرکت آیت‌الله محسنی را با خود داریم و چهره شاخص درونی حزب با ما و از سیاست ما حمایت می‌کند، دیگر مزاری در انزوا قرار می‌گیرد و ناگزیر روزی تسلیم ما می‌شود و هیچ راهی جز این ندارد. یک وقت استاد ربانی گفته بود که حکمتیار به پاکستان می‌رود، جنرال دوستم به ازبکستان می‌رود و شما استاد مزاری می‌خواهید کجا بروید. مزاری در این مطالبه تقصیر نداشت. اگر زیاده‌خواهی بود که مردم ما زیاده‌خواه نیست، کسی در این کشور حق مسلم‌شان را نمی‌دهد تا چه رسد به زیاده‌خواهی.

در کابل اگر در حزب انشعاب پیش آمد و تعدادی از سادات جدا شدند، دلیلش معاهده و تعریف از جایگاه سیاسی و مذهبی حزب در حکومت استاد ربانی بود که حل نشد و در نتیجه همه ما ضرر کردیم.

ز) رهبر و مردم

برهانی: رابطه مردم با شهید مزاری و بالعکس چگونه بود؟ ارباب رعیتی و یا مرید و مرادی بود؟ نمونه بیاورید.

جعفری: به فرموده خداوندگار عرفان مثبت حضرت مولانا بلخی:



یک دهان خواهم به پهنای فلک
تا بگویم وصف آن رشک ملک
شرح این هجران این خون جگر
این زمان بگذار تا وقتی دگر

جوادی: در مورد رفتار رهبر شهید با مردم بارها گفتم که او عاشق مردم بود و هیچ چیزی غیر از غرور و عزت مردم او را راضی نمی‌کرد. رهبر شهید در شدت جنگ و آتش و خون، لقب عاطفی «بابه» را از مردم دریافت کرد. من در یک سخنرانی در تهران به تفسیر این لقب پرداخته بودم؛ چرا رهبر شهید بابه شد؟ پدر دلسوز خانواده است و برای خانواده فداکاری می‌کند. پدر مدیر، رهبر و نظم‌دهنده اعضای خانواده است. پدر مدافع، جان‌نثار و قربانی خانواده است. پدر امید، پشت‌گرمی و تکیه‌گاه خانواده است و پدر منشأ وجودی فرزندان.

رهبر شهید همه این خصوصیات را برای جامعه هزاره داشت و چون احیای هویت سیاسی هزاره‌ها بود، منشأ پیدایش حیات سیاسی این جامعه نیز بود. رابطه ارباب‌رعیتی با مرگ ارباب نابود می‌شود؛ ولی رابطه عاشقانه جاودانه است؛ از همین رو، گذشت زمان رهبر شهید را نه تنها از ذهن مردم دور نکرد؛ بلکه جوشش عشق به او شدت یافته است تا جایی که آن‌هایی که در زندگی رهبر شهید نابودی‌اش را آرزو می‌کردند، امروز از او به عظمت یاد می‌کنند.

دکتر جويا: شهید مزاری مردم را دوست داشت و برای رهایی آن‌ها از چنگال ستم تاریخی بهترین سرمایه‌های زندگی‌اش را تقدیم کرد. مردم این حقیقت را به‌خوبی درک کرده بودند و به او اعتقاد و اعتماد داشتند. مردم به شهید مزاری عشق می‌ورزیدند؛ چون او را ناجی خود می‌دانستند. من در سال ۷۳ هنگام تعیینات حزب وحدت در کابل بودم. مسجد سرکاریز خادمی داشت که مرد میان‌سال و آدم بسیار متدین و شریف بود. روز تعیینات بود و این امکان وجود داشت که شهید مزاری رأی بیاورد. مردم برای تظاهرات به طرف کارته سه می‌رفتند. این مرد خانه به خانه مردم را خبر می‌کرد که بروید تظاهرات شرکت کنید، می‌خواهند دبیر را عزل کنند. عرق از تمام بدنش می‌ریخت و با شتاب خود را به مسجد رساند تا چند پلاکارت جور کند. با هم رفیق شده بودیم؛ به همین دلیل گفتم نکند دبیر به شما پول داده که این قدر خیز می‌کنی. رنگش پرید و گفت دیگه این حرف را نزن که رفیقی ما خلاص می‌شود. این رابطه را نمی‌شود بر اساس قواعد ارباب‌رعیتی تعریف کرد.

سبحانی: ایشان با مردم رابطه بسیار صمیمی داشت. برای مردم ارزش قایل بود. عقیده داشت که عامه مردم لازم است به نظرشان توجه شود. همیشه می‌گفت: مردم فهم‌شان از ما مسئولین بالاتر است. با مردم رابطه از نوع رابطه پدر و پسر داشت. روی این لحاظ در شرایط سخت، این مردم بودند که در صحنه‌های خطر حاضر می‌شدند. افرادی زیادی روایت کرده‌اند که مردم - از زن و مرد - مرمی را در گوشه چادر یا پتوی‌شان گرفته می‌آوردند تقدیم رزمندگان می‌کردند. آقای بلاغی غزنوی حکایت می‌کرد که روز سقوط افشار ما خبر نداشتیم، نزدیک‌های سیلو، دیدیم که نیروهای حزب به‌صورت

پراکنده به طرف کوه سنگی می‌آیند. در پل سوخته یک پیرمردی را دیدم که صندوق مرمی در دستش از ما سؤال کرد: این مرمی‌ها را به چه کسی بدهیم. بعداً متوجه شدیم که شهید مزاری از مردم درخواست کرده بود که مردم به کمک نظامی‌ها بیایند. مرمی و اسلحه هرچه دارند بیاورند. به جهت همین رابطه بود که بعد از شهادت ایشان، مردم هزاره‌جات آن تشییع بی‌نظیر را از جسد مطهر ایشان کردند. مهاجرین ما، علی‌رغم مشکلات، مراسم‌های فراموش‌ناشدنی برای ایشان گرفتند. از زمان شهادت ایشان تا کنون، مردم و طلاب با هزینه شخصی، یاد ایشان را گرامی می‌دارند.

وکیل سعادت: پرسش سختی است. یکی از رازآلودترین بخش زندگی شهید مزاری، رابطه او با مردم است. واقعاً من نمی‌دانم رابطه او در قالب کدامیک از رابطه‌های شناخته‌شده‌ای که شما اشاره کردید، قابل تعریف است. او ارباب، فنودال و ملاک نبود تا به کسی تیول بدهد و با جنگ‌آوران و زیردستانش نظم ارباب‌رعیتی تعریف و تنظیم نماید. عارف و سالک هم نبود تا با رهروان طریقتش رابطه مرید و مرادی به وجود آرد و به قول حافظ به مردم دستور هد که: «به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید». سلطان مقتدر و مستبد نبود تا مردم را بهراساند و مردم از ترس استبدادش از او تبعیت کنند.

او مردی بود دقیقاً از جنس مردم. ادعای مرادی نداشت. رازآلود سخن نمی‌گفت. آن‌گونه که در داستان خضر و موسی آمده است، در قامت یک «مراد» رازآلود عمل نمی‌کرد تا مردم راز و فلسفه کارش را نفهمند. برخلاف آنچه رسم مراد است، مردم را به تعقل و تأمل و رفتارهای قابل فهم و عقلانی دعوت می‌کرد. خود نیز عقلانی رفتار می‌نمود. رفتارش برای مردم قابل درک بود؛ اما در عین حال، از یک زاویه رابطه‌اش با مردم شبیه رابطه مرید و مراد بود. مردم عاشقش بودند. به او اعتماد می‌کردند؛ حتی اگر رازآلود و خلاف انتظار و باورهای متعارف مردم رفتار می‌کرد نیز مردم او را از راه رسم منزل‌ها بی‌خبر نمی‌دانستند و بی‌آن‌که اعتراض کنند، به دنبال او می‌رفتند و شاید در چنین حالات، زبان حال مردم این بود: «که سالک بی‌خبر نبود ز راه رسم منزل‌ها». حمایت بی‌دریغ مردم در مقاومت سه ساله غرب کابل و تشییع تاریخی پیکر پاکش

از غزنه تا بامیان و از بامیان تا بلخ، او را در جایگاهی قرار می‌دهد که می‌توان او را برای مردم به مراد تشبیه کرد. عشق مردم به او و عشق او به مردم، رابطه‌ای با مردم را شبیه رابطه‌ی مرید و مراد می‌ساخت. من واقعاً نمی‌دانم که چقدر امکان دارد تا مفهومی را که از دل عرفان و تصوف برخاسته است، در حوزه‌ی سیاست استفاده کنیم. اگر چنین چیزی ممکن باشد، به یقین می‌توان گفت که شهید مزاری مراد مردمی بود که نه تنها چله‌ها؛ بلکه سده‌ها عزلت و انزوای سیاسی را در شبستان‌های سیاه سیاست تجربه کرده بودند.

به هر حال، آنچه می‌توانم به جرأت بگویم، این است که او به معنای واقعی کلمه یک رهبر محبوب و کاریزماتیک بود؛ رهبری که با مردمش یگانه شده بود و در میان شراره‌های درد آن‌ها ذوب گردیده بود.

سناتور حاجی شریفی: رابطه‌ی مردم با شهید مزاری رابطه‌ی رهبری و رهروی بود. هزاره‌ها بعد از آن همه مظلومیت و محرومیت تاریخی، تازه دریافته بودند که سرور و سردار پیدا کرده‌اند. اطراف کسی جمع شده‌اند که او مردم را همه چیز خود می‌داند و بدون شک همین‌گونه بود. مزاری همه چیز مردم بود و مردم همه چیز مزاری. مردم مزاری را شناختند و مزاری مردم را. این شناخت به باور تبدیل شد و این باور روز به روز عمیق‌تر، صادقانه‌تر و صمیمی‌تر شد و در فرجام بر اساس همین شناخت‌ها و باورها، مزاری رهبر شجاع، صبور، باصلابت و دلسوز برای مردم شد و از مردم نیز رهروان صادق، فداکار، مجاهد و متحد ساخت. این روابط عمیق باعث شد که مزاری در غرب کابل لنگر اندازد و تا هنگام شهادتش حتی به قدر یک وجب از غرب کابل پا فراتر نگذارد و جان خود را فدای وفاداری، منافع و عزت مردم کند.

استاد علیزاده مالستانی: شهید مزاری در هنگام شدت جنگ که از سویی بدخواهان وی را به عنوان جنگ طلب معرفی می‌کردند، مفسد و محارب معرفی می‌کردند تا میان شهید مزاری و مردم فاصله ایجاد نمایند، زن‌ها جهیزه خود را می‌فروختند، مرمی و مهمات می‌خریدند و در سنگرها می‌پردند. جنازه شهید مزاری از غزنه تا یکه‌ولنگ روی دوش مردم حمل شد. این را می‌توان گفت رابطه‌ی ارباب‌رعیتی؟

همین حالا وقتی از مردم غرب کابل که جوانان خود را از دست داده، خانه‌های شان ویران گشته، خاطره آن دوره را پیرسی، از آن روزها به حیث یک خاطره شیرین و به یادماندنی نقل می‌کنند. از این که متحمل خسارات انسانی و مالی شده‌اند، پشیمان نیستند. در موقع سالگرد شهادت آن عزیز می‌بینید چه شور و غوغایی در دنیا به وجود می‌آید. رابطه ارباب رعیتی همین گونه است؟

فیاض: رابطه مرید و مرادی بود. روزی که قرار بود شهید مزاری سخنرانی عمومی داشته باشد، مردم سر از پا نشناخته به سوی مسجد راه می‌افتادند و در مسجد جای سوزن انداختن نبود. در نشست و برخاست‌های عمومی و خانه‌های مردم، سخن از مزاری که به «بابه مزاری» معروف شده بود، جریان داشت. زن و مرد و کودک و جوان از بابه می‌گفتند. طی مدت کوتاهی که وی در کابل حضور یافته بود، عجیب بود آن قدر محبوبیت پیدا کند. در هزارستان نیز این طور بود؛ زیرا شهید مزاری صدای خفه شده مردم خود را فریاد کشیده بود و در برابر دیگر مردم از عزت هزاره سخن گفته بود.

این عشق و علاقه در زمان شهادت بابه و بعد از آن بیش تر بروز یافت و کاملاً دیده شد که رابطه مرید و مراد در میان شهید مزاری و مردم حاکم بوده تا ارباب و رعیت. در رابطه ارباب و رعیت، نوع رابطه مستقیم و محدود است و یک ارباب در محدوده جغرافیایی خاص با رعیت خاص طرف است؛ اما در رابطه مرید و مراد، این طور نیست و ممکن است شعاع قلمرو محبوبیت مراد، قاره‌ها را دربرگیرد. شهید مزاری را در زمان حیاتش افراد و مردم خاصی دیدند؛ اما هزاران علاقه‌مند در هزارستان و مناطق دیگر داشت و دارد.

استاد ناطقی: محبوبیت بی‌پایان مزاری محصول صداقت و پاکی وی است. مزاری به گفته چنگیز بهلولان، استاد معروف دانشگاه تهران، به مردم پابره‌نه هزاره ایمان داشت. ارباب رعیتی که هرگز معنا نداشت نه مزاری ارباب بود و نه مردم مسلح رعیت؛ اما رابطه مرید و مراد درست است. مزاری چون تبدیل به یک رهبر کاریزما شده بود و طبعاً رابطه بین رهبران کاریزما با مردم تبدیل به رابطه مرید و مراد می‌شود. تمام رهبران کاریزمای دنیا مریدانی دارند که سال‌ها بعد از مرگش وی را ستایش می‌کنند،

مثلاً «گاندی»، مثلاً «نهر»، مثلاً «جناح»، مثلاً «مائو» و یا «چه‌گوارا» و ده‌ها رهبران کاریزمای خرد و بزرگ میدان زیادی دارند و نمونه‌های تجلیل از مزاری و سالگردهایش که جهانی شده‌اند، نشان می‌دهد که مزاری میدان زیادی دارد و خواهد داشت. مزاری و داعیه‌هایش کهنه نشده است. مزاری واقعاً زنده است و حالا هم یک عده به نام و یاد وی زندگی می‌کنند.

ح) اهداف و طرح‌های سیاسی

برهانی: از اهداف و طرح‌های سیاسی شهید مزاری برای ما بگویید.

ابراهیمی غرjestانی: مفهوم کلیدی و کانونی در مبارزات شهید مزاری عدالت اجتماعی بود و او از این رهگذر به صلح پایدار می‌اندیشید و برای این مهم، اتحاد اقوام محروم را مطرح کرد تا طلسم انحصار قدرت بشکند. در عرصه حکومت‌داری نیز از دو ساختار فدرالی و متمرکز سخن گفت. شهید مزاری معتقد بود در سیستم فدرالی به دلیل اعطای حق خودمختاری نسبی به اقوام، حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌شان بهتر تضمین می‌گردد؛ اما علی‌رغم برشمردن مزایای زیادی برای سیستم فدرالی، تعصب و تصلب بر ساختار خاص سیاسی نداشت. برای او مهم این بود که «ستم‌های چندین‌قرنه پایان یابد» و توزیع عادلانه قدرت و مشارکت سیاسی به معنای واقعی در کشور محقق شود و سخن از «حذف» نباشد؛ لذا می‌بینیم که مخالفت خاصی با ساختار متمرکز هم ندارد؛ اما بر سازوکارهایی برای جلوگیری از انحصار قدرت پای می‌فشرد. تعدیل واحدهای اداری و تغییر ساختار ظالمانه گذشته، انتخابات آزاد و مشارکت اقوام در قدرت و تصمیم‌گیری‌های سیاسی به تناسب حضور فیزیکی و «شعاع وجودی» شان فاکتورهای بود که رهبر شهید برای «ایجاد یک نظام عادلانه» ضروری می‌دید.

در علوم اجتماعی مفهومی داریم به نام «تفکر استراتژیک» که با ویژگی‌هایی؛ چون: ریسک‌پذیری، آینده‌نگری، خوش‌بینی، توانایی در نظر گرفتن پیامدهای بلندمدت اقدامات فعلی و تمایل به قربانی نمودن منافع کوتاه‌مدت در راستای منافع بلندمدت و توانایی کنترل هر چیز کنترل‌پذیر و... تعریف می‌شود.

با عنایت به این مفهوم، می‌توان گفت او از چنین تفکری برخوردار بود. مزاری اهل ریسک‌کردن بود و بارها برای رسیدن به اهدافش به آغوش خطر شتافته بود. او حل معضل جامعه افغانستان را در گرو هم‌سویی و همبستگی می‌دید؛ لذا با «آینده‌نگری» به تأسیس حزب وحدت اسلامی اقدام کرد؛ چنان‌که در سطح ملی نیز اتحاد اقوام محروم را مطرح کرد و در مرحله دیگر نیز «شورای عالی هماهنگی» را به وجود آورد. با مطالعه مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های رهبر شهید درمی‌یابیم که علی‌رغم گرفتاری‌ها و مشکلات متعدد، جنگ‌های تحمیلی، چالش‌های درون‌حزبی و... مزاری در مقام تحلیل اوضاع و گفت‌وگو با مردم، امید خلق می‌کرد و به خلق خسته از جنگ انرژی می‌داد و روحیه تازه به کالبدشان می‌دمید. در اوج بحران‌ها آیه یأس نمی‌خواند؛ بلکه از نصرت الهی و اتکای به خدا و خلق سخن می‌گفت؛ به اراده آهنین مجاهدینش افتخار می‌کرد؛ مثبت‌اندیش بود؛ از رشد سیاسی و بلوغ فکری مردمش ابراز خوشحالی می‌کرد و از تغییر ذهنیت‌های دیگران و تثبیت جایگاه مردمش می‌گفت. وجود چنین شاخصه‌هایی در رهبری مزاری نشان از اندیشه عمیق و فکر استراتژیک او داشت.

جعفری: آنچه را شهید مزاری در آخرین سفرش در ایران با حضرت آیت‌الله العظمی موحدی در میان گذاشته بوده، بسیار طرح جامع و گسترده در ابعاد وسیع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حوزوی، دانشگاهی، اقتصادی و نظامی بوده. البته بسیاری آن طرح‌ها هنوز محرمانه است و شاید روزی آیت‌الله العظمی موحدی آن را منتشر کرد.

طرح‌های سیاسی رهبر شهید متأسفانه با بغض و کینه‌ورزی روبه‌رو شد و مجال بروز و عملی شدن نیافت؛ اما ما بعد از سال‌ها کشتار و جنگ داخلی و با پادرمیانی جامعه جهانی به همان راه‌حل‌های سیاسی تن دادیم که رهبر شهید طرح می‌کرد و ارائه می‌داد. امروزه قانون اساسی ۸۰ درصدش همان خواسته‌ها و طرح‌های رهبر شهید است. آزادی بیان، انتخابات آزاد، هر افغانستانی یک رأی، انکشافات متوازن، مشارکت فعال زنان... همه و همه، همان طرح‌های رهبر شهید است.

جوادی: رهبر شهید چند طرح سیاسی بسیار جدی داشت و خوشبختانه ما در

حال دستیابی به آن‌ها هستیم؛ به عنوان مثال: ۱. برای مهار بحران، عبور از بحران، تأسیس دولت کارا و ملی و ایجاد مدیریت کلان و یا تأسیس دولت مدرن، ایشان طرح‌های مرحله‌ای و یا بدیلی داشتند که همه آن‌ها انواع دولت‌های دموکراتیک را دربرداشت. توافق چهار حزب به نمایندگی از چهار قوم، برای ایجاد دولت موقت، تا فرصت تدوین و تصویب قانون اساسی و انتخابات را فراهم کند (دموکراسی توافقی شبیه لبنان و عراق)، دولت فدرالی برای تمرکززدایی و نفی محرومیت تاریخی محلات و مناطق اطراف (دموکراسی توزیعی که در آن ثروت و قدرت و صلاحیت به جای افراد و گروه‌ها به مناطق توزیع و تقسیم می‌گردد)، برپایی دولت ملی بر مبنای انتخاباتی که قبل از آن شمارش نفوس صورت گیرد، اسناد هویتی توزیع شود و واحدهای اداری تعدیل گردد (شفافیت و عادلانه شدن حوزه‌های انتخاباتی) و همچنین در چوکات قانون رأی زنان به رسمیت شناخته شده، حق تساوی آراء برای شهروندان داده شود (دموکراسی همگانی).

۲. به رسمیت شناخته شدن حق رأی و حضور زن در انتخابات و سیاست و در نهایت ملی شدن و همگانی شدن سیاست، طرحی بود که رهبر شهید تا حد زیادی قربانی آن شد؛ اما یک خط و اندیشه را بنیان‌گذاری کرد.

۳. عدالت اجتماعی، توسعه همگانی و متوازن و تساوی حقوق و ارزش شهروندی، طرح دیگر رهبر شهید بود و در این باره ده‌ها طرح ذهنی و عملی را ارائه کرد.

۴. رسمیت مذهب شیعه و عملی شدن فقه جعفری در چوکات قوانین کشور، طرح و خواست دیگرشان بود. در واقع در راستای عدالت اجتماعی، طرح توسعه و انکشاف متوازن و رسمیت مذهب یک کتله و جمعیت بزرگ و حق حضور زن در سیاست مصداق‌های عملی طرح بود.

دکتر جويا: اهداف و طرح‌های شهید مزاری در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش تبیین گردیده است. او در گام نخست، معتقد به تشکیل حکومت اسلامی بود؛ اما حکومت اسلامی که اساس و بنیاد آن را آموزه عدالت تشکیل می‌داد. شهید مزاری عزت و

سربلندی افغانستان را می‌خواست و این داعیه را جز با رعایت حقوق شهروندی تمام ساکنان این سرزمین قابل تحقق نمی‌دانست. نسبت به جامعه شیعه خواهان آزادی مذهبی بود و می‌خواست ستم تاریخی که بر این مردم روا داشته شده است، دیگر تکرار نگردد.

اگر آنچه گفته شد، اهداف شهید مزاری باشد، او برای تحقق این اهداف طرح‌های مختلفی را آزمود؛ از پیمان جبل‌السراج تا طرح فدرالی شدن افغانستان. اما از آن‌جا که طرح‌ها همیشه قابل تغییراند، احتمالاً اگر شهید مزاری اکنون زنده بود، طرح‌های دیگری را نیز مطرح می‌کرد. ویژگی خاصی که شهید مزاری داشت، عمل‌گرایی و واقعیت‌نگری ایشان بود. بر همین اساس، اگر به این نتیجه می‌رسید که طرحی زمینه اجرا ندارد، بر آن پافشاری نمی‌کرد و به طرح‌های بدیل فکر می‌کرد.

سبحانی: شهید مزاری در طول زندگی مبارزاتی خود، متناسب با شرایط زمانه، اهداف مختلف داشت. در زمان اشغال روس‌ها، هدف اصلی مبارزه، خروج روس‌ها از افغانستان بود. شهید مزاری و همه مبارزین، هدف اصلی‌شان همین موضوع بود. شهید مزاری هم در این موضوع با جدیت دنبال جمع‌آوری و تدارک نیروهای مسلح و تشدید مبارزات مسلحانه شد. در این مسیر، رنج‌ها و مشکلات زیادی را به جان خرید؛ اما در عین حال، مبارزه مسلحانه را هدف کوتاه‌مدت می‌دانست. هدف اصلی را استقرار حکومت اسلامی با رویکرد عدالت‌محورانه در افغانستان می‌دانست. در زمان جهاد، برای ترویج و جا انداختن این فکر، تلاش را ادامه می‌داد. برای درک این مطلب لازم و ضروری بود تا مردم افغانستان با تاریخ غم‌بار کشور و ظلم‌ها و رنج‌هایی که مردم از ناحیه حکومت‌های فاشیستی و قوم‌گرا متحمل شدند، آشنا گردند. روی این جهت، شهید مزاری کارهای فرهنگی را روی دست گرفت. در این راستا بود که جهت انتشار مجلات و نشریاتی مثل پیام مستضعفین، حبل‌الله و کتاب‌هایی مثل سراج‌التواریخ کاتب، راه‌اندازی فرستنده رادیویی، ایجاد مدارس و دانشگاه، بسیار تلاش کرد. اما با توجه به عدم امکانات، به طور نسبی در بعضی از این موارد موفق بود و در بعضی موارد زیاد موفق نبود. خلاصه هدف اصلی ایشان ایجاد حاکمیتی بود که

در آن از ظلم و تبعیض خبری نباشد و برای رسیدن به این هدف، طرح‌های کوتاه‌مدت و درازمدت داشت.

وکیل سعادت: شهید مزاری اهداف بزرگ داشت. وحدت ملی، عدالت اجتماعی، برابری انسانی، مشارکت عادلانه، پایان ستم، عبور از استبداد، انتخابات آزاد و عادلانه، تحمل یکدیگر، پرهیز از سیاست حذف و... در گفتمان شهید مزاری از مفاهیم پربسامدند. رمزگشایی از این مفاهیم که در واقع هر کدام‌شان یک حلقه از زنجیره اهداف ایشان را تشکیل می‌دهند، از حوصله این مصاحبه و از توان من خارج است؛ اما در عین حال، آنچه را که می‌توانم ادعا کنم، این است که حلقه وصل یا نقطه ثقل اهداف شهید مزاری، تنها در یک کلمه با بهت قابل ترسیم است و آن عبارت است از «عدالت». شهید مزاری عدالت می‌خواست. عدالت برای همه.

منظور شهید مزاری از عدالت نیز روشن بود. عدالت در بعد اجتماعی و در قامت سیاسی آن. او برای رسیدن به این عدالت، طرح مشخصی نیز داشت؛ طرح چهارجانبه. به تعبیر روشن‌تر، مشارکت چهار قوم بزرگ افغانستان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی. طرح چهارجانبه برای شکستادن انحصار دیرسال قومی از یک سو و رسیدن به یک توافق منطقی و پرهیز از جنگ و منازعه از سوی دیگر در آن زمان یک ضرورت اساسی بود.

سناتور شریفی: اهداف و طرح‌های شهید مزاری از سخنرانی‌ها و پیام‌های ماندگارش کاملاً مشخص است. مزاری جز وحدت تمام مردم افغانستان، دوستی و برادری اقوام و عدالت و آزادی، چیزی دیگر هدف نداشت. عزت، سعادت، رفاه مردم افغانستان، استقلال و آزادی کشور در اولویت‌های شهید مزاری قرار داشت و طرح‌هایش هم برای رسیدن به همین اهداف بود.

به یقین که طرح‌های شهید مزاری عملی بود و امروز ما می‌بینیم که همان طرح‌ها و راه‌کارهایی که ایشان عنوان می‌کرد، در قانون اساسی افغانستان بازتاب یافته است. مشارکت عادلانه، وحدت ملی و... مفاهیمی‌اند که توسط شهید مزاری مطرح شده بود.

فیاض: ایشان طرح‌های مختلف ملی و فراگیر را مطرح کرد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. تشکیل حکومت ملی و فراگیر بر مبنای دموکراسی و مشارکت مردم در انتخابات؛

۲. دفاع از حقوق اقلیت‌ها؛

۳. مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی؛

۴. تشکیل حکومت فدرالی (به‌عنوان یکی از گزینه‌های راه‌حل بحران سیاسی در افغانستان)؛

۵. در خصوص حقوق هزاره‌ها: به رسمیت‌شناختن مذهب جعفری، تقسیم عادلانه نظام اداری و مشارکت هزاره‌ها در قدرت.

طرح‌های یادشده، مبنایی‌ترین طرح بودند که دقیقاً بیش‌تر آن‌ها در دستور اجلاس بُن قرار گرفته و قانون اساسی کشور بر اساس آن‌ها تدوین شد؛ از این رو، نام شهید مزاری با «عدالت اجتماعی» گره خورده است.

استاد ناطقی: مشارکت ملی و طرح‌های چهارجانبه. این حرف بسیار عمیق و پابرجا است که هم اکنون این مسأله مطرح است که چهار قوم باید شریک و سهیم در حکومت باشند. طرح یک رئیس‌جمهور با سه معاون همان طرح چهارجانبه را تأیید می‌کند و افغانستان به دلیل مسائل قومی که حالا هم بسیار داغ شده، هیچ راهی جز مشارکت ملی و چهارجانبه را ندارد. در سایر موارد مثل حقوق زنان و جوانان، تحصیل و حقوق شهروندی و این که اختلاف اقوام در افغانستان فاجعه است، از دیگر طرح‌های سیاسی و اجتماعی شهید مزاری بود.

برهانی: به نظر شما اهداف و طرح‌های سیاسی شهید مزاری در افغانستان عملی و مفید بود؟

جوادی: در زمانی که آن طرح‌ها مطرح و بحث شد، دیدیم که ظرفیت پذیرش نبود و نه تنها عملی نشد؛ بلکه دلیل قربانی شدن رهبر شهید شد؛ ولی امروزه بخشی از آن طرح‌ها عملی شده و بخشی در مسیر تطبیق است و افغانستان برای ثبات و

دولت‌سازی مدرن چاره‌ای جز عملی کردن آن‌ها را ندارد.

سبحانی: عملی و مفید بودن یک طرح، بسته به عوامل مختلف دارد؛ از جمله شرایط زمانه و توانایی و امکانات مالی و داشتن یاران همدل و هم‌فکر و موانع پیش رو. روی این ملاحظات، شهید مزاری به‌خاطر نداشتن امکانات مالی و... در بعضی از اهدافش به‌طور نسبی موفق بود و در بعضی موارد، زیاد موفق نبود. اما موفقیت یک فکر و اندیشه، نیاز به زمان دارد. آنچه که مهم است، شهید مزاری بنیان‌گذار و ایجادگر اندیشه عدالت‌خواهانه در افغانستان است. این اندیشه، با شهادت ایشان، نه تنها از بین نرفت؛ بلکه هر روز بر عمق و گسترش آن افزوده می‌شود. من عقیده دارم تا اندیشه عدالت‌خواهی در افغانستان زنده باشد، شهید مزاری زنده است.

وکیل سعادتی: یقیناً همان‌گونه که اشاره شد، هدف محوری شهید مزاری عدالت بود. عدالت در بعد اجتماعی و سیاسی آن. واضح است که عدالت، گم‌شده افغانستان است. طرح‌های شهید مزاری در راستای تأمین عدالت سیاسی، طرح‌های عملی و مفید بود؛ از جمله طرح چهارجانبه ایشان نه تنها در آن زمان که جنگ قومی بیداد می‌کرد؛ بلکه حالا نیز یکی از نیازهای اساسی است. شاید ضرورت مشارکت معنادار چهار قوم بزرگ یا همان طرح چهارجانبه، اکنون پس از برگزاری سه انتخابات ریاست جمهوری مفیدیتش بیش از هر زمان دیگر برجسته و نمایان شده باشد. یکی از دلایلی که انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ به بحران رفت، با همین واقعیت رابطه عمیق و وثیق دارد. قانون اساسی افغانستان، رهبری قدرت سیاسی را به‌نحوی مثلث ترسیم کرده است؛ رئیس‌جمهور و دو معاونش. کاستی این ساختار در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ به‌روشنی نمایان شد. آقای اشرف غنی، دوستم از یک‌تبار را به صفت معاون اول و دانش هزاره‌تبار را به صفت معاون دوم خود برگزید. در تیم انتخاباتی غنی، تاجیک‌تباران جایگاهی نداشتند. اشرف غنی از همان آغاز کار، نگران این کاستی بود؛ اما چاره‌ای نداشت. شخصیت‌های استخوان‌دار تاجیک حاضر نشده بودند تا معاونت اول اشرف غنی را بپذیرند.

کاستی رهبری مثلث، زمانی خود را به‌صورت تمام‌قد نشان داد که منازعات

انتخاباتی به یک بحران تبدیل شد. به باور من اگر یکی از چهره‌های اصلی تاجیک‌تبار، در تیم انتخاباتی اشرف غنی به صفت معاون اول می‌بود، منازعات انتخاباتی به بحران تبدیل نمی‌شد و یک طرف قدرتمند قضیه خود را از صحنه قدرت حذف شده نمی‌دید. تجربه دوران ریاست جمهوری حامد کرزی نشان داد که تاجیک‌ها در آن زمان بعد از باخت داکتر عبدالله، با پشت گرمی مارشال فهیم، واکنش تهدیدآمیز نشان ندهند. آقای اشرف غنی در زمان کمپاین انتخابات وعده داده بود که در صورت برنده شدن، رهبری دولت را چهارضلعی می‌سازد. روشن است که هرگاه رهبری سیاسی دولت، به جای سه ضلعی، چهارضلعی شود، سطح منازعه پایین می‌آید و اقوام بزرگ افغانستان تا حدی خودشان را شریک قدرت احساس می‌کنند؛ هرچند که متأسفانه در قانون اساسی بین رئیس‌جمهور و معاونانش تقسیم قدرت صورت نگرفته است. به هر حال، منظور من این بود که طرح شهید مزاری ناظر به واقعیت‌های عینی این کشور بوده است. آن طرح در حال حاضر نیز برای حفظ ثبات یک ضرورت است. به نظر من طرح نظام پارلمانی یا حکومت صدراعظمی که منجر به دوقطبی شدن نظام سیاسی می‌گردد، با واقعیت‌های افغانستان سازگار نیست و مشارکت چهار قوم بزرگ را به عنوان چهار واقعیت در رهبری حکومت تأمین نمی‌تواند. نظام پارلمانی یا حتی نظام صدارتی، کشور را به جانب قدرت دوقطبی سوق می‌دهد و این به نفع افغانستان نیست. من فکر می‌کنم نظام سیاسی ما باید به گونه‌ای طراحی شود که در رهبری سیاسی نظام، حداقل چهار قوم بزرگ این کشور، با صلاحیت‌های روشن و تعریف شده حضور داشته باشند. استاد عزیزاده مالستانی: تنها راه نجات مردم افغانستان عملی شدن طرح‌های شهید مزاری بود.

ط) شخصیت متفاوت از هم‌قطاران

برهانی: شهید مزاری چه تفاوت‌های فکری و شخصیتی با بقیه شخصیت‌های سیاسی معاصر خود داشت؟

ابراهیمی غرجستان: بی‌اعتنایی به ثروت‌اندوزی، ساده‌زیستی عزت نفس و خودباوری و ویژگی‌های اند که او را از بسیاری‌ها ممتاز می‌گرداند. مزاری از بیت‌المال

برای خود کاخ ساخت؛ در حالی که بسیاری‌ها به قدرت و سیاست به‌مثابه فرصتی برای ثروت‌اندوزی و غارت می‌نگرند.

استاد جعفری: از نظر فکری، رهبر شهید انسان‌محور بود؛ البته نه انسان‌محور به‌شکل و پارادایم لیبرالیسم و یا اومانیسم نه؛ بلکه انسان‌محور به پارادایم دینی که انسان خلیفه الله است و همه انسان‌ها از یک پدر و مادر به‌نام آدم و حوا منشأ دارند و همه حقوق مدنی برابر دارند.

اما از نظر شخصیت هم رهبر شهید شخصیت متعبد و متعهد و در تکالیف شخصی بسیار نظام‌مند و مقید بود. معاصرانش این جمع اعداد را نداشتند.

جوادی: رهبر شهید هم با دیگران تفاوت فکری داشت و درکش بالا بود و البته پیش از زمان و هم از نظر عملی متفاوت بود؛ بازی نمی‌کرد؛ به چیزی که می‌گفت باور داشت. او صادق بود و فداکار و از مردم بود و با مردم. رهبر شهید مردم را وسیله اقتدار خود نه بلکه خود را سربازی برای اقتدار مردم ساخته بود. رهبر شهید واقعاً اندیشه، فکر و ظرفیت بزرگی داشت که مبارزه را و رهبری را نه با فریب و تزویر بلکه با اندیشه و طرح و برنامه پیش می‌برد.

رهبر شهید بی‌نهایت دوراندیش و دارای ذهن طراح و معمار در سیاست و مدیریت بود. برای بیرون‌شدن مردم هزاره‌جات از حصر، طرح‌های جالبی داشت و تا حدی کار کرد؛ اما با شهادتش و شدت حوادث فراموش شد و ناتمام ماند. برای سقوط رژیم باقی‌مانده از شوروی طرح همکاری با ملیشه‌های شمال را ریخت و موفق هم شد. برای حضور سیاسی هزاره‌ها در کشور از تشکیل حزب وحدت تا انتقال مرکزیت سیاسی حزب به کابل طرح‌های ایشان بود و همین‌طور برای کل کشور طرح‌های مزاری بی‌نظیر بود؛ گرچه آن زمان درک نشد و همین درک‌نشدن نشان می‌دهد که او از دیگران پیش بود و کسی هم قطار واقعی او نبود. طرح‌های مزاری به قول دکتر اشرف غنی، مسیر تاریخ را تغییر داد. مزاری صاحب اندیشه بود و به اندیشه‌هایش باور داشت و به باورهایش عمل می‌کرد.

سبحانی: شهید مزاری تفاوت اصلی که با دیگران داشت، یکی عزت نفس بسیار

بالای ایشان بود. ایشان با داشتن عزت نفس، هیچ وقت خواری و ذلت را به خاطر مقام و جاه و... قبول نمی کرد. دیگر از فکر و اندیشه عمیق در مسائل اجتماعی و فرهنگی برخوردار بود؛ به قسمی که متناسب با شرایط هر زمان تصمیمات معقول و عزت بخش می گرفت. هیچ وقت فریب ظواهر را نمی خورد. از مشکلات بعضی ها این است که در درک مشکلات و راه حل ها ناتوان است و به جای مسائل اصلی، دنبال مسائل فرعی را می گیرند. به جای انجام واجبات پیرو مستحبات اند. شهید مزاری درد افغانستان را استبداد و روحیه تبعیض گرایی قومی، لسانی و مذهبی می دانست و برای حل این مشکل راه حل داشت و آن ایجاد ساختاری بود که در این زمینه تبعیض کلاً از بین برود؛ بدین جهت خواهان شرکت همه اقوام متناسب با حضور و شعاع وجودی شان در تصمیم گیری بود. روی همین جهت ایشان، عقیده داشت که چهار قوم عمده در افغانستان باید هر یک حداقل یک وزارت کلیدی در اختیار داشته باشند تا جلو تبعیض و ظلم گرفته شود. اما خیلی ها این خواست بر حق ایشان را حمل بر قدرت طلبی می کردند و درک نمی کردند که ایشان می خواهد مشکل را ریشه ای حل کند. در این موضوع، آقای سرور جوادی، نماینده سابق پارلمان، از زبان دکتر شاه جان، نماینده سابق پارلمان و قومندان سابق حرکت اسلامی در ولایت غزنی، نقل می کرد که در یک سفری همراه ایشان برای شرکت در جلسه ای در مسکو بودیم، ایشان می گفت: من در جریان مشکلاتی که به خاطر قبول نکردن توافق حزب وحدت با مجددی از سوی ربانی پیش آمد و ربانی قبول نکرد که وزارت امنیت ملی به حزب وحدت سپرده شود، اصل وزارت را منحل و آن را تبدیل به ریاست کرد، از جمله کسانی بودم که تلاش می کردم مشکل از راه تفاهم حل شود. بعد از مذاکرات، دولت ربانی قبول کرد که ما حاضریم برای مردم شیعه هشت وزارت بدهیم؛ اما وزارت امنیت را نمی دهیم. من بسیار خوشحال شدم، با خود گفتم از این بهتر نمی شود. قطعاً استاد مزاری قبول می کند. آدمم با خوشحالی خبر را با استاد مزاری در میان گذاشتم. ایشان گفت: هرگز این را قبول نمی کنم. بروید بگویید به جای هشت وزارت، یک وزارت کلیدی بدهید، اگر راست می گوئید. من گفتم: استاد خیلی خوب است. قبول کنید. استاد گفت:

وقتی در تصمیم‌گیری شریک نباشی، وزارت‌هایی که یک روز می‌دهند، فردا همان‌طور می‌گیرند. هدف اصلی ما، شریک شدن در تصمیم‌گیری این کشور است. برای این کار، خواهان گرفتن یک وزارت کلیدی هستیم. اما آقایان وقتی حاضر نیستند هزاره را در یک پست کلیدی ببینند، معنایش این است که در این جا روحیه فاشیستی حاکم است و ما با این روحیه مبارزه می‌کنیم. داکتر شاه جان می‌گوید: با خود فکر کردم و همان‌جا به عمق فکر ایشان پی بردم.

وکیل سعادت: بسیاری از رهبران جهادی آن زمان مست باده پیروزی و به دنبال احراز قدرت بودند. شهید مزاری اما به دنبال اصلاح قدرت و اصلاح ساختار سیاسی بود. بزرگ‌ترین تفاوت فکری شهید مزاری با سایر رهبران شاید همین باشد. مکانیزم‌هایی که شهید مزاری برای عملی‌ساختن تفکر اصلاحی‌اش مطرح می‌کرد، تفاوت نظر شهید مزاری با دیگر رهبران آن زمان را به صورت عینی‌تر نشان می‌دهد. ایشان در آن زمان به تدوین قانون اساسی عادلانه تأکید می‌کرد؛ قانونی که حقوق سیاسی، مدنی و مذهبی تمام گروه‌های مختلف قومی و اقشار مختلف اجتماعی را تضمین کند.

شهید مزاری هم‌چنان در آن زمان خواهان انتخابات آزاد و عادلانه و تشکیل پارلمان بر اساس نفوس بود؛ خواهان مشارکت زنان در انتخابات و پست‌های دولتی بود؛ خواهان مشارکت عادلانه اقوام در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دستگاه دولتی بود؛ خواهان تعدیل واحدهای اداری بود؛ و در یک کلام خواهان برابری انسانی بود. او می‌گفت انسان‌ها باید قطع نظر از جنسیت، عقیده سیاسی، زبان و باورهای مذهبی، دارای حقوق برابر و فرصت‌های برابر در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، تعلیمی و اجتماعی باشند. این در حالی بود که بسیاری از رهبران سیاسی در آن زمان عملاً با این نظریات مخالفت می‌کردند.

سناتور شریفی: تفاوت‌های فکری و شخصیتی شهید مزاری با دیگران در این بود که ایشان آنچه را برای هزاره‌ها و شیعه‌ها می‌خواست، برای همه مردم افغانستان می‌خواست. مزاری اگر عدالت می‌گفت، عدالت را برای همه مردم افغانستان

می‌خواست. اگر وحدت را فریاد می‌کشید، برای محبت و برابری همه اقوام ساکن کشور بود. اگر مشارکت اقوام و انسانی شدن قدرت را مطرح می‌کرد، برای همه ساکنین کشور بود؛ برخلاف باقی رهبران و سیاسیون که برای آن‌ها منافع تباری بر منافع ملی ارجحیت داشت.

استاد عزیزاده مالستانی: شهید مزاری در هیچ دانشگاه معروف دنیا درس نخوانده بود؛ اما درک وی از مسائل سیاسی آن‌چنان عمیق بود که مخالفین سرسخت وی الان به فهم و درک وی اعتراف می‌کنند. تفکر سیاسی وی که در عمل و سخنانش تبارز کرده، کاملاً بکر، تازه و بدیع بود. سایر شخصیت‌های سیاسی با تجربه به مسائل سیاسی آشنایی پیدا کردند.

قدرت روحی، اطمینان و اعتماد به نفس، جرأت و شجاعت وی را کسی دیگر نداشت؛ با مردم خود برخورد صادقانه داشت؛ به وعده‌های خود عمل می‌کرد؛ سخنانش متین و محکم و با پشتوانه بود؛ دوستانش را امید می‌بخشید و مخالفینش را به هراس و وحشت می‌افکند.

فیاض: بارزترین تفاوت فکری شهید مزاری، واقعیت‌نگری و تصمیم‌گیری به‌موقع در رابطه با حوادث کشور بود. او فراگیر و ملی می‌اندیشید و چنین ویژگی را دیگر رهبران و شخصیت‌های سیاسی معاصر او نداشتند.

در پاییز ۱۳۸۶ مدتی در کابل، کوته سنگی، در «موسسه تحقیقات علوم اجتماعی» بودم. این مؤسسه، کتابخانه‌ای داشت و تعداد زیادی نوار در قفسه بود. دوست عزیزم جناب «دین محمد جاوید» همیشه به کتابخانه می‌آمد و بیش‌تر وقت‌ها با هم گپ می‌زدیم. روزی از نوارهای موجود پرسیدم که چه هستند؟ ایشان گفتند: قرار بود تاریخ معاصر افغانستان نوشته شود. با قومندان‌های زیادی مصاحبه شد؛ از جمله با «ملا عزت»، قومندان سیاف، صحبت مفصل کرده است. وی در مصاحبه‌اش می‌گوید:

یکی از افتخارات من این است که از دیدگاه شهید مزاری خوشم می‌آمد. دلیلش هم این بود که در جریان جنگ‌ها یکی از سازمان‌های بین‌المللی برای مذاکره و صلح

با رهبران رایزنی می‌کرد و ما امنیت آن را گرفته بودیم. طرح این بود که طرف‌های درگیر در یکی از سفارت‌های ایران و عربستان روبه‌روی هم بنشینند و روی بازگشت امنیت و ارائه طرح مشترک به توافق برسند. بقیه رهبران قبول کردند؛ اما آقای مزاری صاحب‌نپذیرفت و گفت: «برای منی افغانستانی ننگ است مسأله داخلی خود را بروم در خانه دیگران حل و فصل کنم. حاضرم در خیمه یک کوچی که هم‌وطن ما است بنشینم؛ اما به این دو سفارت نروم.» این شد که با خود گفتم: «اگه در ای وطن مرد است، تو استی، اگر اوغانی وجود دارد، تو استی و دیگران همه، زن هستند و وطن فروش. اگر آدم بخواهد خدمت کند، خدمت کردن به تو ارزش دارد.»

خاطره دیگری که جناب دین‌محمد جاوید با واسطه از یاران رهبر شهید در رابطه با تیزی‌بینی و تصمیم به موقع استاد صحبت نمود، جالب و شنیدنی است:

در همان تابستان سال ۱۳۷۱ بعد از دو سه جنگ نیروهای سیاف با حزب وحدت و جنگ‌های دیگر، جلسه‌ای در هتل اینترکانتیننتال با حضور رهبران و قومندانان مهم تشکیل می‌شود. قرار بوده رأس ساعت یک بعد از ظهر جلسه شروع شود؛ اما استاد مزاری عمداً ساعت یک و نیم می‌رود. تا استاد می‌نشیند، سیاف از استاد انتقاد می‌کند که «وقت شناس نیستی، ما کار و زندگی داریم، این همه منتظر گذاشتی». استاد مزاری یک جمله کوتاه می‌گوید که سکوت بر جلسه حاکم می‌شود: «اشکال ندارد شما نیم ساعت منتظر مانده‌اید، ما ۲۵۰ سال است انتظار کشیدیم.»

بعد از جلسه از استاد سؤال شد که دلیل دیررفتن چه بود؟ ایشان گفته بودند: «می‌خواستم برای اولین بار در یک مجلس بزرگ که یک هزاره وارد می‌شود، همه در برابرش بلند شوند و دست به سینه به او احترام کنند!»

اما اصل صحبتی که با سیاف در همان جلسه صورت می‌گیرد، بسیار جالب بوده. سیاف لحظه‌ای آیه و حدیث خوانده، همه را موعظه می‌کند که جنگ بد است و باید صلح و امنیت حاکم شود و آخر استاد مزاری و حزب وحدت را متهم به جنگ‌طلبی می‌کند. استاد مزاری رو را به طرف سیاف می‌کند و می‌گوید: «آقای سیاف! شما در صحبت خود گفتی جنگ طلب نیستی و با کسی جنگ نداری؛ اما هم اکنون نیروهایت

با نیروهای حزب وحدت می‌جنگند و این، از دو حال خارج نیست؛ یا چنان ضعیف و ناتوانی که بر نیروهای مدیریت‌نداری و یا این‌که دروغ می‌گویی. گزینه‌سومی وجود ندارد. حالا بگو ضعیفی یا دروغ‌گو؟» این‌جا بوده که سیاف ساکت می‌شود و ربانی حرف را به جای دیگر می‌کشاند.

چاره‌اندیشی برای فردای هزاره‌ها

اوایل سرطان ۱۳۶۸ از سوی استاد اکبری، شهید صادقی نیلی، آیت‌الله پروانی و... به تمام پایگاه‌های احزاب در غزنی پیام آمده بود که مسئولین احزاب تا یک ماه دیگر همه در بامیان جمع شوند. استاد حکیمی و استاد فکرت از غزنی و مسئولین پایگاه‌های احزاب در قره‌باغ و جاغوری به مالستان آمدند و چند نفر از مسئولین احزاب در مالستان نیز به آن‌ها پیوستند. بنده نیز به‌عنوان همراه یکی از مسئولین با این قافله همراه شدم و بعد از چهار روز پیاده‌روی به بهسود رسیدیم. از بهسود به بعد موتر میسر شد و خود را با موتر به بامیان رساندیم. این سفر در شرایطی بود که حدود یک ماه از رحلت امام خمینی گذشته بود و جو هزارستان هنوز تحت تأثیر رحلت ایشان به‌عنوان یک مرجع بزرگ تقلید مردم قرار داشت.

جلسه‌نخبگان و سران تشیع و هزاره تحت تأثیر چنین جوی در مسجد المهدی زیر بازار بامیان تشکیل شد.

صحبت‌ها بر محور ضرورت وحدت و درک منافع مردم می‌چرخید. اکثریت قاطع رهبران، فرماندهان و علما از ادامه‌ی جهاد با حکومت داکتر نجیب‌الله و تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه دم می‌زدند. خوب یادم هست، شهید قائمی بهسودی چند دقیقه برای امام خمینی گریه کرد و آن‌قدر از ولایت فقیه سخن گفت که در روزهای بعد به «قائمی ولایت فقیه» شهرت یافت. نوبت که به شهید مزاری رسید، ایشان برخلاف همه، از ضرورت گرفتن امکانات تسلیحاتی از دولت کابل - در پرتو طرح آشتی ملی - برای بالابردن توان نظامی شیعیان و هزاره‌ها در فردای سقوط دولت کابل سخن گفت و چه‌قدر این سخن تنها ماند! البته استدلال استاد این بود که دیر یا زود دولت کابل سقوط می‌کند؛ بنابراین، چه بهتر که در واپسین لحظات عمر آن،

بهترین استفاده را برای مردم خود بنماییم.

البته این نظر استاد به صورت علنی نه موافق داشت و نه مخالف؛ اما از جو جلسه کاملاً پیدا بود که همه مخالف بودند و حتی بعد از یک هفته مذاکره و تلاش که سرانجام به تأسیس حزب وحدت اسلامی منجر شد، در یکی از بندهای میثاق‌نامه وحدت قید شده بود که «ضرورت مبارزه تا سرنگونی دولت کابل».

برای من که آن زمان به شدت زیر تأثیر جو انقلاب و جهاد بودم، از این پیشنهاد استاد خوشم نیامد و کار خیلی ساده لوحانه و ضد ارزشی به نظر می‌رسید و بیش از آن، تحلیل هم نمی‌توانستم. بعدها که آب از آسیاب افتاد؛ دولت داکتر نجیب سقوط کرد و جنگ‌های کابل شروع شد، فهمیدم که استاد چه قدر بر اوضاع مسلط بود و با دورنگری که داشت، از هم‌قطاران خود چه قدر پیش بود!

استاد ناطقی: همان چهارجانبه‌اش که همین الان مطرح است. در قانون اساسی احتمالاً یک رئیس جمهور با سه معاون نوشته و تعدیل خواهد شد و سایر مواردش مسأله روز و مدنی و سازنده است. حرف‌های مزاری اصولاً نواست و واقعاً مسائل را به خوبی درک می‌کرده است.

ی) مرکزیت حزب؛ چرا کابل؟

برهانی: چرا کابل به عنوان مرکز حزب وحدت برگزیده شد؟

جواد: بسیار واضح است. کابل پایتخت کشور و مرکز ثقل سیاست و تحولات بود. هزاره‌ها و حزب وحدت که تشکل محوری سیاسی آن‌ها بودند، در تاریخ از نظر سیاسی منزوی و از تحولات دور بودند. رهبر شهید نمی‌خواست که هزاره‌ها از سیاست دور باشند و از پس تحولات ناخواسته کشانده شوند؛ بلکه او می‌خواست هزاره‌ها در متن حوادث و سازنده و مدیریت‌کننده تحولات باشند. انتقال مرکزیت حزب وحدت به کابل، یکی از تاریخی‌ترین و سازنده‌ترین تصمیم‌ها و طرح‌های ایشان برای هویت بخشی هزاره‌ها بود و آن تصمیم ما را در متن حوادث کشاند و ما را در قافله سیاست این سرزمین همراه کرد و فرصتی شد برای مقاومت‌های بعدی و حضور توانمند و پذیرفته شده بعدی ما در سیاست. هزاره همیشه مدافع صادق این مرز و بوم

بوده است؛ ولی هر بار منزوی شده و از خون‌شان ثمری نگرفته بود و رهبر شهید این سرنوشت محتوم را با انتقال مرکزیت حزب به کابل تغییر داد. البته آن تصمیم آن روزها بسیار در معرض انتقاد بود؛ می‌گفتند به کابل رفتن داخل دیگ شدن است و رفتن به کابل بود که مردم را درگیر جنگ کرد و ده‌ها از این قبیله اما سرنوشت مردم هم از همان سفر تغییر کرد.

سبحانی: شاید منظور این است که کابل چرا به‌عنوان مرکز حزب انتخاب شد؟ دلیلش این بود که بعد از سقوط کابل و رفتن شهید مزاری در کابل به‌عنوان سرپرست شورای سرپرستی، تا چند وقتی مرکزیت حزب در بامیان بود و شورای سرپرستی در کابل. تصمیمات اصلی در کابل باید گرفته می‌شد؛ اما چون کابل پایتخت بود و وضعیت کشور هم قسمی بود که لازم بود حزب در مواردی فوراً بتواند تصمیمات ضروری گرفته شود و این با بودن مرکز حزب در بامیان سازگار نبود. از طرفی، اختلافاتی بین دو مرکز به‌وجود آمده بود و برای حل این مشکلات، شهید مزاری پیشنهاد کرد که شورای مرکزی کابل بیایند. در ابتدا یک عده مخالفت کردند؛ اما بالاخره مورد قبول واقع شد و مرکزیت حزب به کابل منتقل شد.

وکیل سعادتی: در جریان دقیق مباحث حزب وحدت در این خصوص نیستیم؛ اما فکر می‌کنم منطق و دلیل این تصمیم تا حدی روشن است. کابل قلب تپنده سیاست افغانستان است. جریان‌هایی که در کابل حضور نداشته باشند، از جریان سیاست در کشور عقب می‌مانند. از این جهت، حزب وحدت به‌عنوان یک جریان قدرتمند، برای این که با نبض سیاست هماهنگ حرکت کند، باید مرکزیت خود را به کابل منتقل می‌کرد.

سناتور شریفی: کابل پایتخت کشور بود و محل تمام زد و بندهای سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی. کابل محل تصمیم‌گیری‌های کلان مملکت بود؛ از این جهت بود که حزب وحدت هم مرکزیت‌اش را در کابل انتقال داد. جنرال دوستم که پادشاه شمال کشور بود، خود را به نزدیک ارگ رسانیده تا در انزوا نماند و هم‌چنین تمام احزاب سیاسی به کابل جمع شدند. شهید مزاری که تمام تلاش‌شان شریک‌ساختن

هزاره‌ها در حلقات تصمیم‌گیری دولت بود، از اهمیت کابل واقف بود و به همین جهت در غرب کابل مقر حزب وحدت را مستقر ساخت و از همان جا صدای وحدت‌طلبانه و عدالت‌خواهانه خود را بلند کرد.

استاد علیزاده مالستانی: شهید مزاری می‌گفت اگر مرکز حزب وحدت در بامیان باشد، هزاره را کسی نمی‌شناسد. به واقع هزاره در گرما گرم مقاومت حزب وحدت و با حمایت بی‌دریغ مردم برای جهان شناسانده شد. اگر دفاع و مقاومت غرب کابل نبود، مردم هزاره همان اقلیتی بودند که نباید در تعیین سرنوشت مملکت نقش داشته باشند. فیاض: قبلاً عرض شد که شورای مرکزی حزب وحدت در بامیان بود و نمایندگی آن در کابل. این موضوع از لحاظ اجرایی و تصمیم‌گیری‌ها مشکل ایجاد کرده بود. از سوی دیگر، کابل پایتخت و مرکز تحولات و تصمیم‌گیری‌های کلان بود؛ لذا باید شورای مرکزی به کابل منتقل و مرکز حزب وحدت در کابل ایجاد می‌شد.

استاد ناطقی: دلیلش را به‌خوبی نمی‌دانم؛ چون آن زمان بامیان نبود. اما می‌دانم که همه به کابل هجوم برده بودند و هیچ حزب سیاسی در بیرون از کابل نبود. دیگر این که ترکیب جمعیتی ما در کابل به‌گونه‌ای است که نمی‌شود کابل را نادیده گرفت؛ بدون حضور در کابل، سیاست نمی‌شود در آن زمان و حالا هم همین‌گونه است.

ک) تأثیر وحدت و مقاومت بر احیای هویت

برهانی: به‌نظر شما مقاومت و وحدت شیعیان که محصول رشادت‌های شهید مزاری بود، چقدر در احیای حقوق و هویت دینی و ملی آنان تأثیر داشته است؟

جعفری: بزرگ‌ترین خدمت رهبر شهید، تولد اندیشه خودباوری و خوداتکایی و این که من هم می‌توانم و من هم مثل دیگران هستم، بود. چنین خدمت بزرگ را تا امروز هیچ شخصیت سیاسی و مذهبی در جامعه شیعه و هزاره افغانستان نتوانست نهاده‌ای کند که فطرت ثانویه مردم شود و چون خون در رگ‌های اندیشه و اعتقادشان جاری و ساری باشد.

دکتر جويا: بی‌تردید نقش اساسی و حیاتی داشت. هزاره‌ها پازل مکتوم در جامعه افغانستان به حساب می‌آمدند. فریاد بلندی لازم بود که وجود این جمعیت عظیم دیده

شود. مقاومت شهید مزاری این فریاد بلند بود. البته حرکت‌های بعدی متأسفانه آن‌گونه که باید در این مسیر قرار نداشت و به همین دلیل، ظرفیت‌های بسیاری عقیم گردید. اما آنچه به دست آمد، محصول این مقاومت بود.

سبحانی: واقعیت غیر قابل انکار این است که مقاومت عدالت‌خواهانه‌ای که شهید مزاری کرد، راهنما و مشعلی برای کل عدالت‌خواهان در افغانستان خواهد بود و الگوی قابل پیروی برای هر انسانی عدالت‌خواه. در این مورد فقط هزاره‌ها نیستند که شهید مزاری را به عنوان رهبر قبول دارند؛ بلکه اگر انصاف را رعایت کنیم، شهید مزاری برای کل مردم افغانستان الگوی قابل پیروی است؛ چون ایشان هدفش اقامهٔ عدل برای همهٔ اقوام و همهٔ انسان افغانستانی بود. روی همین جهت است که چند سال قبل دکتر مهدی، عضو پارلمان و عضو پیشین شورای نظار، پیشنهاد کرد: از جانب دولت افغانستان جایزه‌ای در نظر گرفته شود به نام شهید مزاری که هر سال به کسانی داده شود که برای احیای حقوق اقوام در افغانستان تلاش و فعالیت می‌کنند. بعضی از اعضای تاجیک اعتراض کردند که اگر چنین جایزه‌ای داده شود، چرا به نام طاهر بدخشی داده نشود؟ آقای دکتر مهدی در جواب گفت: شهید مزاری کجا و طاهر بدخشی کجا؟ طاهر بدخشی حتی یک نفر در محلس پیرو ندارد؛ اما شهید مزاری به وسعت افغانستان پیرو دارد. یا در کتابی که یک خبرنگار ترکیه در مورد جنرال دوستم نوشته، از قول جنرال رئووف بیگی می‌گوید: بعد از این که طالبان شبرغان را گرفت، وضعیت بدی برای ما پیش آمد؛ به قسمی که جنرال دوستم در حال گریه بود. من رو به او کردم و گفتم: جنرال! چرا از مزاری الگو نمی‌گیری؟ و این قدر نگران هستی؟ گفت: چطور؟ گفتم: او چند سال است که پیروانش را از زیر خاک رهبری می‌کند. جنرال دوستم بعد از این حرف گفت: راست می‌گویی. روحیه‌اش را دوباره به دست آورد. حقیقت این است که او روحیهٔ مبارزه با ستم و تبعیض را در ذهن هر انسانی آگاه و عدالت‌خواه برای همیشه زنده کرد.

وکیل سعادت: بلی. تأثیر شگرفی داشت. ما با حزب وحدت خویش را باور کردیم. خودباوری و جان‌گرفتن دوبارهٔ غروری که قرن‌ها بود در شبستان سیاه استبداد

از نفس افتاده بود، کار کوچکی نیست. ما با حزب وحدت و با رهبری شهید مزاری هویت خویش را بازیافتیم و وارد دهلیز سیاست شدیم. اساسی‌ترین حق، حق ابراز وجود و ابراز عقیده است. ما اکنون می‌توانیم بگوییم که ما کی هستیم و چه می‌خواهیم. این جرأت را با حزب وحدت و با مقاومت‌های مردم به رهبری شهید مزاری به دست آوردیم. درست است که فضای جنگ و خشونت مجال نداد تا آن زمان به حقوق سیاسی خویش دست‌یابیم. درست است که هنوز هم به حقوق سیاسی خویش، آن‌گونه که باید، نرسیده‌ایم؛ اما واقعیت این است که: «این سفر، آن سفری نیست که از نیمه راه / دو سه گامی که پدر رفت پسر برگردد». به نظر من، راهی که با خون شهید مزاری آغاز شد، راه بی‌بازگشت است.

سناتور شریفی: قبل از مقاومت غرب کابل، هزاره‌ها کاملاً هویت کتمان‌شده داشتند. در طی چهارده سال جهاد افغانستان، هزاره‌ها بزرگ‌ترین سهم را در تقویت جهاد و تضعیف حضور ارتش سرخ در کشور داشتند؛ اما بعد از اخراج روس‌ها از افغانستان، دولت‌های موقت که در پیشاور ایجاد شدند، اصلاً نامی از هزاره‌ها نگرفتند و قدرت را بین خود تقسیم کردند. بسیار به خاطر دارم مصاحبه مولوی یونس خالص را وقتی که خبرنگار بی‌بی‌سی از ایشان پرسید در حکومت مجاهدین شیعه‌ها و زنان هم سهم دارند؟ او در جواب گفت: در باره آن‌ها بعداً گپ می‌زنیم. زمانی که حضرت صاحب صبغت‌الله مجددی به‌حیث اولین رئیس جمهور مجاهدین وارد کابل شد، در وزارت‌ها و کابینه‌اش یک وزیر هزاره هم وجود نداشت. شهید مزاری در چنین شرایطی به کابل آمده و نیروهای پراکنده هزاره‌ها را سازمان‌دهی کرده و سوق و اداره نظامی به وجود آورد. نیروهای رزمی هزاره اگر خلقی بود، مجاهد بود... همه را در یک مرکز سوق و اداره منظم و متشکل ساخت. آنگاه با دولت آقای مجددی نشست و در باره حق و حقوق هزاره‌ها به بحث و گفت‌وگو پرداخت. شهید مزاری خواهان پنج وزارت شد که دو وزارت آن از وزارتخانه‌های کلیدی بود. بحث «هزاره‌ها بیست فیصد مردم کشور است» را شهید مزاری مطرح کرد و با قاطعیت خواهان یک پنجم در تصمیم‌گیری کشور و مشارکت در قدرت شد. این که هزاره‌ها لقب احیاگر هویت را

به شهید مزاری داده‌اند، سخن‌گراف نیست. هزاره‌ها با حضور شهید مزاری در کابل، موجودیت خود را هم به رهبران جهادی و هم به دنیا تثبیت کردند. حزب وحدت به رهبری استاد مزاری، به سرعت رشد نمود و در معادلات سیاسی به‌عنوان یک قدرت مطرح شد. ما شاهد بودیم که فرستاده ویژه سازمان ملل در پاکستان گفت: بدون توجه به دیدگاه حزب وحدت، معضله افغانستان قابل حل نیست؛ لذا محمود مستری، فرستاده ویژه سازمان ملل در اجندای دید و بازدیدش، ملاقات با استاد مزاری را در رأس جدول قرار داد، او از میدان هوایی کابل بلاوقفه و مستقیم به کارته سه، مقر حزب وحدت، آمد و دیدگاه شهید مزاری را در مورد قضایای افغانستان شنید و شب مهمان حزب وحدت بود. اعتقاد من این است که شهید مزاری از صفر شروع کرد و با درایت و توانمندی که داشت، طرح حکومت مبتنی بر عدالت و وحدت اقوام و احزاب را ریخت و این که امروز هزاره‌ها تا این سرحد شریک قدرت‌اند، از ثمره‌های تلاش شهید وحدت ملی استاد مزاری است.

استاد عزیززاده مالستانی: هویت شیعه و هزاره در مقاومت غرب کابل تثبیت شد. هزاره‌ها در منطق دیگران یک اقلیتی بود که در سرزمین غیر روئیده، مهاجراند و از مردم بومی این مملکت نیستند. مهاجر در یک مملکت حق مشارکت در تعیین سرنوشت آن مملکت ندارند. یک زمان یک جزوه‌ای کوچک را به نام «موقف حزب اسلامی» خواندم، نوشته بود: هزاره ۳٪ جمعیت مملکت را تشکیل می‌دهند که همه عضو حزب اسلامی‌اند. مقاومت غرب کابل این همه یاهوگویی‌های دیگران را به اثبات رساند. در کتاب «اندیشه‌های کلامی آیت‌الله محسنی، نوشته آقای سید جوادی غزنوی»، صفحه ۶ به قلم خود آیت‌الله محسنی آمده که قیام هزاره‌جات قهرمان توسط حزب حرکت اسلامی بود؛ در حالی که در وقت قیام هزاره‌جات حزب حرکت اصلاً وجود نداشت و آیت‌الله محسنی در آن زمان در سوریه بود.

به باور یک عده، هزاره یا اصلاً در افغانستان نیست و یا اگر هم هست، مانند برده و عبد است که مالک کار خود نیست؛ چون گفته شده: «الْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ لِمَوْلَاهُ»؛ برده با هرچه در دست و جیبش هست، مال مولا و صاحب خود هست. اگر جهاد کرده

باشد، او جهاد نکرده مولایش جهاد کرده است. به فرموده جناب آیت الله محسنی، مردم قهرمان هزاره جهاد نکرده، جهاد آنان توسط حزب حرکت اسلامی بوده است. فیاض: مقاومت غرب کابل، تاریخ افغانستان، شیعیان و هزاره‌ها را عوض کرد. بدون شک اکنون نفس‌هایی که می‌کشیم، هر نفس کشیدن ما مدیون مقاومت‌ها و رشادت‌های مزاری و یارانش در غرب کابل است. اجازه دهید این عظمت را با بیان یک خاطره توضیح دهم.

در خزان ۱۳۸۶ با چند تا از دانشجویان دانشگاه کابل قرار گذاشته بودیم که با «دای فولادی» دیدار داشته باشیم. جای قرار ما در سر چهارراهی پایین‌تر از سیلو بود و من زودتر سر قرار رسیدم و در مدت چند دقیقه‌ای که منتظر ماندم، دیدم یکی از برادران زحمت‌کش و کارگر هزاره به کراچی‌اش تکیه داده، بعد از سلام و احوال‌پرسی گفت: «زندگی چطور است، راضی هستی یا نه؟» در جوابم گفت: «خدا را هزار بار شکر می‌کنم. چرا راضی نباشم؟ همین حالا نماز را در مسجد روبه‌رو خواندم و این عادت روزمره‌ام هست، بدون این‌که کسی بگوید تو از کجایی و چرا با دست بسته نماز نمی‌خوانی.»

گفتم: «یعنی قبلاً این طور نبود؟»

گفت: «نه، خصوصاً در همین مسجد. اما حالا وضعیت فرق کرده، می‌دانی چرا؟ چون من این آزادی را به بهای اندک به‌دست نیآورده‌ام. پدرم در پشت سیلو و برادرم در گردنه سخی شهید شدند تا من بتوانم نماز را بدون تقیه و آزادانه بخوانم.» (این سخنان را در حالی بیان می‌کرد که ایستاد شده و با دست، محل شهادت آن‌ها را نشان داد).
از دقت نظر و وسعت دید آن برادر کارگر در حیرت فرو رفتم و اگر حمل بر ریا نکنید، سراپایم را عقده فرا گرفت و اشک‌هایم جاری شد. محکم دستش را فشار داده برایش آرزوی سلامتی کردم.

ببینید نوع نگاه را! حقیقتش در برابر ایمان، فهم و درک آن مرد، خودم را خیلی کوچک و بسیار ناچیز یافتم! و در واقع هم همین‌طور است. حالا شما کل غرب کابل و قهرمانانی که از عزت و عظمت‌شان دفاع کردند و در رأس آن رهبر شهید را

در نظر بگیرید، به چه نتیجه‌ای می‌رسید. اگر ما به حافظه تاریخی خود نگاه کنیم و جایگاه مردم خود را در گذشته و حال مقایسه کنیم، خواهیم دید که چقدر شهدای ما سهم بزرگی در عزت امروزی دارند. حالا بعضی افراد مفت‌خور پیدا شده‌اند و ادعا دارند که آزادی مذهبی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در افغانستان، مرهون تلاش‌های آن‌ها است و چه خیال و ادعای باطل!

استاد ناطقی: حقیقت مسأله این است که ما در تاریخ افغانستان گم شده بودیم. در خیابان‌ها راه می‌رفتیم؛ ولی کسی ما را به جد نمی‌گرفت و هویت نداشتیم. کاری که مزاری کرد، این بود که احیای هویت صورت گرفت. فرق ما با دیگران این بود که دیگران هویت سیاسی، هویت فرهنگی، هویت مذهبی، هویت قومی و هویت تاریخی داشتند و اما ما گم بودیم و کسی در باره ما گپ نمی‌زد. هویت ما در همه ساحت‌ها مفقود شده بود. مزاری دو مشکل داشت و دو مبارزه را باید پیش می‌برد: یکی احیای هویت که ما هستیم، پس حق داریم؛ چون از لازمه حیات، حق هست؛ در حالی که دیگران تنها مشکل‌شان گرفتن حق بود. مزاری هویت مردم را زنده کرد؛ گرچه هنوز مشکلات هویتی داریم. من در اجلاس بن ۲۰۰۱ تا بیست درصد احیای حق سیاسی و مشارکت را برآورده کردم و این را به کسی نشاندم؛ ولی حالا آن بیست درصد را نگرفته‌ایم. حضور ما در نظام برخلاف موافقت‌نامه بن، خیلی کم‌تر از بیست درصد می‌باشد. خوب این دیگر تقصیر من نیست. این را هم گفته باشم دستاورد بن ۲۰۰۱ رابطه ارگانیک با احیای هویت شهید مزاری دارد. پرسش‌های شما حول محوریت و مرکزیت استاد مزاری اختصاص یافته، جواب‌ها هم به گونه‌ای هست که گویا غیر از مزاری در جامعه ما کسی نبوده است. نه این‌طوری نیست. مزاری در حد یک رهبر لایق که انرژی‌ها را درست سازمان‌دهی کرد، مطرح می‌شود و الا مزاری حزب داشت و یاران مزاری نقش اساسی خود را در احیای هویت مردم ما دارند. پس از شهادت مزاری، نقش استاد خلیلی، نقش استاد محقق و نقش صدها فرمانده و هزار چریک و مجاهد حزب وحدت در احیای هویت مردم ما انکارناپذیراند و هرکدام جای خاص خود را دارند.

ل) رسالت جوانان و خون رهبر شهید

برهانی: جوانان چه وظیفه‌ای در رابطه با خون و یاد شهید مزاری و یاران شهیدش دارند؟

جعفری: اگر جوانان فطرت انسانی خود را شکوفا کنند، قطعاً در برابر رهبر شهید احساس مسئولیت خواهند کرد.

رهبر شهید پیر جوان بود و جوان پیر. پیر جوان بود؛ چون اندیشه جوان و نیروی فعال و اراده خلیل‌ناپذیر داشت. جوان پیر بود؛ چون بسیار کتاب خوانده بود؛ چنان‌که گویا مزاری هزار سال زیسته است و تجربه کل بشر را دارد. جوانان هم باید مثل رهبر شهید جوان پیر و پیر جوان باشند.

جوادی: مزاری برای خود و منافع خود قربانی نشد و سال‌ها رنج و تلاش و در نهایت شهادتش برای احیای هویت مردمش بود. او به مردمش عزت، کرامت، غرور و شخصیت داد؛ بنابراین، نسل‌های بعد از او اولاً، باید او را به درستی بشناسند؛ ثانیاً، راه ناتمام او را تعقیب کنند و ثالثاً، آرمان‌های او را که شاهیتش عدالت است، در زندگی خود و نسل‌های بعدی نهادینه کنند.

دکتر جويا: جوانان نیازی به توصیه من و امثال من ندارند؛ اما چون سؤال پیش آمد، عرض می‌کنم که در قدم اول، درک درستی از شهید مزاری به دست آورند. امروزه تفسیرهای معوج و انحرافی از این شهید کم نیست. عده‌ای او را در قوم و قوم‌گرایی خلاصه می‌کنند و عده‌ای دیگر به بی‌دینی متهمش می‌کنند. از نگاه عده‌ای هنر شهید مزاری فقط در مدیریت جنگ و بعد نظامی‌اش نهفته است و عده‌ای او را آدم لجوج، خودرأی که مردمش را به دشمنی با دیگر اقوام سوق داد. درک حقیقت مزاری با عبور از این اتهامات میسر است.

آرزوی شهید مزاری این بود که جوانان مردمش با همت، پرتلاش و عالم باشند. به نظر حقیر، جوانان لازم است این ویژگی‌ها را در خود تقویت کنند.

سبحانی: وظیفه هر انسانی وظیفه‌شناس، این است که قدر انسان‌های خدمت‌گذارش را بداند. وظیفه جوانان این است که ادامه‌دهنده راه شهداء، راه آزادی

و شهید مزاری باشند و اهداف او را هرگز از یاد نبرند. مطابق آخرین سخنرانی رهبر شهید، خدا را هیچ وقت از یاد نبرند و بدانند در صورتی که در راه خدا قدم برمی دارند و ارزش های الهی را پاس می دارند، هیچ قدرتی، توانایی مقابله با آنان را ندارد.

وکیل سعادت: نسل ها، یکی از پی دیگری، مسئولیت های خاص زمان خودشان را به عهده دارند. تسلسل نسل ها از یک سو تجارب و ارزش ها را در امتداد زمان منتقل می کنند و از سوی دیگر، ارزش های جدیدی به وجود می آورند. خون و آرمان شهدا بزرگ ترین ارزش معنوی یک ملت است؛ بنابراین، سنگین ترین مسئولیت جوانان، پاسداری از خون شهدا و پاسداری از آرمان و اهداف شهدا است. برای این که آرمان شهید مزاری در سینه زمان جاری شود، باید جوانان امروز ما و نسل های فردای ما، مزاری را آن گونه که بوده است و آن گونه که زیسته است، بشناسند. اندیشه های سیاسی اش را به درستی فهم کنند و از فعالیت هایش به درستی اطلاع حاصل نمایند.

یکی از خطراتی که وجود دارد، افسانه ای ساختن شهید مزاری است. به نظر من، شهید مزاری همان گونه که در زمین واقعیت سیاست ورزی می نمود، باید بعد از شهادت نیز هم چنان در زمین واقعیت های سیاسی و اجتماعی باقی بماند. گاهی اوقات برخی از شخصیت ها بعد از مرگ، از دل واقعیت های زنده سیاسی و اجتماعی برکنده می شوند و به هاله ای از ابهام و تقدس افسانه ای محول می گردند. این نوع مواجهه با شهدا، آنان را از مرجعیت و الگو بودن دور می سازد؛ بنا براین، مسئولیت جوانان ما در چگونه شناختن شهید مزاری و چگونه شناساندن ایشان برای نسل های بعد فوق العاده سنگین است. تنها زنده نگه داشتن یاد شهدا و به خصوص یاد شهید مزاری حلال مشکل نیست و چه بسا ممکن است مشکل آفرین باشد. مهم چگونه زنده نگه داشتن یاد آن شهید شاهد است.

سناتور شریفی: شهید مزاری یک فرزند هزاره بود و از یک خانواده متوسط هزاره قدم به اجتماع گذاشت. در آن زمان تحصیلات آکادمیک در کشور وجود نداشت. اگر وجود داشت، مخصوص تبار خاص بود. شهید مزاری برای تحصیل به مدارس دینی روی آورد. در مدارس دینی افغانستان، ایران و عراق درس خواند. او با انگیزه

درس خواند و با انگیزه مطالعات خود را از حجرهٔ مدرسه در سطح کشور و جهان گسترش داد. او دانشی را فرا گرفت که شاید بتواند روزی مشکل مردم ستم‌دیده را حل کند و گرهی از کار مردمش باز کند. مزاری اول خود را ساخت و با هوای نفسانی و جاذبه‌های مادی مبارزه کرد، بعداً در میدان سیاست و کار و زار اجتماعی وارد شد. این‌گونه بود که مزاری رهبر شد و مرجع سیاسی مردم شد. مزاری اول خود را ساخت و نقطه‌های ضعف خود را نیرومند ساخت؛ سپس به ساختن جامعه، مردم و کشورش کمر همت بست. او یک فرزند هزارهٔ مسلمان، مؤمن، روحانی، صبور، شجاع، مدیر، مدبّر، پارسا و مردم‌دوست بود. او فقط به وحدت و برادری و برابری، عزت و سعادت مردم کشورش می‌اندیشید و دیگر هیچ.

امروز جوانان بدانند که شرایط موجود مفت به دست‌شان نیامده است؛ بلکه با فداکاری‌ها، قربانی‌دادن‌ها، معلول‌شدن‌ها و هزینه‌های سنگین انسانی و اقتصادی به‌دست آمده است. امروز اگر سیاسیون افغانستان می‌خواهند حکومت قانونمند تشکیل بدهند، دنبال یک جوان هزاره می‌گردند تا تیم تشکیل بدهند. هزاره‌ای که ۲۵ سال پیش موجودیت‌اش را منکر می‌شدند، امروز به‌عنوان یک قدرت در کشور و سطح منطقه و جهان مطرح است. این همه مرهون تلاش شهید مزاری و محصول خون شهیدان غرب کابل است. پس بر جوانان ما است که راه شهید مزاری را ادامه دهند و قدردان مجاهدت‌ها و فداکاری‌های آن رهبر فرزانه و یاران فداکارش باشند. جوانان ما مسئولیت دارند که زندگی، اخلاق و رفتار شهید مزاری را برای‌شان الگو قرار دهند، مانند مزاری درس بخوانند، مثل او با هوای نفسانی مبارزه کنند و هم‌چون او صبور و شجاع، بیدار، هوشیار و مردم‌دوست باشند. جوانانی که این‌گونه عمل کنند و خود را به مفکوره و اخلاق شهید مزاری مجهز نمایند، می‌توانند ادعا کنند که از رهروان باب‌ه و فرزندان شهید وحدت ملی می‌باشند.

فیاض: سؤال قشنگ و در عین حال بسیار جدی و عمیق است. اجازه دهید این سؤال را با بیان خاطره‌ای از استاد شهید جواب دهم؛ زیرا معتقدم استاد وظایف ما و نسل‌های بعدی را در خاطره‌ای که عرض می‌کنم، مشخص کرده است.

پاییز ۱۳۷۲ به منظور فعالیت‌های فرهنگی، راهی کابل شدم. متأسفانه ورودم به پایتخت با آغاز جنگ شدید دیگر (۱۱ جدی ۱۳۷۲) همزمان شد و از آن پس چیزهایی دیدم و شنیدم که برخی از آن‌ها در کتاب «زیر آسمان کابل» ثبت شد. در آن شرایط دشوار جنگی، حیرت‌دمیده‌ای چون من، تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم، یادداشت حوادث روزانه، نوشتن، پرورش و جهت‌دادن ذوق‌های پرشوری بود که در گوشه محرومی از شهر (غرب کابل) وجود داشت؛ لذا با مشارکت و دل‌گرمی چند جوان اهل دل، «انجمن شعر و ادب کابل» را تشکیل داده و به فعالیت‌های ادبی پرداختیم. اوایل بهار ۱۳۷۳ بعد از مدتی که این انجمن پا گرفت، تصمیم بر این شد که دیداری با استاد مزاری داشته و از رهنمودهای ایشان توشه‌ای برداریم. قضیه را توسط دوست شاعرمان «عبدالاحد بهادری» که آن زمان خبرنگار کمیته فرهنگی بود، با استاد مزاری در میان گذاشتیم و ایشان هم با بزرگواری پذیرفتند.

اعضای انجمن با شور و اشتیاق تمام آماده شدند و هفت هشت نفری راهی منزل استاد شدیم. جلسه صمیمی و خودمانی ترتیب یافت. پس از صحبت‌های کوتاه و معرفی اعضای انجمن توسط بنده و شعرخوانی شاعران، استاد مزاری بیش از یک ساعت صحبت کرد. این جانب بارها در پای صحبت‌های رسمی و غیر رسمی او زیاد بودم؛ اما هیچ‌کدام به اندازه آن صحبت و آن جلسه، با صفا و صمیمی نبود؛ چرا که در صحبت‌های رسمی انسان مقید است که حساب‌شده صحبت نموده و حتی از گفتن برخی مطالب خودداری می‌کند.

استاد، روی چندین محور صحبت نمود که بخشی از محورهای مهم آن را تا جایی که حافظه‌ام یاری می‌کند، بازگو می‌کنم.

۱. ضرورت بازخوانی تاریخ: استاد، روی ضرورت بازخوانی تاریخ و تفسیر آن بسیار تأکید می‌کرد. ایشان می‌گفت: برای ما به‌خصوص نسل جوان لازم است که با تاریخ کشور و مردم خود آشنا شویم. ببینید که بر ما چه گذشته است و الآن چه می‌گذرد. مهم این است که این تاریخ را باید تفسیر و تحلیل نمود تا جهت‌گیری‌ها و عوامل پشت پرده مشخص شود. شما سعی کنید که با پیوند دادن حوادث تاریخی به

تحلیل مطلوب دست پیدا کنید.

ببینید مظلومیت ما هزاره‌ها در کتب تاریخی و درسی افغانستان چه قدر انعکاس یافته است؟ راه «ملا فیض محمد کاتب» را چه کسی ادامه می‌دهد؟ چه تعداد از آثار نویسندگان و شاعران ما در کتب تاریخی انعکاس یافته است؟

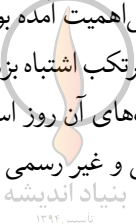
بروید در میان مردم، پای صحبت‌های پیرمردها و پدران خود بنشینید که از دوران عسکری خود چه قصه‌ها دارند! اصلاً اذهان مردان و زنان ما گنجینه‌ی خاطره‌های تلخ حکومت‌ها و ستم‌های آن‌ها است. این سرگذشت‌های تلخ را چه کسی می‌نویسد؟ در تاریخ بخوانید که ما چه تعداد نویسنده و شاعر داشته‌ایم. می‌بینید که ما در گذشته‌های دور به تعداد انگشت‌های دست هم نویسنده، شاعر و خطیب نداشته‌ایم. البته این به معنای این نیست که ما استعداد نداریم. استعداد ما فوق‌العاده است؛ ولی افسوس که ما را نگذاشتند و در تاریخ هم نامی از ما نبردند.

۲. انعکاس حماسه‌های هزاره‌ها در غرب کابل: بعد از جنگ‌های تحمیلی که بر مردم ما صورت گرفت، زن و مرد و پیر و جوان مردم ما حماسه‌های ماندگاری را آفریدند. این حماسه‌ها برخاسته از ریشه‌های عمیق تاریخی و پشتوانه‌ی ایمان مردم ما بود. این جانب بارها گفتم که من تنها سخن‌گوی کوچک دردهای مردم خود هستم و اکنون این شما شاعران، نویسندگان و نسل نوین مردم ما هستید که نگذارید این حماسه‌ها به فراموشی سپرده شوند. ما حرف‌های زیادی برای گفتن داشته و داریم. برخی از سخنان خود را گفته‌ایم و ان شاء الله اگر حیات باقی بود، در آینده نیز خواهیم گفت. حالا مخالفین و انحصارگران قدرت از حرف‌های ما خوش‌شان می‌آید یا نمی‌آید، ما به آن‌ها کاری نداریم. مهم این است که حرف‌های مردم ما بازتاب یابد.

۳. شناسایی دوست و دشمن: از همه مهم‌تر رسالت شما جوانان این است که در شناختن دوست و دشمن بسیار دقت کنید. تلاش نمایید که هم چهره‌های خدمت‌گذار و هم چهره‌های خائن را بشناسید. دشمنان ما در طول تاریخ گاهی با ظلم و دخالت مستقیم و گاهی با طرح دوستی و در لباس دلسوزی و هم‌سویی با ما، ضربه‌های فراوانی به ما زده‌اند. این واقعاً هوش و شناخت قوی می‌خواهد که بتوانید به چنین

تفکیکی دست پیدا کنید. البته شما با مطالعه تاریخ و تعقیب سیر حوادث می‌توانید این افراد را شناسایی کنید و به مردم معرفی نمایید. مردم ما توانایی خود را به اثبات رسانده‌اند و مهم جهت‌دهی آن‌ها است.

۴. نفرت از بی‌دردی: من از انسان‌های بی‌خیال و بی‌احساس نسبت به تاریخ و سرنوشت مردم، متنفرم. این جانب در تاریخ زندگی خود، در دوران طلبگی و مبارزه، چنین افراد را زیاد دیده‌ام. در حوزه که بودم تعداد زیادی از طلبه‌ها را می‌دیدم که بی‌خیال و بی‌احساس روبه‌روی هم نشسته، پرت‌وپلا می‌گویند و یا فکاهی تعریف می‌کنند. وقتی آن‌ها را می‌دیدم، خیلی افسوس می‌خوردم و از وضع آن‌ها تعجب می‌کردم. شما تلاش کنید که چنین روحیه‌ای نداشته باشید. خدای نخواستہ اگر این حالت برای جوانان و نسل آینده ما پیش بیاید، دیگر فاتحه مردم ما خوانده شده است. تعیین سرنوشت بسیار مهم است و مهم‌تر از همه این است که این تعیین با آگاهی از گذشته و حال باید صورت گیرد... .

دریغا که سخنان استاد را به طور کامل ثبت نکردیم و حتی «بهادری» (که همیشه انعکاس‌دهنده دیدارها و سخنان استاد بود)، در آن جلسه ضبط خود را فراموش کرده و یا از ابتدا آن جلسه در نظر او بی‌اهمیت آمده بود! به هر صورت، فردای آن روز با دریغ و افسوس سراغم آمد که او مرتکب اشتباه بزرگی شده است؛ زیرا خود می‌گفت: «من بعداً متوجه شدم که صحبت‌های آن روز استاد مزاری با تمامی سخنرانی‌ها و صحبت‌هایش در دیدارهای رسمی و غیر رسمی او تفاوت داشت و حیف شد که از دست رفت!». 

اینک که این خاطره را می‌گویم، سخت درگیر این سؤال که چطور استاد، آن روز آن همه وقت را در اختیار ما گذاشت و در فضای صمیمی، نکات فراوان حتی بالاتر از فهم ما را بیان کرد؟ و این، نمی‌تواند جز این باشد که استاد انصافاً به جوانان، علم و فرهنگ بیش از همه اهمیت می‌داد و این امید را در دل می‌پروراند که ما یک روزی شاید، مفسر دغدغه‌ها و اندیشه‌هایش باشیم!

استاد ناطقی: عمده‌ترین رسالت مردم ما و جوانان ما تعقیب راه شهدا است و این

ادامه در صورتی ممکن است که مجهز به علم و دانش و مجهز به فن‌آوری‌های زمانه باشیم. با پف و شعار که نمی‌شود راه شهیدان را ادامه داد و یا با احساسات و شعارها و یا با گریز از هرگونه گفت‌وگوهای خردمندانه. کاری که در دهم‌زنگ صورت گرفت، گریز از منطق، گفت‌وگو و راه‌حل سیاسی بود و فاجعه خلق کرد. با شعار و احساسات و با فحش و دشنام ما به جایی نمی‌رسیم.

برهانی: شما چنانچه شهید مزاری را برای جوانان و نسل آینده معرفی کنید، چگونه معرفی خواهید کرد؟

جوادی: من توان معرفی مزاری را ندارم؛ چون خودم هنوز هم با مرور بر زندگی و گفته‌ها و کارکردهای او چیزهای تازه‌تری پیدا می‌کنم، مزاری را زمانش و جامعه‌اش به‌درستی شناخت، فقط به‌خاطر فداکاری‌هایش به او عشق می‌ورزند و احساسات مصرف می‌کنند. مزاری احیاگر هویت درهم‌کوبیده‌شده و زخمی و تکه‌پاره‌شده یک ملت است. مزاری تحول‌آفرین در سرنوشت یک ملت و تغییردهنده مسیر تاریخ ستم‌بار و تبعیض‌آلود و پر از درد و فقر و محرومیت است.

دکتر جوای: نسل آینده ما اگر تاریخ خود را بیاموزند، نمی‌توانند شهید مزاری را شناسند و اگر شهید مزاری را بشناسند، به این حقیقت پی خواهند برد که او تجسم عینی تاریخ ما بود. شهید مزاری روح معتدل و به عدالت‌رسیده انسان هزاره بود که در عین ستم‌دیدگی، سخت از ستم متنفر بود؛ حتی نسبت به دشمنانش. او برداشت‌های انحرافی، خرافی و نادرست از مذهب را می‌دید؛ اما در عین حال سخت معتقد به آموزه‌های اصیل مذهبی بود. شهید مزاری در زندگی هدف داشت و در راه رسیدن به هدفش تمام توانش را گذاشت.

وکیل سعادت: پاسخ این پرسش دشوار است. این دشواری دو دلیل دارد: اول این‌که من در جایگاهی نیستم تا شهید مزاری را برای جوانان و نسل‌های آینده معرفی کنم. دوم این‌که آنچه در مورد شهید مزاری می‌دانستم، در لابلای پاسخ به سؤالات قبلی شما بیان کردم. شهید مزاری مجموعه‌ای از خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی، سیاسی، عقیدتی و اجتماعی است. بحث در مورد رابطه شهید مزاری با خدا در عرصه

عبادت و بندگی، بحث در مورد رابطه شهید مزاری با خلق در عرصه سیاست، اخلاق و روابط اجتماعی و سرانجام بحث در مورد رابطه شهید مزاری با خود در عرصه منافع فردی، در واقع بحث در مورد معرفی شهید مزاری است. من تا حدودی متناسب با سؤالات شما شهید مزاری را در هریکی از این عرصه‌ها معرفی کردم؛ اما در عین حال به این نکته واقفم که این پرسش، در جای خود، از اهمیت فراوان برخوردار است. شخصیت‌ها، بعد از مرگ خود، معمولاً آن‌گونه که بوده‌اند، معرفی نمی‌شوند. این که شهید مزاری نیز در میان امواج عظیم عشق و نفرت، برای نسل جوانی که بعد از او به دنیا آمده‌اند و نیز نسل‌های آینده به صورت درست شناخته نشود، یک خطر جدی است. من در این مورد با اعتراف به این که توانایی معرفی شهید مزاری را برای دیگران ندارم، صرفاً برداشت خود را در مورد شخصیت ایشان، متناسب با محتوای سؤال بیان می‌کنم. اگر برداشت‌های من درست باشد، این برداشت‌ها شاید بتواند برای معرفی شهید مزاری به نسل‌های بعد نیز کمک کند. البته تأکید می‌کنم که در این جا از زاویه خاصی به شخصیت شهید مزاری نگاه می‌کنم. «واقع‌نگری سیاسی شهید مزاری.»

یکی از مشکلات دنیای سیاست، عدم تعادل بین واقعیت‌های موجود و ایده‌آل‌های مطلوب است. به نظر من، شهید مزاری در این عرصه بسیار موفق بوده است. او به معنای واقعی کلمه در زمین واقعیت سیاست می‌کرد؛ هرچند که چشم بر آسمان ایده‌آل داشت. این نکته فوق‌العاده مهم است. سیاست عرصه مدیریت امور ممکنات است. سیاست‌مدار با واقعیت‌های سخت و زمخت و بعضاً زشت و ناخوشایند سروکار دارد. به نظر من، شهید مزاری به این نکته واقف بود که واقعیت‌ها را، ولو ناخوشایند و زشت باشند، نمی‌توان از جهان برانداخت و نابود کرد. به این دلیل، به جای سازش‌ناپذیری مطلق با همه کس و همه چیز و به جای نق‌زدن‌های بی‌حاصل، واقعیت‌ها را به رسمیت می‌شناخت و در جهت تعامل و مدیریت واقعیت‌ها همت می‌گماشت. چرخش‌های سیاسی او، در واقع، بازتابی از همین واقع‌نگری‌اش بود. معنای روشن‌تر این سخن این است که او به اقتضای شرایط، سیاست می‌کرد. البته باید تصریح کنم که سیاست‌ورزی به اقتضای شرایط، معنی‌اش «شنا» در مسیر آب

و موافقت با جریان‌های مسلط نیست. به تعبیر دیگر، معنای سیاست به اقتضای شرایط، این نیست که از باب ظاهر سازی با مسلمان به مسجد و با مسیحی به کلیسا برویم. سیاست‌ورزی به اقتضای شرایط، معنی‌اش این است که باید خود و موقعیت خود و ظرفیت و قدرت و امکانات خود را شناخت. اهداف ممکن و دست‌یافتنی و مفید برای خود تعریف کرد؛ تناسب وسیله و ابزار دست‌داشته خود را با هدفی که تعیین کرده است، به‌درستی سنجید. قدرت و امکانات و ظرفیت و موقعیت دشمنان و رقبای سیاسی را نیز به وسواس و دقت دید و جدی گرفت و متناسب با همه آن‌ها عمل کرد. به نظر من، شهید مزاری در این مورد یک استثنا بود. تلاش در جهت ایجاد حزب وحدت، تلاش جهت ائتلاف با مسعود و دوستم، قبل از فتح کابل، تلاش برای ایجاد شورای عالی هماهنگی در زمان مقاومت غرب کابل، نوسان‌های غیر قابل پیش‌بینی در روابطش با ایران، تلاش جهت جنگ و صلح با طالبان و... همه در ظل و ذیل واقع‌نگری سیاسی شهید مزاری و جدی گرفتن ایجابات شرایط متغیر آن عصر قابل درک است. او در عمل به ما یاد داد که در سیاست منافع پایدار وجود دارد نه دشمنی و دوستی ذاتی و پایدار؛ چنانچه گفت: من عاشق قیافه هیچ کس نیستم. هر کس حق مردم را بدهد، دستش را می‌فشارم. او به ما یاد داد که سیاست یک امر جمعی است و سیاست‌مدار واقعی کسی است که خود و هوادارانش را از انزوای بیرون کند و در تعامل سازنده با دیگران کار و فعالیت نماید. شهید مزاری هم چنان به ما هشدار داد که دشمنی اقوام و ملیت‌ها در افغانستان فاجعه است؛ یاد داد که افغانستان به وحدت ملی نیاز دارد و یاد داد که وحدت ملی با عدالت اجتماعی و برابری انسانی ملازمه دارد.

شهید مزاری اهل شعار نبود؛ اهل عمل بود. شعارزدگی یکی از آفت‌های کشنده نسل امروز ما است؛ بنابراین، کسانی که خودشان را رهرو شهید مزاری می‌دانند، نباید جامعه را به شعارهای تحقق‌ناپذیر و بلندتر از توان مردم به بیراهه بکشاند. شهید مزاری مؤدبانه سخن می‌گفت و در سخن گفتن همیشه این اصل را رعایت می‌کرد که: «با دوستان مروت، با دشمنان مدارا».

ستم و تبعیض حاکم بر جامعه و روح منتقد و عصیانگر برخی از جوانان از یک‌سو

و شرایط جنگی و خشونت‌بار حاکم بر زمانه‌ای که شهید مزاری می‌زیست، از سوی دیگر، ممکن است گاهی شهید مزاری را در ذهن جوانان به‌عنوان یک شخصیت سازش‌ناپذیر جلوه دهد. به بیان دیگر، جوانان منتقد و معترض، علاقه دارند شخصیت شهید مزاری را سازش‌ناپذیر معرفی کنند و سازش‌ناپذیری را نقطه قوت ایشان بدانند. به نظر من، اما شهید مزاری چنین نبود. او بیش از هر رهبر دیگر در آن عصر پر از جنگ و خشونت، برای تعامل و سازش اقوام و گروه‌های سیاسی تلاش کرد. نقطه قوتش نیز دقیقاً در همین موضوع نهفته بود. او عاشق فعالیت معطوف به نتیجه بود.

استاد علیزاده مالستانی: رهبر الگو، با شهامت، دلسوز، از جان گذشته برای نجات مردم از ستم و تبعیض، ساده‌زیست، با خوی و خصلت مردمی، ضد اشرافیت و امتیازجویی‌های بی‌مورد، صادق و راست‌کردار، دین‌مدار، آزاداندیش و عدالت‌خواه بود.

استاد ناطقی: مزاری به دلیل اهدافش زنده است. تا زمانی که تبعیض و بی‌عدالتی در جامعه باشد، شعار مزاری و راه مزاری برای نسل جوان ما زنده است. مزاری برای نسل جوان علم و دانایی و دانش را می‌خواست. مزاری برای زنان ما حقوق مساوی با مردان را می‌خواست. مزاری دشمن تفرقه و اختلافات قومی بود و آن را فاجعه می‌دانست. مزاری مشارکت عادلانه سیاسی را می‌خواست. مزاری برای راه‌حل بحران طرح مشارکت ملی چهارجانبه را داشت. مزاری داعیه‌های انسانی بلندی داشت و همه این‌ها نیاز درس و سرمشق جوانان و مردم ما است. مطالبات فعلی مردم بالاتر از آن چیزهایی نیست که مزاری و حزبش مطرح کرد.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بخش سوم

ایده‌ها و فعالیت‌های فرهنگی

برهانی: در بخش سوم این گفت‌وگو، می‌خواهیم شخصیت فرهنگی شهید وحدت ملی استاد مزاری (رحمت‌الله علیه) را بررسی نماییم. بعد فرهنگی شخصیت شهید مزاری نیز تحت الشعاع ابعاد سیاسی و نظامی شخصیت ایشان قرار گرفته و مغفول مانده است. با این‌که تلاش‌ها و فعالیت‌های علمی و فرهنگی ایشان بی‌نظیر است، اساساً رهبر شهید مبارزات‌شان را ابتدا با کارهای فرهنگی و بیداری مردم و رشد فکری جوانان و بالا بردن توان علمی نیروهای مستعد، آغاز نمود و در شرایط بسیار سخت، کارتن‌های کتاب و مجله و نشریه و دستگاه‌های تایپ و تکثیر و اسباب و لوازم فرهنگی و آموزشی را از ایران و پاکستان تهیه نموده و غالباً شخصاً با پشت خودش حمل و نقل نموده به افغانستان انتقال دادند و در بین جوانان توزیع نمودند.

الف) نگاه فرهنگی

برهانی: رهبر شهید باب‌به مزاری در حوزه فرهنگ ایده خاصی داشت؟
ابراهیمی غرجستانی: مزاری بر اهمیت کار فکری و فرهنگی و ضرورت تربیت نیروی متخصص و متعهد برای فردای افغانستان آگاه بود؛ از همین رو، علی‌رغم مشغله‌های سیاسی زیادی که داشت، باز هم از حوزه فرهنگ و کار فرهنگی و آموزشی غافل نبود. به عنوان نمونه: چند مورد را در حد اطلاع خودم عرض می‌کنم:

مجله «حبل‌الله» سال‌ها به‌عنوان یک نشریه معتبر، منعکس‌کننده جهاد و مقاومت مردم افغانستان علیه متجاوزین خارجی و استبدادگران داخلی بود. این نشریه محصول زحمات شهید مزاری بود. هم‌چنین مطابق اظهارات بصیر احمد دولت‌آبادی، رهبر شهید در سال‌هایی که در ایران بود، به جد پیگیر دستگاه فرستنده رادیویی بوده اما موفق نمی‌شود.

راه‌اندازی مرکز آموزشی علامه شهید بلخی در قم که در مدت کم منشأ آثار فراوانی گردید، محصول همت و حمایت رهبر شهید بود؛ چنان‌که به‌منظور تربیت کادر علمی و متخصص در اعزام دانشجو به خارج نهایت سعی و تلاش خویش را به خرج داد و تا حدی متناسب با فضا، امکانات و شرایط آن زمان موفق هم شد.

حمایت ایشان از مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، تلاش‌های ایشان برای نشر آثار مرحوم علامه فیض‌محمد کاتب، کوشش برای جمع‌آوری و انتشار کتب تاریخی افغانستان و مشخصاً منابع مرتبط با سرنوشت جامعه هزاره، نشان از دیگر فعالیت‌های ماندگار شهید مزاری در حوزه مسائل فکری و فرهنگی دارد که هرکدام گشودن دریچه تازه‌ای بود و بدون شک رشد فکری و علمی امروز ما محصول و مدیون فعالیت‌های مزاری است.

جوادى: قبلاً هم اشاره کردم که رهبر شهید مبارزه فکری را اساس دیگر انواع مبارزه می‌دانست و خود دایم با کتاب و مطالعه سروکار داشت. بزرگ‌ترین خصوصیت رهبر شهید آن بود که وقتش را بیهوده ضایع نمی‌کرد؛ بلکه دایم کتابی در دستش بود و مطالعه می‌کرد. سازمان نصر به همت او و یارانش، فرهنگی‌ترین حزب جهادی و مبارزه این گروه فکری بود.

دکتر جویا: نمی‌دانم مقصود از «ایده خاص» چیست؟ ایده‌پردازی در حوزه فرهنگ کار سبلی نیست؛ اما این مقدار روشن است که مؤلفه‌های فرهنگی که شهید مزاری به آن‌ها باور داشت، علاوه بر آموزه‌های اسلامی، مجموعه‌ای از ارزش‌های انسانی بود. عدالت محوری‌ترین مفهوم در افق فرهنگی شهید مزاری به حساب می‌آمد. شهید مزاری با اباحه‌گری و بی‌دینی نیز مخالف بود؛ اما تفسیر قشری و غیر

عقلانی از آموزه‌های دینی نداشت.

هفته‌نامه وحدت، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ماهنامه حبل‌الله، تشویق جوانان به تحصیل و علم‌آموزی، تلاش برای راهیابی جوانان به دانشگاه‌های خارج از کشور، احیای تاریخ هزاره از طریق یافتن و انتشار کتاب وزین سراج‌التواریخ، حمایت از نویسندگان، شعرا و... همه و همه از کارنامه‌های درخشان شهید مزاری در عرصه فرهنگ است.

سبحانی: شهید مزاری عقیده داشت که اگر بخواهیم شخصیت انسانی ما محفوظ باشد، باید جامعه و مردم به خودباوری و عزت نفس برسند. این کار، از طریق کارهای فرهنگی امکان دارد. هر تغییری اگر از طریق تغییر فرهنگ نباشد، سطحی است و ماندگار نیست.

به نظر من، تمام تلاش‌های شهید مزاری سمت و سوی فرهنگی داشت. از همه مهم‌تر، برای تغییر در ساختار سیاسی کشور تلاش داشت که باورهای سیاسی غلط را تغییر دهد. فرهنگ غلط در افغانستان کم‌کم باور غلط در ذهن یک عده به وجود آورده بود که حق حاکمیت مخصوص قوم و طایفه خاصی است. از طرف دیگر، عده‌ای دیگر این باور غلط را پذیرفته بودند و در مقابل آن تسلیم شده بودند. شهید مزاری خواست این باور اشتباه را از بین ببرد؛ لذا برای از بین بردن این باور، مبارزه پیگیر را شروع کرد. در تمام گفتارها و رفتارهایش، این را می‌توانیم ببینیم. به همین جهت است که ایشان در اکثر سخنرانی‌هایش آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْيِرُ مَا بَقِوْهُ حَتَّىٰ يَغْيِرُوهُ» را یادآوری می‌کرد تا نشان دهد سنت الهی این است که خود انسان‌ها، مسئول رفتارشان‌اند. انسان می‌تواند وضعیت بد را تبدیل به خوب کند. خود ایشان واقعاً باور به این مطلب داشت.

وکیل سعادت: زمانه‌ای که شهید مزاری در آن می‌زیست و شرایطی که ایشان در آن به شهرت رسید، عمدتاً شرایط خشونت‌بار جنگ و جهاد بود. از این جهت آنچه در گفته‌ها و مصاحبه‌های شهید مزاری می‌بینیم، بیش‌تر صبغه سیاسی دارد. اقتضای شرایط چنین بوده است؛ اما وقتی به ابعاد مختلف زندگی و فعالیت‌های ایشان

کنجکاو شویم، درک می‌کنیم که نخستین فعالیت‌های شهید مزاری در حوزه فرهنگ بوده است. ایشان به‌خصوص در شمال کشور، به ایجاد کتابخانه و ترویج کتاب‌خوانی تلاش فراوان کرده است. فکر می‌کنم شهید مزاری رابطه فرهنگ و سیاست را به‌درستی درک کرده بود. تلاش‌های شهید مزاری در راستای کارهای فرهنگی نشان می‌دهد که فرهنگ از دید ایشان در مقایسه با سیاست، جایگاه اساسی‌تر داشته است. یا به تعبیر روشن‌تر، اصلاح فرهنگی را زمینه‌ساز اصلاح سیاسی می‌دانسته است و به قول بلخی: «اصلاح جهان خواهی اصلاح بطون باید.»

استاد شهید، از دوران تحصیل تا دوران جهاد و دوران مقاومت غرب کابل، هیچ‌گاهی از فعالیت‌های فرهنگی غافل نبوده است. ایجاد کتابخانه جوادیه بلخ را می‌توان از نخستین فعالیت‌های فرهنگی ایشان ذکر کرد. این کتابخانه در جریان تحصیل استاد شهید، با ابتکار ایشان و همکاری جمعی از هم‌دوره‌هایش در بلخ تأسیس شد. استاد شهید هم‌چنین در راستای ایجاد مرکز نویسندگان افغانستان، به‌عنوان یک مرکز فرهنگی مهم در هجرت و انتشار مجله حبل‌الله نقش محوری داشت. ایجاد مؤسسه شهید بلخی نیز از ابتکارات آن شهید است. مؤسسه شهید بلخی اگرچه یک مؤسسه تحصیلی بود؛ اما بدون شک، به نحوی در راستای فعالیت‌های فرهنگی ایشان قابل دسته‌بندی است.

سناتور شریفی: شهید مزاری اصلاً یک شخصیت فرهنگی بود، جنگ و کارهای نظامی بر مزاری تحمیل شد؛ اما با آن‌هم شهید مزاری از کارهای فرهنگی غافل نبود. در تمام پایگاه‌های سازمان نصر یک کتابخانه وجود داشت و مجاهدین این سازمان در مواقع فراغت از تشویش‌های جنگ، به مطالعه می‌پرداختند. برای شهید مزاری یک جلد کتاب به مراتب از یک میل کلاشینکوف اهمیت داشت؛ اما متأسفانه شرایط جنگی افغانستان، ناخواسته مزاری را به میدان جنگ فراخواند. اقدام شهید مزاری به تأسیس مؤسسه فرهنگی حبل‌الله و انتشار مجله حبل‌الله، نشریه پیام مستضعفین و ده‌ها نشریه دیگر در نمایندگی‌های خارج و حمایت از انجمن فرهنگی نویسندگان افغانستان و تأسیس مجتمع آموزش عالی شهید بلخی در قم، این‌ها نمونه‌هایی از

کارهای فرهنگی شهید مزاری بود. در غرب کابل شهید مزاری، مرحوم سید محمد سجدی را مأمور به انتشار نشریه کرد. او خبرنامه وحدت را به وجود آورد. این نشریه خبری با گزارش‌ها و مقالات تحلیلی همه روزه در دسترس مردم غرب کابل قرار می‌گرفت و مردم را از تحولات کشور، منطقه و جهان آگاه می‌ساخت. تکثیر این خبرنامه توسط ماشین تکثیر (گستدر) صورت می‌گرفت. شهید مزاری بارها یاد از خریداری یک چاپخانه در غرب کابل می‌کرد تا نویسندگان کشور بتوانند داشته‌های فکری خود را به رشته تحریر درآورده و به دست نشر بپارند.

بنابراین، شهید مزاری شخصیت همه‌جانبه داشت. او در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، نظامی و... مطابق با شرایط، خود را آماده و عیار ساخت؛ ولی زمان مهلت نداد تا همه طرح‌های سازنده خود را عملی سازد، سرانجام در راه اهداف بلند و انسان‌دوستانه خود فدا گردید. رحمت‌الله علیه و علی اعوانه و انصاره.

فیاض: بلی، ایده‌های فرهنگی شهید مزاری، پررنگ‌تر از ایده سیاسی او بود. او معتقد به تربیت‌شدن نسل بیدار و روشن هزاره بود. علاقه‌مندی خاصی به مطالعه و آگاهی از تاریخ کشور و تاریخ هزاره‌ها داشت. احیای هویت هزاره‌ها را از راه فرهنگی می‌دانست. از همین خاطر بود که پیش از انقلاب، در مزار کتابخانه تشکیل داد و در دوران جهاد، به نشر چندین نشریه در ایران و پایگاه‌های سازمان نصر در داخل افغانستان، اهتمام ورزید که برخی را به صورت مستقیم و برخی را به صورت غیر مستقیم حمایت می‌کرد.

نشرات: ماهنامه «حبل‌الله» که نزدیک به دو دهه طول کشید، از یادگارهای درخشان باباه است. مجله مسضعین و دیگر نشرات حزبی سازمان نصر همین‌طور. چاپ کتاب «سراج‌التواریخ» توسط ارگان نشراتی حب‌الله و... همین‌طور.

تربیت: شهید مزاری خلأ نیروهای متخصص را با تمام وجود احساس کرده بود. از این جهت، به تشکیل «مؤسسه عالی شهید بلخی» در قم اقدام کرد و یک دوره در رشته حقوق شاگردان توانمندی از این مؤسسه بیرون آمدند که اکنون برخی از آنان، چهره‌های سرشناس کشوراند.

اقدام دوم، در بهار ۱۳۷۳، اعزام گروه صد نفری دانشجویان به آذربایجان بود که اکنون ثمر داده و بسیاری این عزیزان در رشته‌های مختلف از نام‌آورانند.

مرجعیت: اقدام ماندگار شهید مزاری در راستای احیای هویت، تثبیت مرجعیت شیعه در میان هزاره‌ها بود. همه می‌دانیم که به‌دلیل داشتن تاریخ سیاه، تحقیر اجتماعی و سرکوبی فرهنگی، کسی جرأت نداشت اقدام به چاپ رساله نماید؛ اما شهید مزاری این طلسم را شکسته و ابتدا با آیت‌الله العظمی فیاض تماس گرفتند که ایشان پذیرفت و سپس با آیت‌الله العظمی محقق کابلی تماس گرفتند و ایشان، پیام استاد مزاری را لبیک گفت و رساله عملیه‌اش را نوشت. به‌دلیل جو سیاسی موجود در ایران، رساله او در ایران مجوز چاپ نیافت و در کویته پاکستان چاپ شد. از مرجعیت ایشان علما و در رأس آن‌ها مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی، فعالیت فوق‌العاده‌ای انجام داد. روشن است که این اقدام، یک نیاز مبرم و اساسی بود.

دوستان صحبت می‌کردند که در جنگ‌های اول با سیاف که نیروهایش از سمت پغمان و کمپنی به سمت برچی در حال پیشرفت بودند، احساس شد که بچه‌های حزب وحدت انگیزه جنگیدن ندارند. در آن زمان آیت‌الله محقق در کابل بود. به ایشان خبر دادند که اوضاع مناسب نیست و تکلیف چیست؟ آیت‌الله فرمودند: «دفاع از مال و جان، واجب و نیروهای سیاف، متجاوز است. هرکس در این راه کشته شود، شهید است.»

سریع فتوای آیت‌الله را به سنگرها رساندیم و بچه‌ها به‌صورت معجزه‌آسا، انرژی گرفته و هدفمند شدند. دیر نشد که دشمنان عقب رانده شدند.

وقتی قضیه چنین شد، دای‌فولادی و برخی دوستان دیگر پیش استاد مزاری رفتند و طرح داشتن مرجعیت افغانستانی را دادند که با استقبال زایدالوصف شهید مزاری قرار گرفت و ایشان هم با تمام توان حمایت کرده و مرجعیت شیعه در افغانستان را جا انداختند.

زمان ۱۳۷۲ که رساله ایشان به کابل رسید، من در کابل بودم. مردم چه شوق و شوری داشتند و در هر جا سخن از مرجعیت آیت‌الله محقق و ضرورت تقلید از ایشان

بود. حالا می‌بینیم که الحمدلله این اقدام به بار نشست و نه تنها رساله ایشان چاپ شده و ایشان سبب خیر فراوان در راستای مساجد، مدارس و کتابخانه‌های زیادی شده‌اند که چند تن از بزرگان دیگر نیز صاحب رساله‌اند. بدون تردید از این به بعد هرچه تلاش مذهبی در افغانستان صورت گیرد و بزرگان دیگری رساله عملیه بنویسند، مدیون شهید مزاری خواهند بود.

حمایت از نویسندگان: یکی از کارهای بزرگ شهید مزاری در عرصه فرهنگی، حمایت از نویسندگان بود. از این جهت، «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» در قم به وجود آمد که رهبر شهید، مستقیم هزینه این مرکز را پرداخت می‌کرد که یک دهه خدمات فرهنگی این مرکز در تاریخ تشیع در افغانستان، بخش برجسته‌ای به خود اختصاص می‌دهد.

در کل، اعتماد به نفسی که شهید مزاری به نسل نوین داد، ثمره‌اش در عرصه فرهنگی بیش‌تر نمود پیدا کرد و اکنون که صدها نیروی تحصیل‌کرده داریم و صدها اثر علمی، کتاب، مجله و روزنامه داریم، بی‌مبالغه، نقش شهید مزاری در این عرصه برجسته است.

استاد ناطقی: ایده خاص مزاری در حوزه فرهنگی این بود که اولویت‌ها به دانش و تحصیل داده شود. یک وقتی در پنجاب در سال ۱۳۶۵ به من گفت ما با رژیم کابل درگیر شدیم نه آن‌ها را گذاشتیم که کاری برای مردم انجام دهند و نه خود ما کاری کردیم اگر می‌گذاشتیم لا اقل افغانستان را آباد می‌کردند در حد همان کشورهای آسیای میانه هم اگر آباد می‌شدیم، باز هم خوب بود. این مسأله نشانه علاقه‌مندی و ایده خاص ایشان نسبت به آبادی کشور بود. می‌دانیم که هیچ کشوری بدون دانش و علم و تحصیل آباد نمی‌شود و نشده است. کره جنوبی بالاترین اختصاص مالی‌شان در جهت تحصیل است و این را سفیر آن کشور به من گفت. مزاری آبادی و زندگی، کرامت و حق برای مردم می‌خواست و می‌گفت این کارها با زور شدنی نیست؛ تنها با دانش امکان دارد. سخنرانی استاد مزاری در دانشگاه کابل در اوج جنگ‌های داخلی اشاره

به همین مسأله دارد.

ب) کارکرد فرهنگی

برهانی: رهبر شهید چه کارهای فرهنگی انجام داد؟

جواد: اولین اقدام، تأسیس کتابخانه در کنار افراز سنگر جهاد بود. در دورترین قریه‌ها با دشوارترین شرایط قبل از مرمی و تفنگ کتاب می‌رسید، کتابخانه سیار فتح ن. ص تابه‌ی بود آشنا در هر کتاب، تأسیس مدرسه و مکتب در کنار پایگاه و جبهه، تأسیس مراکز فرهنگی و راه‌اندازی مباحث فکری و نهادینه کردن فرهنگ کتابخوانی از ابتکارات رهبر شهید و یارانش بود. در سازمان نصر پولدار بودن، خان و ارباب بودن، مشهور بودن و جنگجو بودن امتیاز نبود؛ بلکه دانا بودن امتیاز بود و این فرهنگ نهادینه شده توسط رهبری خردمند بود.

گذشته از تأسیس مراکز نشراتی حزبی و مستقل و نشر مجلات ارزشمندی؛ چون: پیام مستضعفین، حبل‌الله و غیره، دو سه کار ماندگار و حیاتی نمودند: یکی احیای تاریخ بود. ایشان همت زیاد در نشر تاریخ افغانستان داشت؛ کتاب‌های نایاب زیادی را نشر کردند و نسخه‌های کمیاب سراج‌التواریخ را و نیز نسخه‌های خطی آن را به دشواری و هزینه‌های هنگفت پیدا کرده و نشر نمودند. احیای تاریخ افغانستان و به خصوص هزاره‌ها در تشکیلات تحت رهبری وی یک هدف بود و چهره‌های توانمندی در این جریان رشد کردند؛ مثل آقای یزدانی و هم‌چنین استاد ناطقی شفایی، تأسیس مراکز نشراتی چون مرکز نشراتی سید جمال‌الدین حسینی و هم‌چنین مراکز تحقیقاتی چون مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و نشر فصل‌نامه‌های تحقیقی مثل سراج و دُردری توسط این مرکز و نشر ده‌ها عنوان کتاب یک انقلاب فرهنگی بود. تأسیس مؤسسه آموزش عالی شهید بلخی در ایران و تربیت حقوق‌دانانی چون استاد دانش و ده‌ها تن دیگر، تحت آموزش تخصصی گرفتن گروپی از جوانان در رشته‌های مهندسی با همکاری وزارت علوم ایران و اعزام آن‌ها برای دوره‌های تخصصی‌تر در جمهوری آذربایجان و نیز اعزام یک گروپ در رشته‌های برق و معدن با هزینه حزب وحدت در دانشگاه‌های قزاقستان در شرایط سخت جنگی از دیگر اقدامات حیات‌بخش ایشان

بود. به هیچ وجه نمی توانم خدمات فرهنگی رهبر شهید را در این مجال بشمرم، فقط خواستم بگویم او بیش تر اهل فکر و اندیشه بود و سنگر و تفنگ و نبرد مجبورت زندگی او بود و از آن ها به عنوان حمایت از قلم و کتاب استفاده می کرد.

سبحانی: مهم ترین کار فرهنگی ایشان، تغییر باور هزاره ها و اقوام دیگر بر امکان مبارزه با باورهای غلط سیاسی و فرهنگی و تغییر باور و ساختار سیاسی تبعیض گرا بود. اما کارهای فرهنگی به معنای خاص هم ایشان اقداماتی در حد توان و امکاناتش انجام داده که بسیار نتیجه بخش بوده است. از جمله کاری که خیلی ها نمی دانند، حل مشکل فرزندان مهاجرین در ایران بود. در اول انقلاب که بسیاری از مردم مهاجر شده بودند و انقلاب ایران تازه به پیروزی رسیده و ساختارهای حکومت تا هنوز زیاد معلوم نبود، مدارس ایران فرزندان مهاجر را نمی پذیرفتند. ایشان از آشنایی که با شهید رجایی داشت، استفاده کرد و در زمانی که او وزیر آموزش و پرورش بود، از او خواست که مهاجرین را تحت پوشش بگیرد. ایشان هم دستور داد که مهاجرین باید مثل ایرانیان ثبت نام شوند. اگر این کار در آن وقت صورت نمی گرفت، معلوم نبود وضعیت مهاجرین تا چه وقت سرگردان می ماند. از کارهای دیگری که ایشان در آن نقش داشت، انتشار دو مجله «پیام مستضعفین» و «حبل الله» بود. اولی مربوط به سازمان نصر بود و دومی متعلق خود ایشان بود. این دو نشریه برای آگاهی بخشی مردم ما، به خصوص قشر فرهنگی، نقش برجسته ای داشتند. دیگر حمایت و تشویق از «مرکز نویسندگان افغانستان» بود که برای چاپ کتاب های مفید بسیار ارزشمند بود. نشر افکار شهید بلخی، پیدا کردن و تصحیح سراج التواریخ کاتب، با تلاش ایشان به سرانجام رسید. ایجاد «دانشکده شهید بلخی» برای تربیت حقوق دان از مردم ما نشان زیرکی و آینده نگری ایشان بود که آقای استاد دانش یکی از ثمرات آن بود. اما متأسفانه بعد از شهادت ایشان دوام پیدا نکرد. ایجاد انجمن تألیف کتاب های درسی، تحت سرپرستی محمد سجادی، که متأسفانه به هر دلیلی به سرانجام نرسید. تخصیص زمین در نیک یکه و لنگ برای ایجاد دانشگاه که تا هنوز دیوارچینی اش وجود دارد. اعزام دانشجو به آذربایجان در آن شرایط جنگی. تلاش برای گرفتن بورسیه و... این ها نمونه هایی از

کارهای ایشان در این زمینه است.

استاد ناطقی: وقتی که در ایران می‌آمد، یک بخش کارهایش همین امور فرهنگی بود: کتابخانه، نشریه، تهیه پول برای مدارس و انتشار مجلات. او در افغانستان هم به ده‌ها مدرسه و مکتب کمک می‌کرد. اکثر اوقات کلاس‌های درس برای جوانان می‌گذاشت. در قم تعداد جوانان را به مدرسه معرفی کرد که حالا همان کوچولوهای مزاری خود سرمایه سیاسی در افغانستان شده‌اند. در حزب وحدت و در سازمان نصر بیش‌ترین توجه‌شان به امور فرهنگی بود. در قم یک مؤسسه را به نام علامه شهید بلخی ساخته بود که در کارهای مقدماتی آن و در تهیه پول با هم رفتیم پهلوی شیخ حسن ابراهیمی اصفهانی یک مقدار همان روز گرفت و بعد برنامه مؤسسه را ریخت. در سنگرها هم یک بخش از کارهایش درس بود. البته به امور سازندگی بسیار توجه داشت و خودش پیشگام بود. می‌گویند در کدام جای در چهارکنت می‌خواست سدی را ایجاد نماید که به زندگی و زراعت مردم کمک شود. به شدت روی آن سد کار می‌کرد؛ اما در وقت بهار و سیلاب‌های شدید سدش خراب می‌شد و باز شروع می‌کرد به کار کردن. دوستانش می‌گویند ما را مزاری با آن سدش از پای انداخته بود؛ اما چه کسی جرأت داشت که کار نکند. مزاری واقعاً رهبر باصلابت و با نفوذی بود.



فصل چهارم

روایت دل‌ها و خاطره‌ها



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۵۲



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

یک: ملاقات (روایتی از محمدعلی برهانی شهرستانی)

اواخر سال ۱۳۶۸ بود، حزب وحدت اسلامی افغانستان تازه شکل گرفته و اعلام موجودیت کرده بود. هیأت بلندپایه‌ای به ریاست رهبر شهید استاد مزاری، وارد ایران گردید تا دفاتر احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های پیشین را منحل و دفاتر حزب وحدت را افتتاح نماید. انجام این مأموریت امری بسیار مشکل و دشوار بود؛ چون هیچ‌یک از گروه‌های سابق حاضر نبودند که به آسانی دکان‌های‌شان را ببندند و موانع دیگری هم بر سر راه وجود داشت. غلبه بر این مشکلات همکاری پرشور مهاجرین، به‌خصوص علما، دانشجویان، اقشار تحصیل کرده و فرهنگی را می‌طلبید. از آنجایی که وحدت گروه‌های شیعی، در مرحله اول، و ایجاد هماهنگی بین کل مجاهدین اعم از شیعه و سنی، در مرحله بعد، خواسته تمامی مردم ما و رهبر شهید مزاری بود، مردم یک‌پارچه و یک‌صدا به حمایت از حزب وحدت به پاخاستند و به پشتیبانی از هیأت حزب وحدت جلسه‌ها تشکیل دادند؛ طومارها امضا نمودند؛ بیانی‌ها و اعلامیه‌ها صادر کردند؛ شعارها دادند و تمام تشکلات و مجموعه‌های مردمی و کانون‌های فرهنگی به طور شبانه‌روزی جهت استقرار و استحکام وحدت کوشیدند.

یاد آن روزها بخیر! ما هم یک جلسه کوچک تمرین داشتیم که روش تحقیق و نویسندگی کار می‌کردیم. وقتی حمایت‌های مردمی از هیأت حزب وحدت شروع شد، دوستان گفتند: فرصت خوبی پیش آمده و حمایت از حزب وحدت اسلامی سوژه جالبی برای انشانویسی است. نوشته‌های‌مان را به سمت و سوی پشتیبانی از هیأت

عالی‌رتبه حزب وحدت سوق می‌دهیم؛ مخالفین وحدت را انقلابی می‌گوییم؛ جهت‌بیداری و روشن کردن مردم شجاعانه قلم می‌زنیم و مردم را به حمایت از حزب وحدت فرا می‌خوانیم.

این‌جا بود که مجموعه‌ی ما نوشته‌های جالبی را در قالب مقاله‌ها و بیانیه‌های حمایت از حزب وحدت و هیأت آن تهیه نموده به «انجمن کسبه و کارگران هزاره‌جات» می‌داد تا آن‌ها را تایپ و تکثیر و در جلسات عمومی بین مردم پخش نمایند. «ترحم به نسل قربانی»، «حزب وحدت و مردم»، «نشان پدر» و «فتویای دیگر» از جمله مقالات و بیانیه‌هایی بودند که توسط اصحاب تمرین ما تهیه و منتشر گردید.

در یک جلسه، دوستان تصمیم گرفتند که با رئیس هیأت حزب وحدت، استاد مزاری، ملاقات خصوصی نموده و خواستار همکاری‌های متقابل به صورت منظم‌تر و در قالب یک نهاد فرهنگی فعال شوند.

دیدارها و ملاقات‌های اقشار مختلف مردم با هیأت حزب وحدت آن قدر متراکم و فشرده بودند که نوبت گرفتن برای ملاقات به سختی میسر می‌شد. یونس حیدری، که فعال‌ترین و پرتحرک‌ترین عضو مجموعه ما بود، توظیف گردید که از رئیس هیأت وقت ملاقات بگیرد و قرار شد که عالی‌جناب آقای راسخ و آقای حیدری و این حقیر، با سرپرست هیأت دیدار نماییم. مقر هیأت در «هتل هما» (هاید سابق) بود و مادر گلشهر مقیم بودیم که خیابان‌هایش آن زمان همه خاکی بودند. وقتی برف و باران می‌بارید، گل و لای تا زانو می‌رسید و به قول بچه‌های گلشهری، گلشهر تبدیل به گل‌شهر (به کسر گاف) می‌شد. از قضا آن روزی که به ملاقات رئیس هیأت می‌رفتیم، یک روز بارانی بود. با همه این‌که به خود رسیدگی کرده بودیم، وقتی جلو در هتل رسیدیم، به کفش‌ها و پاچه‌های شلوارمان که نگاه کردیم، شرمنده و خجل شدیم. نگهبان هتل ما را متوقف نمود. گفتیم با فلانی قرار ملاقات داریم. نگهبان بعد از ارتباط با منشی هیأت گفت: آقای مزاری فعلاً با فلان مولوی ملاقات دارد. فهمیدیم که وقت ما را غصب نموده است. بعد از نیم ساعت انتظار و نفس کشیدن در هوای سرد بیرون هتل، به داخل راه یافتیم. راهروها با قالین‌های نفیس دست‌بافت مفروش بود و آدم‌های تمیز و اتوکشیده

در آن در رفت و آمد بودند. با دیدن آن همه نظافت و پاکی محیط هتل و کفش‌های گل‌آلود خودمان، شرمندگی ما بیش‌تر شد. راه آسانسور را انتخاب نموده حالا چند طبقه بالا رفتیم یادم نیست، در آسانسور باز شد، چشمان‌مان به سالن بزرگ و مفروش به فرش قرمز رنگی افتاد. حقیر می‌خواستم همان‌جا کفش‌هایم را در بیاورم که آقای راسخ با عتاب گفت: مگر کوری نمی‌بینی که مردم با کفش‌های‌شان رفت و آمد می‌کنند. عرق پیشانی‌ام را فرا گرفت. در این مورد من تنها نبودم. بنده خدای دیگری هم کفش‌هایش را در همان‌جا درآورده و در برگشت متوجه شده بود که نظافتچی هتل کفش‌هایش را روانهٔ سطل اشغال نموده است.

وارد اتاق هیأت شدید، اتاقی بود زیبا و مرتب و بسیار تمیز و نظیف. تعدادی از اعضای هیأت و نیز کسانی که در مشهد خود را به‌عنوان بادیگارد به هیأت چسبانده بودند، در آن اتاق حضور داشتند و دوتایی سه‌تایی سرگرم صحبت و مذاکره بودند. بسیار علاقه‌مند بودیم که شخصیت بزرگ جهاد و مبارزه و شخص شماره ۲ هیأت، جناب استاد صادقی نیلی، را هم ببینیم که متأسفانه ایشان در هتل تشریف نداشت! بعد از سلام و احوال‌جویی، سه تا مبلمان را اشغال نمودیم. برای این‌که کسی متوجه کفش‌های گل‌آلود ما نشود، پاهای‌مان را زیر میبل به سمت عقب کشیدیم. بعد از لحظاتی منشی گفت: آقایان در اتاق ملاقات تشریف ببرید. با راهنمایی او وارد اتاق استاد مزاری شدید. با این‌که ایشان را نیک می‌شناختیم و زیاد با او محشور بودیم؛ اما این بار چهره‌اش جذاب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر شده بود. با لبخند ملیحی از ما استقبال نمود. بسیار صمیمانه بغل‌کشی و روبوسی کردیم. سید علی علوی که سالیان درازی همراه و محافظ استاد مزاری و بسیار وفادار به ایشان بود و در آخر هم با رهبرش یک‌جا شربت شهادت نوشید، دم در ایستاده بود. آقای راسخ را به‌عنوان سخنگوی خود تعیین کرده بودیم. ایشان می‌بایست صحبت را آغاز می‌کرد؛ اما لحظاتی سکوت حاکم شد. استاد مزاری فهمید که مانعی در کار است. گفت: سید علی آته مه شوی برو بیرون در را ببند. بعد آقای راسخ صحبت را این‌گونه شروع نمود: استاد محترم! زیاد وقت شما را نمی‌گیریم. ما سه نفر به نمایندگی جمعی از طلاب و دانشجویان

مناطق مرکزی خدمت رسیده‌ایم، طلاب و دانشجویانی که وحدت شیعیان و احزاب و گروه‌های شیعی یکی از آرزوهای دیرین‌شان بوده و در این راستا تلاش زیاد ورزیده و از هیأت حزب وحدت اسلامی، که جناب عالی در رأس آن هستید، حمایت جدی نموده‌اند. این مجموعه می‌خواهند فعالیت فکری و فرهنگی‌شان را در قالب يك نهاد فرهنگی ادامه دهند و خواسته‌شان از جناب عالی و هیأت محترم حزب وحدت این است که تأیید و حمایت‌شان نمایند و... .

آنگاه استاد مزاری عنان سخن را به دست گرفت و گفت: ما از اقشار مختلف مردم، به‌خصوص از طلاب، دانشگاهیان و فرهنگیان، تقدیر و سپاس‌گزاری می‌کنیم که از حزب وحدت اسلامی بی‌دریغ پشتیبانی نمودند. بعد از مضرات تعدد احزاب و خساراتی که در جنگ‌های داخلی بر مردم ما وارد شد و از ضرورت حیاتی تشکیل حزب وحدت و زحمتهایی که مسئولین در این مورد کشیده و رنج‌هایی که برده‌اند، صحبت نمود و در پایان در جواب خواسته‌ما فرمود: من شما را می‌شناسم. بچه‌های لایقی هستید و خدمات فرهنگی‌تان در سازمان نصر قابل ستایش است؛ اما من سوگند یاد نموده و تعهد سپرده‌ام که دیگر به سراغ سازمان منحل‌ه نروم. همان‌طور که می‌دانید تا به حال به دفتر سازمان نصر نرفته و به بچه‌های نصر به‌عنوان نصری اجازه ملاقات‌های خصوصی نداده‌ام و از این به بعد به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهم که خارج از چوکات حزب وحدت اسلامی تشکلهایی را به وجود آورد و خود هم چنین کاری را نخواهم کرد؛ ولی به یاری خدا حزب وحدت را خانه‌ای خواهیم ساخت که تمام مردم در آن جا داشته باشند؛ به‌خصوص برای علماء، دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان و متخصصین فرصت و موقعیت مناسبی در داخل حزب وحدت ایجاد خواهیم کرد. شما دوستان فرهنگی باید مهارت و لیاقت و شایستگی‌تان را در بخش‌های فرهنگی حزب وحدت به اثبات برسانید و ما هم در دایره حزب وحدت از تمام فرهنگیان و اهل قلم و هنر و تخصص به حسب لیاقت و شایستگی‌شان حمایت و پشتیبانی جدی می‌کنیم. ان شاء الله.

بعد گفت: امیدوارم حضور پررنگ و فعال شما را در بخش‌های فرهنگی حزب

وحدت اسلامی شاهد باشم.

وقت ملاقات در همین جا به پایان رسید. بایک دنیا امید با استاد مزاری خداحافظی نموده، هتل را ترک کردیم.

دو: عزت و یک کپه برنج (روایتی از محمدباقر شریفی شهرستانی)

سال ۱۳۷۲ دوستم در شمال کشور فرمان‌روای مطلق گفته می‌شد. آوازه اقتدار دوستم در مناطق ما پیچید که او به فلان قومندان یک غند نظامی داده است و فلانی‌ها هم رفته‌اند تا از وی یک فرقه بگیرند و ...

حقیر فقیر که مدت هفت سال می‌شد درگیر جنگ‌های داخلی و ماجراهای فرساینده محلی بودم، راه شمال را در پیش گرفتم و از مسیر بامیان - پلخمری خود را به شهر مزار شریف رساندم و در مهمان‌خانه شورای ولایتی حزب وحدت جا گرفتم. در آن زمان استاد محقق مسئول شورای ولایتی و استاد جعفری رئیس شورای تصمیم‌گیری حزب وحدت بودند. کر و فر استاد محقق هم کم از دوستم نبود. در مهمان‌خانه تنها نبودم، چند تن از دوستان نصری و رفیقان صمیمی‌ام قبل از من در آن جا رفته بودند. آقایان فهیمی و حکیمی از ورس و پیکارجو و حسین‌پور از یک‌هولنگ در مهمان‌خانه جا داشتند. بنده هم با ایشان در یک اتاق جای‌گزین شدم. روزها می‌رفتم شهر مزار را گشت می‌زدیم، زیارت مولا علی و این سو و آن سو می‌گشتیم و وقت غذا خوردن به اتاق خود برمی‌گشتیم. مهمان‌خانه گرم و گدا آسوده!

شهر مزار شریف هم شهری با رونقی بود. تاجران کالاهای متنوعی در دکان‌ها داشتند. امنیت کامل برقرار بود. یکی دو ماهی که در مزار بودیم، شب‌ها از مشکلات و رنج‌های گذشته خود روایت و حدیث داشتیم. یک شب دوستان تصمیم گرفتند که یک چکر کابل جان برویم و شهر کابل و دوستان کابلی و استاد مزاری را ملاقات نماییم. صبح رفتیم حضور استاد محقق و گفتیم ما کابل می‌رویم، ما را از طریق هوایی روان کنید. ایشان به حاجی جواد دستور داد تا با رئیس میدان هوایی شبرغان هماهنگی کند و ما را در پلان پرواز بگیرد. چنین شد و ما رفتیم و نیمه شب در جمع نظامیان در هواپیمای نظامی سوار شدیم و از شبرغان به طرف چهارآسیاب حرکت

کردیم. وقتی که در بالای میدان چهارآسیاب رسیدیم، چراغ هواپیما خاموش شد و در زمین شبیه شمع چراغ‌های ضعیفی روشن شد. هواپیما به زمین نشست و ما را اجازه خروج داد. تا از هواپیما خارج شدیم، ما را به سمت یک موتر لاری رهنمایی کرد. با عجله لاری را سوار شدیم و از میدان دور شدیم. نظامیان که منتظر هواپیما در چهارآسیاب بودند، نیز با عجله سوار شدند و هواپیما حرکت کرد. در این هنگام صدای انفجار شدید در میدان شنیده شد و معلوم شد که از دشت چمتله با اوره‌گان میدان را هدف قرار داده‌اند. حالا تازه فهمیدیم که کابل وضعیت جنگی است! صبح وقت نماز به کارته سه رسیدیم. رفتیم در یک هتل چای و صبحانه خوردیم و بعد به طرف اقامت‌گاه استاد مزاری رفتیم. از دم درب منزل نام‌های خود را به یک کاغذ نوشته و از دست یک عسکر فرستادیم و گفتیم ما از مزار آمده‌ایم. بعد از دقایقی موسی ایلاقی یاور استاد مزاری آمد و گفت: استاد مصروف است، یک وقت دیگر بیایید! رفتیم دوباره به هتل خوابیدیم. وقت نان چاشت شد، غذا را خوردیم و ساعت ۲ بعد از ظهر دوباره پیش منزل استاد مزاری رفتیم و خواهان ملاقات شدیم. اما همان جواب اول را شنیدیم. خوب خیر است شاید مصروفیت‌های‌شان خیلی زیاد است، ملاقات یک وقت دیگر! از آن‌جا سراغ استاد عرفانی را گرفتیم. گفتند اقامت‌گاه‌شان نزدیک پارک علاوالدین، پهلوی اتحادیه «محصلین» است. آن‌جا رفتیم استاد عرفانی بیرون رفته بود؛ اما موسی دست‌یارش ما را با قاش باز تحویل گرفت و به سالن پذیرایی رهنمایی کرد. گفت: استاد عرفانی یک ساعت بعد می‌آید. دقایق بعد استاد عرفانی آمد و با ما به مهربانی و محبت احوال‌پرسی کرد. گفتیم: استاد مزاری را ملاقات نتوانستیم. ایشان گفت: هنوز زود است شما چند روزی در کابل بمانید آخر استاد را می‌بینید! من برای شما وقت ملاقات می‌گیرم. حالا تا یک هفته، ده روز، هرچند وقتی که خواسته باشید، در کابل بمانید. موسی در خدمت شما است و سفارش ما را به موسی کرد که از ما خوب پذیرایی کند. کابل جنگ بود هر از گاهی فیرها صورت می‌گرفت و صدای انفجار راکت‌ها را می‌شنیدیم. یک هفته گذشت، استاد عرفانی شام که به منزل آمد، به ما گفت: فردا ساعت ۲ بعد از ظهر با استاد مزاری وقت ملاقات دارید!

صبح برای ملاقات آمادگی گرفتیم و گپ و گفتارهای خود را هر کدام در ذهن خود جم و جور نمودیم که چه بگوئیم و چه نگوئیم! سر وقت پیش اقامت‌گاه استاد رفتیم و وارد حویلی شدیم. موسی ایلاقی ما را به اتاق ملاقات رهنمایی کرد. به استاد وارد شدیم، سلام کردیم. ایشان از جایش بالا شد و یکی یکی دست دادیم و نشستیم. اتاق با چند تا دوشک فرش شده بود. سیمای استاد درهم کشیده و پیشانی‌ش چین خورده به نظر می‌رسید، پرسید کجا هستید؟ رو به طرف من پرسید شهرستان چه خبر است؟ از آقای قومندان فهیمی احوال ورس را و از حسین‌پور احوال یک‌ه‌ولنگ؟ در جواب گفتیم: ما از مزار می‌آئیم و از منطقه خبر نداریم. چین پیشانی‌ش بیش‌تر و چهره‌اش گرفته‌تر شد. بعد از یک نگاه تندی که به طرف همه ما کرد، گفت: می‌دانم که شما همه در مزار جمع شده‌اید، منطقه تان را و کابل را فراموش کرده‌اید! شما رفته‌اید مزار همه پشت در دوستم صف بسته‌اید که چی؟! عزت و غرور مردم خود را نادیده گرفته و همه به یک «کپه» برنج خشک دوستم چشم دوخته‌اید. امروز دوستم به شما محتاج است. همه احزاب، دوستم را کمونیست، ملیشه و گلیم جم گفتند و تکفیرش کردند، تنها حزب وحدت از دوستم حمایت کرد و گفت: دوستم در جهاد سهم دارد. دوستم با انشعاب خود، سقوط حکومت دکتر نجیب‌الله و پیروزی مجاهدین را سرعت بخشید!

برای نابودی دوستم کافیست که شما هم با دیگران هم صدا شوید و بگوئید: دوستم ملیشه و کمونیست است. شما که منطقه را رها کردید، کابل می‌آمدید. امروز سرنوشت همه در کابل گره خورده است. مرگ و زندگی شما در کابل است. مزار را محقق کفایت می‌کند و شما سربار او نشوید! از شما این انتظار را نداشتم که بروید پشت در دوستم ایستاده شوید. شما هستید که دوستم، دوستم است! و سرهای ما خم بود و همه جرأت گپ‌زدن را ازدست داده بودیم. صحبت استاد تمام شد و ما دیگر حرفی برای گفتن نداشتیم. از حضور استاد مرخص شدیم و تا بیرون حویلی همه ساکت و سنگین بودیم. کمی که از اقامت‌گاه استاد مزاری دور شدیم، جنرال فهیمی سکوت را شکستند و گفت: اگر این گپا را کسی دیگر می‌گفت تا زنده بودم رو به رویش نمی‌انداختم؛ اما با این مرد همیشه! خدمت استاد عرفانی رفتیم و جریان ملاقات را صحبت کردیم. ایشان

با لبخند گفت: روز اول که کاغذ ملاقات شما به استاد مزاری رسید، من در حضور ایشان بودم. او از شما سخت آزرده و ناراحت بود و ملاقات را رد کرد. بعداً ایشان را به ملاقات راضی ساختم. اکنون که فرمایش و نظرات ایشان را شنیده و گرفته‌اید، اختیار با خود شما است. منطقه می‌روید یا کابل می‌مانید و... .

این روزها که صحبت از جنرال دوستم و خشم و خوشی‌اش در رسانه‌ها بازتاب وسیع یافته است، به یاد این خاطره افتادم و طنین صدای با صلابت بابۀ را مجدداً حس کردم که به ما گفت: شما هستید که دوستم، دوستم است!

سه: بی‌عدالتی در پایگاه عدل (روایتی از محمدباقر جعفری)

حجت‌الاسلام محمدباقر جعفری به سال ۱۳۳۷ در منطقهٔ سچک یکه‌ولنگ قدم به دنیای خاکی نهاده است. وی از علمای فاضل و فرهیختهٔ یکه‌ولنگ است که دروس ابتدایی و مقدماتی را در زادگاهش فرا گرفته و ادامهٔ تحصیلاتش را در حوزهٔ علمیهٔ خراسان رضوی دنبال کرده است. از محضر اساتید برجسته و نام‌دار حوزهٔ علمیهٔ مشهد مقدس؛ چون: استاد حجت هاشمی خراسانی، آیت‌الله سید صالحی، آیت‌الله موسوی شاهرودی و بقیه اساتید برجستهٔ این حوزه بهره‌های وافر برده و دروس حوزوی را تا سطوح عالی به پایان رسانده است. فعلاً از سوی مؤسسهٔ علمی و پژوهشی ثامن بیت آیت‌الله مصباح، در مدرسهٔ آیت‌الله العظمی خویی (ره) و نیز مدرسهٔ چهارده معصوم-علیهم السلام- در شهرک مهاجرنشین گلشهر، مشغول تدریس علوم حوزوی است. جناب آقای جعفری مدتی را در افغانستان در سنگرهای جهاد و رزم خوابیده و سختی‌ها و دشواری‌های مبارزه را طاققت کرده است. مدت پنج سال در بخش فرهنگی سازمان نصر افغانستان در یکه‌ولنگ ایفای نقش و انجام مسئولیت کرده است. وی خاطرات بسی شیرین و به یادماندنی از شهید وحدت ملی رهبر شهید بابۀ مزاری (رحمت‌الله علیه) دارد. بنده حقیر بخشی از خاطرات استاد جعفری را ضبط و ثبت کرده‌ام که خدمت دوستان گرامی تقدیم می‌دارم.

آقای جعفری به نقل خاطراتش از رهبر شهید این‌گونه آغاز می‌کند: زندگی بزرگانی چون رهبر شهید بابۀ مزاری، سراسر خاطره است؛ درس است و الگو و سرمشق است.

بنده از یک زاویه بسیار کوچک و در یک مقطع زمانی خاص از رهبر شهید خاطره دارم و آن مربوط به سال ۱۳۶۶ می‌شود؛ آنگاه که رهبر شهید با جمعی از مسئولین از ایران به افغانستان آمدند تا یک وحدت سراسری بین تمام احزاب و گروه‌های شیعی به وجود بیاورند. در همان سال‌ها رهبر شهید با جمع زیادی از بزرگان و مسئولان وارد یک‌هولنگ شدند و ما هم به عنوان یک طلبه کوچک در محضر ایشان مشرف می‌شدیم و از طرح‌ها، تحلیل‌ها، تفسیرها، راهنمایی‌ها، پندها و نصایح ایشان استفاده می‌کردیم. انسان‌های بزرگ، طرح‌های بزرگ، ایده‌های بزرگ، عزم و اراده بزرگ و همین‌طور همت بلند و بزرگ دارند و در عین حال راه‌کارهای بسیار شایسته و سالم دارند. رهبر شهید از این‌گونه بزرگان بود.

باید عرض کنم که در یک‌هولنگ تک‌حزبی بود. در سراسر یک‌هولنگ تنها سازمان نصر حاکم بود؛ لذا جنگ‌های داخلی و تنازعات گروهی و حزبی هم در این منطقه وجود نداشت. بدین لحاظ، از یک‌هولنگ به امپراتوری یک‌هولنگ یاد می‌شد. وقتی رهبر شهید در یک‌هولنگ می‌آمد و مدتی را آن‌جا اقامت می‌کرد، طرح‌ها، پلان‌ها و برنامه‌هایی که داشت با مسئولین در میان می‌گذاشت و دستورات لازم را صادر می‌فرمود. همین‌طور از تمام گروپ‌های نظامی و مراکز فرهنگی و آموزشی دید و بازدید می‌نمود و بر تمام جزئیات امور اشراف و نظارت دقیق داشت. برای همه مسئولان سیاسی و نظامی در زمینه مسائل سیاسی، نظامی و جهادی طرح و برنامه می‌داد؛ حتی در رابطه با مسائل دینی و اعتقادی و آیین‌های عبادی، طرح‌ها، پیشنهادها و راهنمایی‌های دقیق داشت. در یک‌هولنگ از مسئولین رده‌بالا بهترین پذیرایی صورت می‌گرفت و بهترین غذاها تهیه می‌گردید. رهبر شهید هم که در جمع آن‌ها بود، از آن غذاها استفاده می‌کرد تا این‌که ایشان در صدد برآمد که بداند این غذاها عمومی است و یا مخصوص مسئولین رده‌بالا؟ لذا شبی بی‌خبر رفته بود در گروپ عدل که یک گروپ نظامی بود و مسئولیت پیره‌داری و حفاظت از پایگاه را به عهده داشت. شب آن‌جا در جمع بچه‌های گروپ عدل می‌ماند و از برنامه‌ها و فعالیت‌های گروپ و پایگاه پرس‌وجو می‌کند. وقتی غذا می‌آورند، می‌بیند که پیاده آبکی کچالو و نان خشک آفتاب‌زده است. بچه‌های گروپ

با کمال شرمندگی می‌گویند: استاد! شما امشب بی‌خبر و غیر مترقبه به گروپ ما آمده‌اید. ببخشید که نتوانسته‌ایم غذای بهتری آماده کنیم. رهبر شهید می‌پرسد غذای همیشگی شما همین است؟ از برنامه غذایی بچه‌های گروپ عدل بیش‌تر پرس‌وجو می‌کند. بچه‌ها می‌گویند: بلی بیش‌ترین غذای ما همین پی‌اوه کچالو است و گاهی هم برنج داریم و در هفته یک بار مقدار اندکی گوشت هم میسر می‌شود. استاد شهید بابه مزاری آن‌جا چیزی نمی‌گوید و شب دیگر همین‌طور بی‌خبر از گروپ توحید سر می‌زند. آن‌جا هم برنامه از همین قرار است؛ غذای بچه‌های گروپ توحید نیز بسیار ساده و در حد پایین است. استاد شهید وقتی این وضعیت را مشاهده می‌کند و می‌بیند که بین برنامه غذایی نظامیان و مسئولین رده‌بالا تفاوت از زمین تا آسمان است، شدیداً ناراحت و خشمگین می‌شود. از آن‌جا که برمی‌گردد، به مسئولین اخطار می‌دهد که این از انصاف و مروت دور است. کسانی که بیش‌ترین رنج جهاد و مبارزه به دوش آن‌ها است؛ تمام دشواری‌های سنگرها را تحمل می‌کنند و در سرمای طاقت‌فرسای زمستان و در گرمای داغ و سوزان تابستان سنگرهای رزم و جهاد را اداره می‌کنند، پی‌اوه آبکی کچالو و نان خشک آفتاب‌زده بخورند؛ اما شما مسئولین رده‌بالا پلو و چلو و غذاهای رنگارنگ و لذیذ حیف و میل نمایید. این اصلاً با عدل و انصاف و مروت و آموزه‌های دینی و اسلامی مطابقت ندارد. ایشان با ناراحتی تمام و با جدیت بر مسئولین پرخاش می‌کند که این کار را نکنید و ما به‌جای این که به شکم خود برسیم، شایسته است که به خوراک و پوشاک و کفش و کلاه و سایر امکانات مورد نیاز نظامیان و بچه‌های سنگرنشین رسیدگی کنیم تا آن‌ها بتوانند سنگرهای جهاد را گرم نگه دارند. خود رهبر شهید از آن به بعد در جمع مسئولین از غذاهای آنچنانی نخورد.

این خاطره هرگز از یادم نمی‌رود و آنگاه بود که رهبر شهید را بزرگ‌مردی یافتیم که علی‌گونه رفتار می‌کرد: جاذبه داشت و صید دل‌ها می‌کرد؛ دافعه داشت و نارسایی‌ها را نمی‌توانست تحمل کند؛ لذا همه چون پروانه عاشق دور شمع وجود او بال و پر می‌زدند و او نه‌تنها برای سازمان نصر و حزب وحدت اسلامی و قوم

هزاره محبوب‌القلوب بود که محور و ملجأ برای تمام مردم افغانستان به خصوص ملیت‌های محروم قرار گرفت.

نامش بلند، یادش گرامی و خاطراتش همیشه جاودان باد!

چهار: واسکت کهنه (روایتی از علی حیدری)

علی حیدری فرزند علی حسن هستم. در سال ۱۳۴۹ در قریه سرخ‌قلعه تگاو برگ ولسوالی پنجاب از توابع ولایت بامیان، چشم به جهان گشوده‌ام، دوران کودکی و نوجوانی را طبق معمول در کنار خانواده بوده و در امور زندگی به پدر کمک کرده‌ام. پدرم مرد فقیر و تنگدست بود و خیلی موافق نبود که درس بخوانم، می‌گفت: زمستان‌ها درس بخوانم و بقیه فصول سال در اداره زندگی کمکش باشم. از آن جایی که علاقه زاید‌الوصف به تحصیل داشتم، علی‌رغم فشارهای فقر و تنگدستی خانواده، در سن ۱۸ سالگی به تحصیل روی آوردم. دو زمستان در مدرسه تگاو برگ نزد شیخ علیداد کربلایی شاگردی کردم و بعد حدود چهار سال در محضر استاد عارفی و استاد روحانی و مدت کوتاهی نزد شیخ احمد مدرسی کوه بیرون و حدود یک و نیم سال خدمت شیخ صفدر ترغی تلمذ نمودم. ادبیات عرب، منطق و اصول فقه را نزد این بزرگواران فرا گرفتم. مدتی هم گرفتار سیاست و جنگ و جبهه شدم و در این زمینه‌ها مصروف بودم و از تحصیل بازماندم. در سال ۱۳۷۷، بعد از سقوط هزاره‌جات توسط طالبان، به ایران مهاجرت کردم و در حوزه علمیه قم به ادامه تحصیل پرداختم. شرح لمعه و رسائل و مکاسب را نزد اساتید قم از جمله استاد حسن صافی گلپایگانی و استاد جواد فاضل لنکرانی فرا گرفتم. فعلاً هم در مشهد مقدس هستم و در درس کفایه استاد علی واعظی شرکت دارم.

از رهبر شهید باب‌ه مزاری (رحمت‌الله علیه) چند تا خاطره دارم که برای شما دوست عزیز آقای برهانی نقل می‌کنم.

یک:

بنده به‌عنوان یک طلبه، علی‌رغم این‌که علمای منطقه با خوانین و ارباب‌ها تضاد داشتند، با اکبر خان نرگس رابطه داشتم و از راهنمایی‌های ایشان بهره می‌بردم. وکیل

اکبر خان شخصیت دینی و مذهبی نبود و مخالفت‌های علما با ایشان نیز به همین دلیل بود؛ اما یک شخصیت بزرگ سیاسی و متنفذ قومی بود. وکیل مردم هزاره و شخصیت مطرح در حکومت بود. سواد خوبی داشت؛ پر مطالعه بود و همواره کتابی را همراه ایشان می‌دیدیم. از تاریخ افغانستان، عملکردهای شاهان و سلاطین کشور آگاهی عمیق داشت. روی تاریخ هزاره‌ها و ظلم و ستم و بی‌عدالتی و قتل و کشتاری که در حق این قوم مظلوم و بینوا روا داشته شده، بیش‌تر تمرکز کرده بود. وکیل اکبر خان به قوم و مردمش دلسوز بود و مانند بسیاری از خوانین دیگر به قومش ظلم نکرد و خیانت نمود. منتقد بود اما از خشونت پرهیز داشت.

ظاهراً زمستان سال ۱۳۶۶ بود که رهبر شهید باب‌ه مزاری (رحمت‌الله علیه) با تعدادی از بزرگان جهت ایجاد وحدت وارد هزاره‌جات شده بودند و مدتی هم در ولسوالی پنجاب بودند. در همان روزها بود که به دیدن اکبر خان رفتیم. ایشان به من توصیه‌های زیادی کرد؛ به تحصیل و مطالعه زیاد تشویق نمود و از حزبی شدن منع نمود و گفت: اگر هم یک وقتی حزبی شدی، به جز حزب استاد مزاری، در هیچ حزب دیگه نرو. فقط مزاری قادر است مردم هزاره را رهبری کند و به جایی برساند. بقیه چنین توانایی را ندارند.

خلاصه گپ این‌که وکیل اکبر خان که به رهبر شهید ارادت و اعتماد داشت، در همان زمستانی که رهبر شهید در پنجاب بود، خان وکیل هر از چند گاهی به مقر رهبر شهید به دیدن ایشان می‌آمد و ساعت‌ها با هم حرف می‌زدند. وقتی اکبر خان حدود یازده و دوازده روز به اتاق استاد مزاری می‌آمد، نزدیک غروب از اتاق ایشان بیرون می‌شد و حدود چهار پنج ساعت با هم گپ می‌زدند و معمولاً مسئولان پایگاه دور و بر آن دو را خلوت خلوت می‌کردند تا مانع گفت‌وگوی‌شان نباشند. یکی دوبار بنده چند دقیقه‌ای شاهد گفت‌وگوی‌شان بودم. رهبر شهید ساکت بود و فقط سؤال می‌کرد و اکبر خان صحبت می‌کرد. اکبر خان در حین صحبت چنان پرهیجان صحبت می‌کرد که دهنش کف می‌کرد و صحبت‌های‌شان هم بیش‌تر در زمینه تاریخ افغانستان بود.

البته این خاطره از وکیل اکبر خان در ذهنم مانده است؛ اما چون در ارتباط با رهبر

شهید باب‌ه مزاری بود، برای تان نقل کردم.

دو:

در همان مدتی که رهبر شهید در پنجاب بود، ما با علاقهٔ شدیدی که به استاد شهید پیدا کرده بودیم، هفتهٔ دوبار از مدرسه به قرارگاه محمد رسول الله (ص) به دیدن ایشان می‌رفتیم و از صحبت‌های جذاب و دل‌نشین و مؤثرش لذت می‌بردیم. یک روز آمدیم دیدیم که رهبر شهید با مسئول غند محمد رسول الله (ص)، جناب آقای حاجی الهامی، گفت‌وگو دارد. گپ هم بر سر واسکت است.

قضیه از این قرار بود که رهبر شهید یک واسکت پشمنی هزارگی در تنش بود که بسیار کهنه و فرسوده شده بود. حاجی الهامی وقتی دیده بود که واسکت استاد خیلی کهنه شده است، یک واسکت بازاری نو که از پاکستان می‌آمد یا افغانی بود، برای رهبر شهید خریده بود؛ ولی استاد آن واسکت را نمی‌پوشید و می‌گفت: آقای الهامی آته مه شوی این واسکت را اگر با پول خودت خریده‌ای، تو هم یک طلبه‌ای و من هم یک طلبه‌ام، من نمی‌خواهم از جیب تو که ممکن است وضعت از من بهتر نباشد، برایم خرج شود و اگر از پول بیت‌المال خریده‌ای، اصلاً کار درستی نکرده‌ای؛ من هرگز نمی‌خواهم از بیت‌المال استفادهٔ شخصی کنم. این را خودتان خوب می‌دانید. حاجی الهامی به استاد گفته بود: امور مالی سازمان نصر و پاسداران جهاد مشترک است. مسئولین پاسداران جهاد، به‌خصوص استاد اکبری، وقتی به این جا می‌آیند، از بیت‌المال زیاد خرج می‌کنند و برای خودشان کالا می‌خرند، حالا چه می‌شود که یک واسکت هم ما برای شما خریده‌ایم. استاد شهید ناراحت می‌شود و می‌گوید: هر که قبر و قیامتش جدا است. من به گور دیگران نمی‌روم و دیگران به گور من نمی‌آیند. هر کس جواب خود را می‌گوید. من این واسکت را نمی‌پوشم. این خاطره هرگز از ذهنم نمی‌رود.

سه:

خدا رحمت کند باب‌ه مزاری را، مرد متعبد و دین‌مدار بود. سه ماه رجب، شعبان و رمضان را کاملاً روزه می‌گرفت. سحرها بسیار آرام و بی‌صدا بلند می‌شد و سحری می‌خورد تا هم‌اتاقی‌هایش از خواب بیدار نشوند. شب اول آشنی پایگاه برای ایشان

سحری غذا آماده کرده بود، رهبر شهید او را منع کرده بود که دیگر به خاطر من سحرها از خواب بلند نشود و گفته بود من خودم یک چیزی می‌خورم. شب بعد آشپز برای استاد سحری آماده نکرده بود. ما وقتی از مدرسه به قرارگاه رسیدیم، دیدیم که حاجی الهامی، مسئول پایگاه، با آشپز دعوا دارد که چرا شب بلند نشدی و برای استاد غذا جور نکردی؟ آشپز می‌گفت: استاد مرا منع کرده و نمی‌گذارد شب بلند شده برایش غذا جور کنم. خلاصه دعوی هر دو در اتاق مسئولین پیش رهبر شهید کشیده شد. ما هم شاهد این دعوا بودیم. رهبر شهید به آقای الهامی گفت: آشپز راست می‌گوید. من منع کردم که برایم سحری غذا تهیه کند. ایشان وظیفه و مسئولیتش را که پختن غذا برای پرسنل قرارگاه است، به خوبی انجام می‌دهد، دیگر لزومی ندارد شب بی‌خواب شود و یک زحمت اضافی برای من بکشد. من برای خودم روزه می‌گیرم، این این بنده خدا چرا به زحمت بیافتد؟

از آن به بعد قرار بر این شد که سر شب یک مقدار کشمش و نان خشک و یک فلاکس چای زیر سر استاد بگذارد و دیگه کاری نداشته باشد.

این اخلاق رهبر شهید برای ما یک درس و یک سرمشق بود. در آن مدتی که خدمتش می‌رسیدیم، چیزهای زیادی از ایشان آموختیم.

پنج: قافلهٔ سرنوشت

خاطرات هم‌سفری با قافله‌سالار سرنوشت، از محمدحسین ابراهیم‌زاده سنگ‌تخت.

تهیهٔ وسایل فرهنگی و آمادگی برای سفر افغانستان

بنا به اطلاعی که من دارم، مهاجرین و دانشجویان مقیم کشور اروپا و آمریکا، با پول خودشان یک مقدار وسایل فرهنگی؛ از قبیل فتواستیل، دوربین فیلم‌برداری و دستگاه تایپ و غیره برای رهبر شهید خریداری کرده بودند تا در مرکز حزب وحدت اسلامی واقع در بامیان انتقال داده شوند. این وسائل که بار چند موتر بود، اول در دفتر حزب وحدت در بلوار راه‌آهن مشهد بود. مسئول دفتر حزب وحدت آقای زارع حقجو بود و بعد از آن‌جا در گل‌شهر در کتابخانهٔ رسالت انتقال داده شدند و آقای سرور شریفی به‌عنوان انباردار تعیین گردید. ایشان بعد از یک روز متوجه شد که چهار

کارتن که داخل آن فتواستتیل بوده، خالی است و کارتن‌های خالی را تحویل داده‌اند. آقای شریفی موضوع را توسط حاج طالب به رهبر شهید مزاری خبر داد و رهبر شهید قضیه را از نزدیک بررسی کرد و بعد مسئول دفتر حزب وحدت را طلب کرد و گفت: فتواستتیل‌ها کجا است؟ مسئول دفتر گفت: فتواستتیل‌ها را بردند در کتابخانهٔ رسالت تحویل دادند و بابه مزاری گفت: بلی شما کارتن‌های خالی را تحویل داده‌اید و من خود فتواستتیل‌ها را می‌خواهم و سپس آقای شیرحسین اخلاقی را که مسئول کل وسائل دفتر بود، طلب کرد و او هم همان حرف‌های حاج زارع حقجو را تکرار کرد؛ ولی رهبر شهید مزاری به آن‌ها گفت که من این وسایل را از شما می‌خواهم حالا از هر کجا که می‌خواهید، بکنید.

وقتی رهبر شهید این تصمیم را قاطعانه گفت، استتیل‌ها در فاصلهٔ بسیار کمی پیدا شد.

این آقایان که استتیل‌ها را به بازار برده و هرکدام را به چهارصد هزار تومان فروخته بودند، برگردانده‌اند.

رهبر شهید مزاری هم وقتی دید وسائل پیدا شد، این ماجرا را نزد خود نگه داشت. وقتی بابه تصمیم گرفت وسایل فرهنگی را به افغانستان انتقال دهد، بنده هم در رکاب ایشان بودم. از کتابخانهٔ رسالت وسایل فرهنگی را بارگیری کردیم. خود رهبر شهید مزاری هم کار می‌کرد. او روی ماشین می‌رفت و کارتن‌های کتاب را می‌چید. از ساعت ۷ صبح بار کردن ماشین‌ها را شروع کردیم و خیلی خسته شدیم. لحظه‌ای برای استراحت نشسته بودیم که یک نفر از در کتابخانه وارد شد و کفش‌های خود را دم درب حویلی کتابخانه درآورد و گذاشت و پیش آمد دست بابه را گرفت. رهبر شهید مزاری به شوخی گفت: آتمه از کجا هستی؟ جواب داد از یکه‌ولنگ هستم. بابه رو کرد به حاجی طالب و گفت از منطقهٔ حاجی صاحب است. یکه‌ولنگ... خنده شد. رهبر شهید یک خصلت داشت که همیشه در حال کار یک گپای خنده‌آور می‌گفت و شوخی‌هایی می‌کرد و آدم را به خنده می‌آورد.

یادم نمانده که نان ظهر را در همان جا با هم خوردیم یا رهبر شهید جای دیگر رفت.

ایشان بعد از ظهر هم در بار کردن کمک می‌کرد. تا شب بار زدیم. بابۀ در حال کار بود که یکی از علما وارد کتابخانه شد و گفت: استاد شما هم کار می‌کنید؟ استاد مزاری گفت: منظورت از این حرف چه بود؟

گفت: برای شما خوب نیست کار کنید. رهبر شهید گفت: شاید برای شما خوب نباشد؛ ولی برای من خوب است.

وسایل فرهنگی را که از کتابخانه رسالت بار کردیم، ۱۲ یا ۱۳ ماشین شد. از همین چند ماشین، ۵ ماشین آن کتاب بار بود. بابۀ هرچه کتاب گیرش آمده بود، جمع‌آوری کرده بود. در جمع کتاب‌ها، کتاب تاریخ طبری و کتاب تاریخ بخارایی و غیره به چشم می‌خوردند. ایشان این کتاب‌ها را از کجاها جمع‌آوری کرده بود، نمی‌دانم.

حرکت به طرف مرز

به تاریخ ۱۳۷۰/۳/۱۶ از مشهد مقدس به سوی مرز افغانستان حرکت کردیم. شب تربت حیدریه رسیدیم و به قصد غذا خوردن در یک قهوه‌خانه رفتیم. صاحب قهوه‌خانه گفت برای افغانی غذا ندارم. ما آن شب گشنه خوابیدیم.

به تاریخ ۱۳۷۰/۳/۱۷ ساعت ۸ شب به بیرجند رسیدیم. در بیرجند یک روز حاج حسین آقا، نماینده وزیر خارجه ایران، با رهبر شهید در جمع نشسته و در رابطه با افغانستان و مردم تشیع و کمک‌های ایران حرف می‌زد. رهبر شهید مزاری به حاج حسین آقا گفت: شما در حق مردم تشیع چه کردید؟ و چه کمک مهمی کرده‌اید؟ چند تا کلاش کهنه و زنگ‌زده داده‌اید، لاف هم می‌زنید. خودتان می‌دانید که احزاب تسنن از سوی پاکستان و عربستان و دنیای غرب سیل‌آسا کمک مالی و تسلیحاتی می‌شوند. آن‌ها آن قدر مهمات در انبارهای شان دارند که بعد از خروج شوروی، اگر بیست سال هم جنگ طول بکشد، به حد کافی سلاح و مهمات دارند.

وقتی از منطقه بیرجند می‌خواستیم برویم، رهبر شهید به من گفت: برو تراکتورها را روانه کن. وقتی تراکتورها راه افتاد، چطور شد که راننده یکی از تراکتورها که از بچه‌های دایکندی و نامش صفدر بود، به دل لَر (دیوار خاکی) برخورد کرد. حاجی صفار و حاجی اسد که از فرماندهان ایرانی بودند، رفتند پیش رهبر شهید و گفتند:

تراکتور چپه و آدم کشت شده است. باب‌ه با عجله آمد جای من، پرسید چه کار شده؟ من گفتم: استاد! پیل تراکتور در بغل لُر (دیوار خاکی) خورده و هیچ کار دیگری نشده. گفت این‌ها می‌گویند آدم کشته شده. من گفتم استاد! خود شما می‌بینید که غیر از همین کار، مشکل دیگری پیش نیامده. یک نفر از سربازهای سپاه جلو آمد و گفت بچه‌های شما رانندگی یاد ندارند، من نمی‌روم. رهبر شهید مزاری گفت: مگر من به تو گفتم با ما بیا، برو. اصغر آقا گفت: برو، رهنمایی با استاد. ولی بچه‌های شما اصلاً رانندگی بلد نیستند. باب‌ه گفت: بی‌خود می‌کنی و بزرگان تو هم بی‌خود می‌کنند، یک سیلی به صورتش زد و گفت: برو هیچ نیازی به شما ندارم خداوند مهر بان است.

ساعت ۷ شب از بیرجند حرکت کردیم و ساعت ۱۱ ظهر به مرز افغانستان، منطقه چکاب رسیدیم. هوا خیلی گرم بود کمی استراحت کردیم و بچه‌ها در زیر ماشین‌ها خواب بودند. حاج خداداد، معروف به میرجان، ماشین خود را روشن کرده و حرکت کرده بود؛ چون زیر ماشین را بررسی نکرده بود، یک نفر را زیر ماشین کرد و کشت. وقتی باب‌ه خبر شد، آمد آقای اخلاقی اوشی را گفت: بروید این بنده خدا را دفن کنید. آقای اخلاقی گفت: استاد چکار کنیم این بنده خدا بدجوری لِه شده است. باب‌ه گفت: تیمم بدهید. آقای اخلاقی تیمم داد و نمازش را خواند و در همان منطقه چکاب دفن کردیم.

اناردره

به تاریخ ۱۳۷۰/۴/۲۱ همراه باب‌ه مزاری به منطقه اناردره واقع در ولایت فراه رسیدیم. چند شبانه روز آن‌جا ماندیم. یک روز رهبر شهید مطلع شد که زن و بچه بی‌سرپرستی که مردشان در جنگ کشته شده است، در آن منطقه زندگی می‌کنند و باب‌ه مزاری به محض این‌که متوجه آنان شد، دستور داد این خانواده‌ها شناسایی شوند. بعد از این‌که معلوم شد که آن خانواده‌ها بچه‌ن‌آور ندارند، من را مأمور کرد تا به هر خانه یک بوجی برنج و یک بوجی آرد و یک قوطی روغن داده شود؛ آن‌هم به صورت مخفیانه در شب باشد. من و ابراهیم احسانی و یکی دیگر از برادران، مواد خوراکی را بردیم پیش در خانه‌های شان گذاشتیم. من از رهبر شهید مزاری سؤال کردم چرا به این‌ها که همگی

پشتون اند کمک می کنید؟ در حالی که این مردم قومندان های سرمایه دار و پول دار زیاد دارند که به آن ها کمک کنند. رهبر شهید گفت: آئمه شوی رهبرها و قومندان های افغانستان از این مردم محروم خبری ندارند و به فکر مردم محروم نیستند و این رهبرها قدرت و سرمایه خودشان را به رخ مردم می کشند و بس. گفتم شما چرا کمک می کنید؟ رهبر شهید گفت: او بچه! بی تفاوت بودن به مردم و ملت، گناهی بزرگ است. عدالت حق تمامی مردم محروم افغانستان است و یکی از اهداف ما برقراری عدالت میان مردم است. ما نباید خودمان و نژادمان و قوم خاصی را مهم تر و برتر از دیگر نژادها و اقوام افغانستان بدانیم.

رودخانه فراه

به تاریخ ۱۳۷۰/۴/۲۶ به رودخانه فراه رسیدیم. هنگامی که از رودخانه رد می شدیم، چهار تا از موترهای مان در آب گیر کرد و برای بیرون آوردن شان از آب، رهبر شهید ریسمان را به کمر خود بسته و موترها را می کشید و یا گاهی آن ها را هل می داد. از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر، با سختی و مشقت زیاد، موترها را از رودخانه بیرون کشیدیم. در طول این مدت طولانی، استاد مزاری هرگز اظهار خستگی و ماندگی و حتی گرسنگی نکرد.

سپس رهبر شهید وضو گرفت و نماز خواند و من هم نماز خواندم و رفتم نزد استاد نشستیم و گفتم استاد! غذا جور نکردیم، نان خشک بیاورم؟ گفت: بیار، هم نان است و هم آب، بسیار هم خوب است.

من روی ماشین بالا شدم. نان خشک شده را آوردم و استاد خودش یک چایجوش برداشت و از آب شیرین رودخانه پر کرده آمد در سایه ماشین نشست و آن نان و آب را خیلی با مزه می خورد. نان را چنان با دقت می خورد که حتی یک ذره هم روی زمین نمی ریخت. رو کرد به آقای حاجی ملک جمال گفت ملک صاحب... گفته است نان را با مزه بخور. چیزهای دیگر هم گفت که یادم نمانده.

حاج ملک جمال از برزگان شیعیان فراه است و به عنوان راه بلد و رهنمای ما بود. بابه و ملک جمال با هم در کنار ماشین نشسته بودند. داماد ملک جمال که غلام نبی نام

داشت، آمد و در گوش ملک جمال چیزی گفت. ملک جمال به رهبر شهید گفت ما از طرف دشمن محاصره شده‌ایم. ملک جمال رفت یک دور زد و آمد نزد رهبر شهید مزاری. لباس ملک جمال سفید بود و عمامه‌اش هم سفید. لباس خود را عوض کرد و لباسی به رنگ قهوه‌ای پوشید و عمامه‌ای به رنگ زرد به سر کرد. یک تفنگ و یک راکت را به شانه انداخت، بعد رفت به سمت پشتون‌هایی که ما را محاصره کرده بودند. خیلی زود برگشت و گفت استاد! این‌ها محاصره را تنگ‌تر کرده‌اند، شما چه می‌گویید؟ رهبر شهید مزاری گفت: جنگ می‌کنیم از جان ما که خون می‌آید، از جان آن‌ها هم خون می‌آید. از جان آن‌ها آب که نمی‌آید.

رهبر شهید چنان با شجاعت و شهامت تصمیم گرفت که بچه‌ها فهمیدند که بابه حرفی را که می‌گوید، عملی می‌کند. حاج طالب مسئول نظامی بود و به هرکدام از بچه‌ها دستور داده بود که موضع بگیرند.

رهبر شهید، عبدالله، سخی ابغه و بنده حقیر مانده بودیم. سید علی علوی آمد و به رهبر شهید گفت: استاد بیا برویم. رهبر شهید نگاهی تند به او انداخت و چیزی نگفت. علوی بار دیگر بر خواسته خود اصرار ورزید. رهبر شهید مزاری تشر زد و گفت: خودم را بکشم؟

بعد از این سید علی علوی خود را به رودخانه زد و از رودخانه رد شد، نفهمیدیم کجا رفت. موقعیت ما جای گودی بود. ما پایین قرار گرفته بودیم و دشمن بالا قرار داشت و چهار طرف ما تپه بود و ماشین‌ها پر از مهمات و مرمی و مواد منفجره بودند و بابه از کنار ماشین‌ها دور نمی‌شد و منظور همه این بود که بابه را از ماشین‌ها دور کنند. ایشان قبول نمی‌کرد. اگر جنگ می‌شد، معلوم نبود چه می‌شد.

رهبر شهید یک میل تفنگ با وسایلش برداشت و رو کرد به من و گفت: او بچه هاوان‌ها را از موتر پایین کن. من روی موتر رفتم و با کمک رهبر شهید دو میل هاوان و بیست و پنج فیر گلوله پایین کردیم. هاوان‌ها را در جای مناسب مستقر کردیم، بابه گفت او بچه تو انداخت هاوان را یاد داری؟ من گفتم: استاد! شش ماه در عسکری تعلیم دیدم و کم و بیش یاد گرفته‌ام و عبدالله گفت: من هم حدود شش ماه در پایگاه سیاه خاک،

در هاوان کار کرده‌ام.

نیم ساعت گذشت که ملک جمال آمد و گفت: استاد! این‌ها خبر داده‌اند که با شما جنگ نداریم. ساعت چهار بعد از ظهر بود و در آن زمان دولت با هلی‌کوپترها در سر راه ما عسکر پایین کرده بودند. دولتی‌های فراه را هم همین مردمی که راه ما را گرفته بودند خبر داده بودند.

نام آن قریه کنیس است، همه آن‌ها پشتون و از قوم سگ‌زی هستند. وقتی کار به مقاومت رسید، بعضی از افراد ما بنا را بر تسلیم شدن به طرف مقابل گذاشتند. منظورشان هم مذهبی بودن با آن‌ها بود. رهبر شهید دستور داد که اسلحه‌شان را از آن‌ها بگیریم و هنگامی که اوضاع عادی شد، دیدیم که همه پیدا شدند. ناگفته نماند هنگامی که هاوان‌ها را عیار کرده رو به طرف خانه‌های آن‌ها کردیم.

وقتی آن‌ها دیدند که آماده دفاع شده‌ایم و هاوان‌ها را آماده کرده‌ایم، عقب‌نشینی کردند و احوال دادند بیایید بروید ما با شما جنگ نداریم.

یک مأموریت

روزی رهبر شهید مرا مأموریت داد تا در زابل پیش مولوی گل‌احمد بروم و با ایشان صحبت کنم که به ما کمک کند و کاروان ما را از منطقه چکاب فراه تا منطقه چچران برساند. با هم صحبت کردیم و توافق حاصل شد. مولوی گل‌محمد اطمینان قطعی داد که برو به استاد مزاری بگو که بعد از یک هفته ما حاضر می‌شویم و استاد مزاری هم حاضر باشد.

بعد مدت چند شب و روز در بیرجند ماندم و بعد از چند روز با یک موتر که از خودمان بود، به طرف رهبر شهید مزاری حرکت کردم و شب را در منطقه شمس‌آباد در خانه یکی از پشتون‌ها گذراندم. در آن‌جا یکی از پشتون‌ها گفت شما نمی‌توانید این کاروان را به منطقه هزاره‌جات برسانید. من پرسیدم: چرا نمی‌توانیم؟ او گفت: چون شما هزاره هستید. من گفتم ما جزء ملت افغانستان نمی‌باشیم؟ در جواب من چیزی نگفت.

فردا صبح آن روز از آن‌جا حرکت کردم و ساعت چهار بعد از ظهر به رهبر شهید

مزاری رسیدم. من مأموریت‌م را به رهبر گزارش دادم. در همین سفر شنیده بودم که قاتل شهید صادقی دایکندی آقای کوثری بود، دستگیر شده است. این خبر را به استاد شهید گفتم. استاد گفت: اگر بدون محاکمه نکشند.

حرف دیگری که به استاد مزاری زدم این بود که گفتیم: حزب اسلامی گلبدین و حزب حرکت اسلامی محسنی و... نقشه کشیده‌اند که شما در این سفر سالم به مقصد نرسید. رهبر شهید در این باره هیچ نگفت.

ولی بعد از دو روز خبر شدیم که مولوی گل محمد زیر قولش زده است. رهبر شهید مزاری، مولوی وزیر را خواست که راه را معلوم کرده و کاروان را حرکت دهیم. مولوی وزیر از پشتون‌های ولایت فراه از قوم اسحاق‌زی بود.

نصیحت رهبر شهید به قومندانان نومیش

بعد از دو روز از قومندانان‌های نومیش دایکندی قومندان حاج سید و قومندان سید زکی حاجی آمدند پیش رهبر شهید مزاری در منطقه چکاب که از جمله منطقه ولایت فراه است و احوال دایکندی را گزارش دادند و از جمله احوال نومیش را با رهبر شهید مزاری در میان گذاشتند و از رهبر شهید مزاری درخواست مهمات کردند. استاد مزاری آن‌ها را نصیحت کرد و گفت اشتباه زیاد کردیم، دیگر اشتباه نکنید جنگ راه حل نیست. حاجی قومندان گفت: نقوی از نومیش بیرون شده و زخمی هم شده و ما نمی‌توانیم قرار بنشینیم، ناموس ما در خطر است. ناموس ما شیعه است. رهبر شهید مزاری گفت: خوب ما یک سال پیش از آقای نقوی درخواست کردیم که نجنگید، بگذارید که ارباب‌ها در سر خانه و زندگی خود بمانند، برای چه ما وحدت کردیم؟ برای این که دیگر جنگ نباشد. آقای نقوی حرف ما را قبول نکرد و جنگ را ادامه داد، زن و بچه ارباب‌ها را از منطقه نومیش که خانه‌شان است، فراری دادند. آن‌ها رفتند به پشتون‌ها پناه بردند. آیا ناموس ارباب ناموس شیعه نیست؟ و فقط ناموس شما ناموس شیعه است؟ خجالت هم خوب چیزی است. آقای نقوی را برایش خط روانه کردم جنگ را خاتمه بده نشد. درختان مردم را از ریشه کردند. نه یک یادو تارا؛ بلکه هزاران درخت را از بین بردند. باز خود شما می‌دانید و من مخالف جنگم ولو هر کسی باشد.

شما به بامیان که مرکز تصمیم‌گیری است، بروید؛ هرچه که آن‌جا تصمیم گرفتید، من گپی ندارم.

مولوی وزیر با چند نفر، از جمله حاج علی میرزایی به‌عنوان داکتر که دارو هم با خود بردند، رفتند تا راه را معلوم کنند و بعد از یکی دو روز برگشتند. رهبر شهید مزاری، حاجی قرین دره‌صوفی را با چهل نفر طلب کرد و وظیفه داد که مسئول نظامی کاروان باشند و کاروان را از نظر نظامی محافظت کنند.

من با تعدادی از افراد کاروان از آن‌جا از رهبر شهید مزاری جدا شدیم، دیگر از رهبر شهید مزاری خبر نداشتیم تا این‌که بعد از دو ماه در بامیان ایشان را دوباره دیدم.

در بامیان

بعد از دو ماه که در بامیان رهبر شهید را صحیح و سالم ملاقات کردم، خیلی خوش شدم و خدا را شکر کردم. چند شب و روز در آن‌جا ماندم، یک روز صبح نزد استاد رفتم و اجازه خواستم تا به خانه‌ام بروم؛ اما ایشان اجازه نداد.

یک نفر رفیق من که از اوترمه سنگ‌تخت و آدم خون‌سرد بود، نزد استاد آمد. رهبر شهید نامش را پرسید. گفت ابراهیم هستم. رهبر شهید گفت: ابراهیم خان چه کار می‌کنی و کجا موری؟ احوالات پرسان کرد و احوال منطقه سنگ‌تخت را از احوال سیاسی و احوال نظامی و احوال مردم که چه کار می‌کنند؟ کشت و کار چند تا دکان‌دار در منطقه وجود دارد و چند موتر؟ از نظامی‌ها چه کسی خوب و چه کسی آدم بدی است؟ محمد واعظی‌زاده آدم خوب یا بدی است؟ مکتب در آن‌جا هست یا نه؟ از شیخ‌ها سؤال کرد و گفت چه کسی هست و سپس پرسید طلبه دارد یا نه؟ و چند تا طلبه دارد؟ و از حاجی موسی اعتمادی سؤال کرد نظامی‌های‌شان بدی کرده یا نه و از نظامی‌های مقابل سؤال کرد.

رهبر شهید روزه داشت. بعد از افطار، نماز خواندند و سپس دسترخوان اوار شد با مهمان تازه ابراهیم در یک کاسه نان خورد و سپس کتابی مطالعه کرد. در آخر رختخواب‌ها برای استراحت آماده شد و شهید سید علی علوی گفت: برادرو پنج دقیقه مانده تا برق‌ها خاموش شود. هر کسی سر جایش برود. رهبر شهید یک نمد در زیر

پایش بود و یک بالشت کهنه زیر سر داشت و کت‌شان را زیر سرشان گذاشتند و دو تا کمپل روی خود پهن کردند و خوابیدند. شب‌هنگام من از خواب بیدار شدم، دیدم که استاد در حال خوردن نان و چای هستند. چون فردا قصد روزه داشتند، سحری می‌خورد. سحری را بسیار آرام و بی سر و صدا می‌خورد که دیگران از خواب بیدار نشوند. بعد از خوردن سحری، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند که اذان صبح شد.





بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴